

در معرفی نشریه نینا

نینا نشریه ای از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی) در کردستان است. نشریه نینا مسائل مهم ویژه این منطقه را از یک نگاه متفاوت تری از هر آنچه امروز هست، می نگرد. نینا کمونیسم دخالتگری را نمایندگی می کند که در خدمت ایجاد یک صف مستقل کمونیستی کارگری در جامعه است. در کردستان طبقه کارگر نه متشکل است و نه متحزب. این نشریه در خدمت کمک به هر دو عرصه است. در کردستان سنت مبارزه ناسیونالیستی یک مانع جدی در مقابل زندگی و فرهنگ و سنت مبارزه کارگر است. یک عرصه مهم و اساسی نشریه نینا جنگی تمام عیار با این سنت سیاسی است. سنن عهد عتیقی دیگر، منجمله سنن ضد زن و ضد زندگی مدرن و خرافات رنگارنگ، با هر ریشه کهنه، امروزه توسط رگه های مختلف سنت بورژوازی ناسیونالیست و اسلام گرا حمایت و تولید و بازتولید میشوند.

امکان تسلط بورژوازی تنها به قدرت اسلحه غیرممکن است. مذهب و ملیت و جنسیت و و قوانین نوشته و نانوشته... عرصه های متنوع دخالت بورژوازی برای تسلط بر شعور و عقل و درک و فهم انسان کارگر است. اگر بورژوازی ناسیونالیست اسلامی حاکم بر کل ایران برای همه این عرصه ها پاسخ های قانونی خود را دارد، بورژوازی ناسیونالیست کورد، دُز سنی گری و کوردی و "خودمانی" را هم به آن اضافه میکند. در جارو کردن جامعه از این تولیدات سیستم سیاسی اقتصادی حاکم، نشریه نینا یک ابزار در دست سازماندهندگان کمونیست در مبارزه روزانه است.

نینا دست و قلم همه آنها را میبوسد که در این مسیر با آن همراهی میکنند.

در این شماره می خوانید :

• در معرفی نشریه نینا

• عروج داعش و وظیفه کمونیسم در

کردستان ایران

محمد فتاحی

• توافق دولت با احزاب ناسیونالیسم

کرد ، توهم است ، سراب است !

گفتگوی رادیویی با مظفر محمدی

(صفحه ۳)

عروج داعش و وظیفه کمونیسم در کردستان ایران



محمد فتاحی

داعش به عنوان یک جریان جنایتکار اسلامی و شاخه ای از القاعده که سال هاست بمب میکار و آدم میکشد، مثل بقیه از محصولات اشغال عراق توسط امریکا است. نیرویی که در خلا قدرت سیاسی و در شرایطی که زیرساخت های یک جامعه موجود تماما توسط میلیتاریسم غرب در هم شکسته شد، و در لجنزار دست ساز "جهان آزاد" در سوریه، نیروی بیشتری گرفته است.

با این حال، عروج تدریجی آن در عراق نشان آغاز شروع دوران جدیدی در منطقه است؛ امریکا در تدارک ترک خاورمیانه و رها کردن کانون های بحرانی به حال خود و سپردن امور به قدرت های منطقه ای است.

محصولات سیاسی پروژه های نظامی امریکا در خاورمیانه سالهای اخیر، شکست های پشت سر هم برای این کشور و پیشروی های چشمگیر برای ارتجاع جمهوری اسلامی را به دنبال داشته است. منجلا ب سوریه، سوت شکست پایانی این پروژه ها را با صدای بلند تری به گوش همه رساند. کنار گذاشتن بهانه اتمی و پذیرش جمهوری اسلامی به عنوان یک "شریک" و "همکار" تاکتیکی در ایجاد توازن قدرت در منطقه بخشا محصول همین پروسه است.

ادامه در صفحه ۲

• درباره حمله اسلامیت های

"داعش"، تصرف شهرهایی در

عراق و راه نجات مردم

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

(صفحه ۶)

• نگاهی دیگر به تاریخ کمونیسم در

کردستان

محمد فتاحی (صفحه ۸)

آزادی برابری حکومت کارگری

ادامه "عروج داعش و وظیفه کمونیسم در

کردستان

از طرف دیگر، نیاز امریکا به مقابله با روند رشد سریع اقتصادی چین و پیروسی تبدیل آن به قدرت اقتصادی اول جهان، ضرورت سنگربندی مهمتری را در لیست اولویت های امریکا برای ایجاد یک محور استراتژیک نظامی در اقیانوس آرام وارد کرده است.

افت جایگاه خاورمیانه نزد امریکا و رها کردن بحران های آن به حال خود، کشمکش نیروهای فی الحال رقیب برای کسب هژمونی در منطقه را بالا می برد. چهار کشور ترکیه، اسرائیل، جمهوری اسلامی و عربستان سعودی، به زبان فوتبال این روزها، چهار تیم فینال در میدان سیاست خاورمیانه اند.

از طرف دیگر اشاره اوباما به "امکان ایفای نقش سازنده ایران" در عراق، اتکای امریکا به جمهوری اسلامی در منطقه و بی توجهی محض به عربستان سعودی را به شکل سمبولیکی به نمایش میگذارد.

شیوخ عرب جهتگیری امریکا را از بدو مذاکرات هسته ای متوجه شده و همین مسئله عربستان را به تکاپوی بیشتر انداخته است. پیشروی داعش با اتکا به ناسیونالیسم و سنی گری و بقایای شبکه ها و فرماندهان نظامی حزب بعث، یک پاتک عربستان سعودی در مقابل پیشروی های جمهوری اسلامی در سوریه و یک تقلا برای سهم خواهی و ادامه ایفای نقش در حیات منطقه ای است.

مسئله آنجا برجسته میشود که سکوی پیشروی عربستان سعودی توسط داعش، تخته پرشی هم میتواند به طرف داخل ایران باشد؛ بی توجهی دولت حسن روحانی به ناسیونالیست های کورد و بقیه اقلیت های قومی و مذهبی سنی بویژه در کردستان و جزایر سنی نشین شرق ایران میتواند یک عرصه بازی برای عربستان در دور آتی باشد. مجاهدین هم در صورت توان که در خدمت است.

عناصر چنین سناریویی در کردستان از هر نقطه ایران مجهزترند؛ سلفی ها یک نیروی زمینی و واقعی در شهرهای کردستان اند. نماز جمعه چند هزار نفری به دنبال مرگ بن لادن در شهر سقر و چند مورد نمایش نظامی واحدهای

مسلح شان در مناطق مختلف، آمادگی سیاسی محکم ببندد.

نظامی کامل آنها را نشان میدهد.

برای این سنگربندی، اساسا نه نقشه برای کارهای جدید که وظایف انجام نشده تا به امروز باید جواب بگیرند. کارگر و زن و جوان و بیکار و شاغل و فقر زده و خیل انسان های پشت خم کرده زیر فشار زندگی، هیچکدام شان تشکل که هیچ، چتری هم بالای سر ندارند. تقلا روزانه میلیون ها انسان بیکار و گرسنه و فقر زده در این جامعه بی سازمان و تشکل است. کمونیسم باید از پاسخ به همین نیازهای جامعه شروع کند.

سازماندهی مجامع عمومی کارگری به عنوان ابزار مبارزه کارگری، سازماندهی تشکل های پایدار برای سازماندهی کارگران بیکار، ایجاد صندوق های همبستگی، کمیته محلات برای ایجاد تغییر در محله و جارو کردن ارتجاع ناسیونال اسلامی، نهادهای مدافع حقوق زنان،

سازماندهی گروههای مبارز جوانان در اشکال مختلف، نهادهای مدافع عدالت و رفاه و ضد تبعیض، یک بسیج عمومی چپ علیه سلفی ها و افشاگری جنایات وحشتناک آموزششان در عراق

در جهت منزوی کردن و ریشه کنی شان. بعلاوه این فقط سلفی ها نیستند که میتوانند در سقر و اورامان مانور نظامی برای تهدید جامعه بدهند. چپ و کمونیسم باید همین امروز چنین ظرفیت و توانایی مقابله مسلح با اینها را داشته باشد. منظور از لیست کردن چنین فعالیت هایی ترکیب کارهای مخفی و علنی برای تقویت کمونیسم در جامعه و سنگربندی در مقابل ارتجاع اسلامی و ناسیونالیستی هر دو است. لازمه انجام چنین کارهایی در دستور گذاشتن رهبری جامعه به جای ایفای نقش در شکل محافل و جمع های فرقه ای و سکتی است.

بعضی و بخشی از چپ و کمونیست ها فکر میکنند که در صورت بروز علنی تحرکات نوع داعشی در مقابلش سنگربندی میکنند. این رفقا متوجه نیستند که هیچ سنگربندی ناگهانی در مقابل حرکت روان موثرتر ثمر نخواهد بود. کمونیسم و چپی که از هین امروز شبکه هایش را گسترش نداده، در موضع رهبری جامعه قرار نگرفته و بلوکی قابل روئیت و موثر در زندگی کارگر و زحمتکش نیست، "روز خود" دستانش بسته و بدناله رو وقایع خواهد بود. "روز خود" همین امروز است و فردا دیر است رفقا.

از طرف دیگر، چند ماه قبل عبدالله مهندی رئیس سازمان زحمتکشان کردستان آمادگی سازمانش را برای همکاری به اطلاع شیوخ عرب رساند. از اقدامات مخفیانه بقیه خبری نیست. با این حال، همین امروز، عربستان سعودی برای پیشبرد نقشه هایش در مقابل جمهوری اسلامی، میتواند روی ناسیونالیسم کوردی ناامید از دولت روحانی و سلفی های کردستان حساب باز کند. به اینها باید واقعیت انفجاری جامعه ای را اضافه کرد و در نظر گرفت که جامعه زیر فشار بیکاری و فقر و گرانی سرسام آور پشت خم کرده است و در ادامه غیبت چپ و کمونیسم، انفجار اعتراضی میتواند در اشکال استیصال آمیزی سرباز کند.

"داعش" و داعشی های "خودی" در چنین گره گاهی است که در صورت جدیت عربستان و اسرائیل میتوانند با عنوان دیگری در کردستان ایران ایفای نقش کنند.

داعش از خارج وارد شدنی نیست، اما پدیده ای شبیه به "پیشمرگ داعشی" میتواند به عنوان یک محصول سیاسی "خانگی" عروج کند. عروج سریع سازمان شبیه فاشیست و صداراتی "پژاک" در میان افشار حاشیه ای جامعه کردستان، نشان میدهد که ظهور پدیده ای در همین مایه و با دوز میلیتانت کوردی و سنی میتواند یک "عصای کوردی" برای عربستان و اسرائیل شوند.

سوال اینجاست که آیا کمونیسم و چپ در کردستان کماکان در این وضع میماند یا در مقابل تحولات جاری از خود عکس العمل نشان میدهد؟ نکته مهم در کردستان تعداد پر شمار کمونیست ها و چپ ها در شرایط امروز و تجربه بستن دفاتر قرآن در شهرهای کردستان در همان سالهای بعد از انقلاب، خلع سلاح سپاه رزگاری توسط کومه له در طول یک شبانه روز در بخش های وسیعی از جنوب کردستان و منزوی کردن جریان اسلامی مقتی زاده را در تاریخ پشت سر خود دارد. با چنین داده هایی، علیرغم تمام نقاط ضعف هایی که کمونیسم در کردستان دارد، اگر اراده کند، میتواند در مقابل جریانات سناریو سیاهی سنی گری، سلفی ها و ناسیونالیست های آماده برای بازی در دست عربستان و اسرائیل نقش بازی کند و سنگری

کارگران جهان متحد شوید

توافق دولت با احزاب ناسیونالیست کرد، توهم است، سراب است!



در باره سیاست جدید پژاک و تحولات مربوط به ناسیونالیسم کرد در منطقه

مظفر محمدی
در گفتگو با رادیو نیئا

رادیو نیئا: بحث امروز ما در رابطه با پژاک و تشکیل حزب جدید با اسم اختصاری "کودار" جمعیت دمکراتیک و آزادی شرق کردستان است. قبل از اینکه مشخصا به این مساله بپردازیم می خواهم بپرسم که رابطه ی این چرخش و تغییر در سیاست پژاک با تحولات در سیاست احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، چیست؟

مظفر محمدی: پژاک در خود موجودیت مستقلی ندارد. به این برمیگردم. اما تاریخا و تا کنون کش و قوس های مساله کرد یا جنبش های ناسیونالیستی کرد در منطقه، تابع شرایط و تحت تاثیر تحولات بیرون از مرزهای منطقه بوده است. یکی یکی و مختصرا در این باره یادآوری هایی می کنم.

- حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق نتیجه ی بحران خلیج و اشغال عراق بود. در این تحولات مردم کردستان عراق قیام کردند و نیروهای دولت مرکزی را از کردستان خارج کردند. در نتیجه، احزاب ناسیونالیست و مسلح کرد که ان زمان در بیرون از مرزها بودند آمدند و قدرت را بدست گرفتند. از آن زمان تا حالا بیش از دو دهه میگذرد اما تحولی که در کردستان عراق اتفاق افتاده، عروج میلیونرها و میلیاردرهایی است که چه در درون احزاب حاکم و چه در میان بورژوازی کرد، به سرمایه های نجومی دست یافتند و کلیه منابع قدرت و ثروت را تصاحب کردند. فاصله فقر و ثروت در حال حاضر خیلی بیشتر و عمیق تر از دوره صدام است. امروز افراد مسلح احزاب حاکم بجای پلیس صدام مبارزات و مطالبات و حق طلبی مردم را مانع میشوند و سرکوب می کنند.

نتیجتا الان ما در کردستان عراق با پدیده ای مواجهیم که از طرفی بین احزاب حاکم کشمکش دائمی هست و از طرف دیگر در رابطه با دولت مرکزی جدال بر تقسیم بیشتر قدرت و ثروت و همچنین بین احزاب حاکم و مردم هم جدال دائمی بر سر آزادیهای سیاسی و رفاه و خوشبختی هست.

- در مورد کردستان ترکیه هم وضعیت کنونی، ادامه زمانی است که در اواخر دهه ی 90 پیمان نامه مشترک ایران و عراق و سوریه باعث شد که جمهوری اسلامی و دولت سوریه حمایت خود را از حزب کارگران کردستان "پ ک ک" قطع کنند. در نتیجه اوجلان از دمشق اخراج

میشود و جمهوری اسلامی هم پایگاه های پشت جبهه پ ک ک را در غرب کشور بر می چیند. این سازمان به قندیل می رود و اوجلان هم در یک توطئه مشترک سازمانهای امنیتی کشورهای منطقه و غرب دستگیر و تا حالا زندانی است.

- در سوریه هم بدنبال دخالت کشورهای منطقه از جمله ترکیه و عربستان و قطر و ...، و ایجاد نیروهای نظامی و شبه نظامی از اسلاميون افراطی و تروریست، یک جنگ داخلی را موجب شدند. در این میان، کردستان سوریه راه خود را جدا می کند و یک نوع خودمختاری در منطقه ایجاد می شود. و احزاب ناسیونالیست کرد عملا اداره امور را بدست می گیرند. این کار اقدام و سیاست مثبتی بود که مناطق کردستان سوریه را از جنگ داخلی نجات داد و در این میان برای پ ک ک هم فرصت جدیدی بوجود آمد که با استفاده از موقعیت حزب برادر خود در کردستان سوریه، حزب اتحاد دمکراتیک، بتواند به موقعیت بهتری دست پیدا کند. اما با تسلط مجدد دولت بشار اسد دورنمای این وضعیت هم مبهم و نامعلوم و نامطمئن شده است.

- در کردستان ایران در دو دهه اخیر اتفاق چشمگیری نیفتاده است. در اوایل، تشکیل دولت احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق نقطه امید برای ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران شد و انتظاری رفت حداقل پشت جبهه محکم تری از قبل و دوره صدام و امکانات بهتری برای این احزاب و فشار آوردن بر جمهوری اسلامی فراهم شود. اما عملا این کار نشد. نزدیکی دولت اقلیم کردستان عراق با جمهوری اسلامی مانع این کار شد و عملا گشایشی در فعالیت سیاسی و نظامی اپوزیسیون کرد ایران علیه جمهوری اسلامی حاصل نشد. یا در نتیجه این نزدیکی هم امکانی برای مذاکره و مصالحه ی این اپوزیسیون با جمهوری اسلامی که دولت اقلیم مشوق آن بود هم فراهم نگردید. به همین دلیل و به دلیل کور شدن افق ناسیونالیسم کرد، یکی از شعبات حزب دمکرات کردستان ایران با عوامل جمهوری اسلامی در اربیل و کنسولگری ایران به مذاکره می نشیند و به بازی گرفتن توسط جمهوری اسلامی امید می بندد.

تحركات پژاک هم در همین راستا است. بعد از اعلام آتش بس و مذاکره پ ک ک و دولت مرکزی ترکیه و اعلام اینکه اسلحه را زمین می گذارند، برای پژاک امید به ادامه مبارزه مسلحانه بدون مادرش پ ک ک از بین می رود. اسلحه اکنون برای پژاک وبال گردن است. در نتیجه برای این حزب ساخته شده توسط پ ک ک که ارتباط اجتماعی و سیاسی واقعی با مسایل کردستان ایران ندارد، راهی باقی نمی ماند جز اینکه خواستار مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی شود. تشکیل حزب جدید از جانب پژاک به همین منظور است. حزب جدید در واقع یک نوع خاتمه دادن به چهره مسلحانه و نظامی پژاک و بازی کردن این

رل که خوب الان حزب دیگری هستیم و پای اسلحه در میان نیست و بنا بر این مذاکره با جمهوری اسلامی با این چهره و تصویر جدید ممکن است قابل حصول باشد.

نهایتا می خواهم بگویم که با توجه به تحولات منطقه و شکست غرب و در راس آن دولت آمریکا در افغانستان و عراق و سوریه و بخصوص تحولات سوریه و سرکار ماندن دولت بشار اسد از طرفی، و نرمش و اعتدال جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا و غرب و مذاکرات اتمی اخیر، همه ای اینها باعث شده که سیاست غرب و آمریکا هم متحول شود و دیگر علاقه ای برای سرمایه گذاری روی احزاب ناسیونالیست کرد و اپوزیسیون جمهوری اسلامی ندارند. اگر قبلا این احزاب را برای آلترناتیوسازی و فشار بر جمهوری اسلامی می خواستند و حمایت سیاسی و مادی می کردند، اکنون حاضر نیستند مایه بگذارند و پول خرج کنند!

رادیو نیئا: در بعد سیاسی و خط مشی رسمی احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه چه مسایل جدیدی مطرح شده است؟

مظفر محمدی: پ ک ک و بدنبال آن پژاک اعلام کرده اند که دوران جنگ مسلحانه بسر آمده و دوره مذاکره و مصالحه است. قبلا می خواستند یک کنگره برگزار کنند تا به این سیاست در سطح 4 بخش کردستان، رسمیت بدهند. سیاست مصالحه با دولتهای خودی. و به این منظور حتی از نمایندگان دولتهای ترکیه، سوریه، عراق و جمهوری اسلامی ایران دعوت کرده بودند. یعنی کنگره می بایست گامی عملی در جهت انجام این سیاست باشد. اما کنگره بدلیل اختلافات درونی احزاب ناسیونالیست و رقابتهایشان با همدیگر تشکیل نشد و این پروژه شکست خورد.

پ ک ک اعلام کرده است که دوره ملی گرایی تمام شده و اوجلان بارها گفته است که اسلام مهم تر از ملی گرایی است! این سیاست را مقایسه کنید با سیاست و یا ایندولوژی ای که پ ک ک بر مبنای آن موجودیت یافته بود: در ملی گرایی افراطی پ ک ک، ملت و وطن مادر است و بر همه چیز مقدم. حتی بر زندگی ادم ها و عشق و علاقه به زندگی و تشکیل خانواده و ازدواج و زندگی خصوص انسان ها. امروز می گویند استقلال 4 پارچه کردستان و کردستان متحد ممکن نیست و یا اصلا لازم نیست. رسما اعلام کرده اند که هیچ شکل حکومتی مستقل از دولتهای سرکوبگر مردم کردستان را تعقیب نمیکنند. و مدعی اند که در ترکیه، سوریه و ایران مردم کردستان حاضرند با همان حکومتهای موجود کنار بیایند و وارد مذاکره و معامله بشوند.

فراموش نکنیم که روش و سیاست پ.ک.ک در مقابل مخالفین خود در کردستان ترکیه افراطی تر و بیرحمانه تر از حزب بارزانی در مقابل مخالفینش در کردستان عراق بوده است. چنانچه در تاریخ 35 ساله این حزب در کردستان ترکیه هیچ حزب و سازمان مخالفی امکان و توان این را پیدا نکرده است که بدون مزاحمت پ.ک.ک

فعا لیت کند . بارزانی در کردستان عراق هم رسما اعلام کرده که طرح فدرالیسم شکست خورده است. احزاب ناسیونالیست کرد حاکم در کردستان عراق بین خود دچار تفرقه و تشتت اند. با حکومت مرکزی بر سر تقسیم ثروت و نفت در جدال دایمی هستند. از طرف دیگر با نارضا یی کارگران و مردم روبرو هستند. بارزانی در غیاب امریکا که عراق را ترک می کند، نمی تواند با دولت مرکزی در بیفتد. در نتیجه ی این تغییر و تحولات، همه ی احزاب ناسیونالیست در منطقه سرنوشت خود را به مذاکره و مصالحه با دولتهای کشورهای خود گره می زنند. امیدی به خارج از مرزها و بحران های منطقه ای و به بازی گرفته شدن توسط دولتهای منطقه و امریکا ندارند. این سیاست آنها را به کجا می رساند هنوز باید دید. اما هر چه هست این سیاست هم چشم انداز روشنی ندارد.

رادپو نیئا: این چشم انداز چه می تواند باشد؟

مظفر محمدی: آنطور که پیدا است، حزب بارزانی با کنار گذاشتن مساله استقلال و حتی تردید در مورد فدرالیسم، چشم به شریک شدن بیشتر در قدرت دولت مرکزی دوخته است. مثل ریاست جمهوری عراق که طالبانی بخاطر آن بارو بندیش را بست و از مرکز قدرت و حاکمیتش دور شده و صندلی ریاست جمهوری را ترجیح داد. این شانس برای حزب بارزانی هم شاید وجود داشته باشد. در نتیجه، همزیستی "دولت اقلیم کردستان" با دولت مرکزی بیشتر می شود.

پ ک ک آینده ی ناروشن تری دارد. با تسلط مجدد دولت بشار اسد و احتمالا در همکاری بشار با دولتهای عراق، ایران و احتمالا ترکیه ، پ ک ک باز هم قربانی است. پژاک بدون پ ک ک موجودیت مستقلی ندارد. در کردستان ایران فاقد ریشه اجتماعی است. از جای دیگری آمده و توسط حزب دیگری ساخته شده است. اکثریت اعضا نیروی نظامی این جریان از مردمان کردستان ایران نیستند. این موقعیت، پژاک را از یک حزب جدی سیاسی به یک نیروی باند سیاهی تبدیل کرده است. پژاک آن اندازه که مخالف جنبش و تحرکات کارگری و کمونیستی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه در کردستان ایران است، مخالف جمهوری اسلامی نیست. به همه ی این دلایل پژاک به تبعیت از پ ک ک مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی را بعنوان تنها راه جلو پای خود می بیند. توافقی که هیچگاه صورت نمی گیرد، مگر اینکه جمهوری اسلامی بخواهد از پژاک بعنوان یک نیروی باند سیاهی علیه کمونیست ها و کارگران در کردستان استفاده کند. و این جریان چنین ظرفیتی را دارد.

به این اعتبار باید بین احزاب اصلی ناسیونالیست کرد و جریانات باند سیاهی چون پژاک تفکیک قایل شد.

رادپو نیئا: آیا مذاکره و مصالحه و یا تسلیم شدن احزاب ناسیونالیست کرد به جمهوری اسلامی بنبغ مبارزه آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کردستان است؟

مظفر محمدی: گفتیم که همه احزاب موجود در کردستان را نمی توان یک کاسه کرد. برای مثال حساب حزب دمکرات کردستان را باید از پژاک جدا کرد. نه بخاطر قبول یکی و رد دیگری. بلکه این ها دو پدیده متفاوت اند و برخورد و سیاست متفاوت را نسبت به آنها می طلبد.

حزب دمکرات کردستان ایران، یک جنبش و جریان اجتماعی است. در جامعه کردستان ریشه دارد. ناسیونالیسم کرد علاوه بر احزاب، در بعد اجتماعی هم یک واقعیت است که نه تنها بورژوازی کرد را شامل می شود بلکه بخشی از مردم زحمتکش را هم شامل می گردد. تحقیر و ستم ملی، این روحیه و فرهنگ خود را بازتولید و جنگ جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان آن را تشدید کرده است. احزاب ناسیونالیست هم ملی گرایی و قوم پرستی را مدام تبلیغ کرده و دامن می زنند.

در نتیجه اگر بفرض محال جمهوری اسلامی حزب دمکرات را بپذیرد، این حزب بخشی از آن نیروی اجتماعی آلوده به ناسیونالیسم را با خود به کنار جمهوری اسلامی خواهد برد. و این به ضرر مردم کردستان و به نفع جمهوری اسلامی است. من شخصا از مذاکره و مصالحه و تسلیم حزب دمکرات کردستان به جمهوری اسلامی خوشحال نمی شوم. احزاب اصلی ناسیونالیست کرد با جمهوری اسلامی نروند بهتر است.

احزاب ناسیونالیست از جمله حزب دمکرات را باید یک نیروی اجتماعی و رادیکال کارگرو زحمتکش و کمونیسم در کردستان حاشیه ای کند. این کم ضررترین راه است. تصور کنید حزب دمکرات کردستان را ژاندارم کردستان کنند، آیا بدتر از نیروهای فعلی جمهوری اسلامی در برابر کارگران و کمونیست ها و زنان برابری طلب و جوانان مدرن و خواهان آزادی و رفاه نخواهند ایستاد؟ نمونه کردستان عراق را داریم که تازه آنها مستقل اند و از دولت مرکزی دستور نمی گیرند.

در مورد پژاک گفتیم، مساله فرق می کند. این نیروی سناریوی سیاه است. باند سیاهی است و از نظر من این جریان اسلحه را زمین بگذارد به نفع مردم است. از آنجا که یک نیروی اجتماعی نیست، رفتش با جمهوری اسلامی کسی را با خودش نخواهد برد. اما مزاحمتش از سر مردم کم خواهد شد.

حزب جدید پژاک کاریکاتور حزب قانونی طرفدار پ ک ک است که در پارلمان ترکیه نماینده دارد. پژاک بهیچوجه موقعیت پ ک ک در ترکیه را ندارد تا بتواند سازمان قانونی اش را به جمهوری اسلامی تحمیل کند. مساله از نظر من ایجاد حزب جدید نیست. همان پژاک و همان آدم ها اما بانام دیگر، آمده است تا به جمهوری اسلامی بگوید ما اسلحه را کنار

گذاستیم و برای مصالحه آماده ایم.

رادپو نیئا: با توجه به شرایط بین المللی و منطقه ای از طرفی و وضعیت جمهوری اسلامی بعد از انتخابات روحانی که خودش را دولت اعتدال می نامد، چقدر امکان پیشرفت سیاست جدید احزاب ناسیونالیست کرد و مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی وجود دارد؟

مظفر محمدی: در حال حاضر و در کوتاه مدت این امکان بهیچوجه وجود ندارد. سازش جمهوری اسلامی با حزب دمکرات کردستان غیرممکن است، توهم است. یک توهم تاریخی که رهبران این حزب از قدیم تا امروز آن را نمایندگی کرده اند! دلایل جدید بروز این توهم این است که، زمانی کردستان عراق الگو و رویای ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران شد و بعد سوریه. اما این افق امروز بدلیل تغییر سیاست امریکا و متحدینش کور شده است. حالا مدل و راه حل مذاکره و مصالحه ی پ ک ک با دولت ترکیه امیدبخش ناسیونالیستهای کردستان ایران شده است. و این را راه حل مساله ملی می دانند.

روحانی هم وعده ی توجه به خواستههای فرهنگی ملیت ها را داده است. وعده ی همین اندازه مطالبه ی فرهنگی، ناسیونالیست ها را بوجد آورده است. اما جمهوری اسلامی در موقعیتی نیست که به مذاکره و مصالحه با حزب دمکرات ها و یا پژاک احتیاج داشته باشد. این رژیم خواستار تسلیم و انحلال این احزاب است نه برسمیت شناختنشان به عنوان یک نیرو که سر یک میز بنشینند و مذاکره کنند. جمهوری اسلامی سبزه را در مجلس اسلامی اش نمی پذیرد چه رسد به اینکه نمایندگان یک حزب مسلح که با او جنگیده است را بپذیرد. در نتیجه گفتیم که توافق دولت با احزاب ناسیونالیست کرد، توهم است، سراب است.

نباید فراموش کنیم که موقعیت کنونی احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران، تنها ناشی از تغییر سیاست غرب و امریکا و کنارگذاشتن آلترناتیو سازی و غیره نیست. اگر چه این اصل است، اما از طرف دیگر مبارزه کارگران و چپ در کردستان بدرجه ای پایین آمده و این فشار را بر این احزاب نمی گذارد که نتوانند دست بهر کاری بزنند. و به این اعتبار جمهوری اسلامی تسلط بیشتری بر اوضاع دارد و توهم به دولت روحانی هم این مساله را تقویت کرده است. همه ی این عوامل دست به دست هم داده اند و این احزاب را در عرصه سیاست د رکردستان حاشیه ای کرده است. قدرت چپ نیست که ناسیونالیسم کرد را حاشیه ای کرده ، قدرت جمهوری اسلامی است و این برد با او است.

رادپو نیئا: بعنوان سوال آخر، از زاویه منفعت کارگر و زحمتکش در کردستان ایران، بدیل و سیاستی که امکان پیروزی را فراهم کند و داشته باشد، کدام است؟

مظفر محمدی: ببینید، هم جنگ ناسیونالیسم

کرد و هم سازش آن با جمهوری اسلامی باعث تفرقه در صفوف کارگران و مردم زحمتکش کردستان است. جنگ شان این توهم را در میان مردم درست می کند که این ها طرفدار آزادی و رفع ستم ملی و رفاه مردم اند. بدلیل نفرتی که مردم از جمهوری اسلامی دارند اپوزیسیون جمهوری اسلامی آنها مسلح، آن ها را بین مردم خوشنام می کند.

سازش شان هم باز این توهم را دامن می زند که آشتی با جمهوری اسلامی به نفع مردم است. حزب دمکرات می خواهد سمبل آشتی شده و پرچم دار صلح و خیل ادبا و روشنفکران کرد هم پشت آن جمع می شوند. بورژوازی کرد و روشنفکرانشان به احزاب ناسیونالیست کرد انتقاد می کنند که، بابا، این اسلحه چیست؟ کنار بگذارید و خود اصلاح طلب شده اند.

جنگ و آشتی ناسیونالیسم کرد برای سهم خواهی از بورژوازی حاکم است و ربطی به آزادی و رفاه کارگران و زحمتکشان کردستان ندارد.

از زاویه منفعت کارگر و زحمتکش کردستان، حاشیه ای شدن ناسیونالیسم کرد با فشار چپ و جنبش رادیکال مردم، بنفع مبارزه مستقل طبقه کارگر است. نه خلع سلاح آنها توسط رژیم.

اگر چه در حال حاضر جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش آنها نیست و آنها هم خلع سلاح نمی شوند. اما با این سیاست امکان حاشیه ای شدنشان را فراهم می کند. پژاک بدون اسلحه هیچ موجودیتی نیست. با اسلحه هم فقط یک عنصر مزاحم و مخل در جنبش کارگران و مردم کردستان است. یک نیروی سیاه است. در نتیجه شکست و تسلیم این نیرو شکست مردم قلمداد نمی شود. این سازش مانند سازش پ ک ک با دولت ترکیه نیست که مستقیماً بر مبارزات مردم تأثیر داشته و در یک سال اخیر موجب ابهام و انفعال مبارزه ی مردم و جدا کردنشان از مبارزه سراسری کارگران و مردم ترکیه شده است. این تصویر را به مردم داده است که گویا مردم کردستان ترکیه در کنار اردوغان

قرار دارند و در تحولات ترکیه تماشاچی و بیطرف اند.

در کردستان ایران درکنار و همزمان با جنبش ناسیونالیستی، جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و چپ و رادیکال دارای سنت و داده های قوی است. چیزی که در کردستان ترکیه، سوریه و عراق، متأسفانه آن را نمی بینیم.

نقدی که ما و این جنبش و سنت به ناسیونالیسم کرد داریم این نیست که سازشکارند. سازش هم نکنند بین کارگران و مردم عامل تفرقه هستند. نمونه های تاریخی و مستند این واقعیت موجود است. ضدیت حزب دمکرات کردستان ایران با کارگران، موکول کردن مبارزه طبقاتی و رفاه و زندگی مردم به بعد از خودمختاری، ضدیتش با برابری کامل زن و مرد، تبلیغات مذهبی... همه این ها سمومی هستند که بخشی از مردم کردستان را آلوده کرده است. این سموم باید زدوده شوند و احزاب مبلغ ناسیونالیسم و قوم پرستی حاشیه ای شوند.

نیروی اجتماعی این حاشیه ای کردن وجود دارد. اما پراکنده و بدون سازمان است و یا بین احزاب و سنت های گوناگون چپ تقسیم شده است. این نیرو باید متحد شود و سازمان یابد. نیروی آزادیخواهی در میان کارگران، زحمتکشان زن و مرد و روشنفکران انقلابی که ناسیونالیست نیستند، برای سنی گری و سلفی گری هیچ ارزشی قابل نیستند، برای برابری زن و مرد هیچ قید و شرطی ندارند، به کم تر از آزادی و برابری راضی نمی شوند، طرفدار این و آن جناح رژیم نیستند، خواهان بیشترین رفاه و زندگی مدرن و انسانی اند، از استثمار و تبعیض و ستمی و تفرقه بیزارند، می خواهند سرنوشت خودشان را با دستان خود بسازند، حکومت کارگری و برابری انسان ها برایشان امری ممکن و امروزه...

شبکه های فعالین کارگری از شمال تا جنوب کردستان بهم وصلند. اعتصابات بزرگ، اول مه ها و اعتراضات متعدد را سازمان داده اند... همه ی این تجارب از دستاوردهای قابل تکثیر کارگران در کردستان هستند...

جنبش زنان آگاه و رادیکال وجود دارد که سنت 8 مارس و دفاع از برابری کامل زن و مرد را نمایندگی کرده اند. جنبش آدم برفی ها در دفاع از حقوق کودک، زنان سرخ پوش مریوان، مبارزه علیه اعدام، علیه خشونت بر زن و غیره.

صفی عظیم از جوانان میلیتانت و مبارز و انقلابی در کردستان وجود دارد که باید از سموم ناسیونالیسم و قوم پرستی و سلفی گری و هر شعبه مذهب و ملی گرایی و در امان باشند. صفی و جنبشی که در جریان مبارزه و پیشروی خود می توانند در شهرهای کردستان محلات امن و کنترل شده را داشته باشند که در ساعاتی از روز و یا شبانه هیچ نیروی دولتی و ارتجاع نتواند در آنجا حضور یابد. کنترل محلاتی که معاشرت بین مردم، ازاد و همراه با حفظ حرمت انسان است، حجاب معنی ندارد و دوستی و رفاقت بین مردم سنت می شود.

همه ی این جنبش ها و سنت ها رهبران و صاحبان رادیکال و مبارزی می خواهد که با آگاهی و کاردانی و انقلابی گری مداوم خود، پیشروی و پیروزی را تأمین کنند. در نهایت، سرنوشت سیاسی و اجتماعی و بهبود و رفاه در زندگی کارگران و مردم کردستان در همبستگی و هم سرنوشتی با طبقه کارگر ایران و جنبش آزادی و برابری در سراسر ایران تعیین می شود. این افقی است که نباید هیچوقت گم شود. هر اندازه مبارزه مشترک و همسرنوشتی بیشتری سازمان یابد و پیشرفت کند، جنبش ناسیونالیستی چه در کردستان و چه در ابعاد سراسری حاشیه ای می شود.

مظفر محمدی

ژوئن 2014

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه بهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به مفاصل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و مفاصل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور مگمت

مظفر محمدی
در گفتگو با رادیو نیئا

(در باره حمله اسلامیت های "داعش"، تصرف شهرهایی در عراق و راه نجات مردم)

رادیو نیئا: بنا به اخبار رسیده نیروهای مسلح دولت اسلامی عراق و شام "داعش" چند شهر عراق را تصرف کرده اند. مقامات عراقی اعلام کرده اند که استان نینوا و شهر موصل در شمال غرب عراق به کنترل داعش در آمده. قبلا فلوجه و اخیرا تکریت را هم تصرف کرده اند، ماجرا چیست؟ ریشه ی این اتفاق در کجا است؟

مظفر محمدی: این اوضاع پس لرزه ها و عواقب ادامه دارنظم نوین جهانی به سرکردگی امریکا است که بوش سردمدارش شد. همه می دانیم که این سیاست یعنی نقش ژاندارمی و ابرقدرتی امریکا پس از فروپاشی نظام دو قطبی و حذف شوروی و اقمارش بعنوان قطبی در برابر امریکا، شکست خورد. در افغانستان شکست خورد. در عراق شکست خورد. و در سوریه که آخرینش است هم ناکام ماند. طالبان در افغانستان برگشته است و در عراق اسلامی های دولت اسلامی عراق و شام "داعش" قدرتی در میان جنگل اقوام و قباایل مذهبی دیگر شده اند.

القاعده که دولت امریکا با کشتن بن لادن جشن پیروزی را گرفت، برعکس آلان قدرتمندتر از آن دوره در افغانستان است. حمله امریکا و متحدینش به افغانستان و عراق و دخالتهای دیگر امریکا در منطقه باعث شد که نیروهای القاعده از غارهای کوهستان های افغانستان و پاکستان به قلب منطقه خاورمیانه برسند. و حالا می بینیم که در افغانستان و پاکستان و کشورهای حاشیه ی خلیج فارس و در لیبی و سوریه و عراق نیرو جمع کرده اند و سودای تشکیل دولت های اسلامی نوع طالبان و القاعده را در سر می پروراندند.

ماجرا به سادگی این است که شکست سیاست نظم نوین امریکایی حالا دامن مردم منطقه را گرفته است. در عراق سناریوی سیاهی ساخته اند. در کشوری مدرن و متمدن که مردمانش خود می توانستند تکلیف خود را با رژیم دیکتاتوریش تعیین کنند، به آن حمله کردند و کل زیرساخت اقتصادی جامعه را ویران کردند و شیراز ی جامعه را از هم پاشیدند.

نیروهای قومی و مذهبی سنی و شیعه بجان هم افتادند و بر سر تقسیم غنائم جنگ امریکا و قدرت و ثروت شکم همدیگر را پاره کردند. وضعی بوجود آوردند که جهان می بیند.

حالا با حمله داعش دولت امریکا اعلام نگرانی می کند، سازمان ملل ابراز نگرانی می کند. مالکی پس از یک هفته و تصرف چند شهر توسط داعش تازه حالت اضطراری اعلام کرده و ایران حمله به موصل را محکوم کرده است. روحانیون شیعه امثال سیستانی ترس برشان داشته و همه ی این ها فریاد می زنند: جلوشان را بگیرید!"

رادیو نیئا: این جریان داعش از کجا آمده. تا

حالا کجا بودند. مگر می شود بلافاصله و به مدت کوتاه یک هفته ای این همه پیشروی کنند و تا نزدیک بغداد برسند.

مظفر محمدی: این نیرو از زمان حمله امریکا به عراق تا حالا وجود داشته است. حال با هر اسم دیگری. در همه ی این سال های پس از اشغال عراق و سقوط صدام هیچوقت و هیچ روز هفته نبوده که بمب منفجر نکنند. میزان تلفات مردم و خسارت مالی و جانی در این مدت سرسام آور است. هزاران نفر از زن و مرد و کودک قربانی شده اند.

این نیرو که در یک سال اخیر به نام دولت اسلامی عراق و شام "داعش" خود را نامیده اسلامیستهای سلفی و بقایای طرفداران حزب بعث و صدام حسین اند. که در همین شهرهایی که الان در تصرف دارند حضور نظامی داشته و بخشا علنی هم بوده اند.

از نظر من داعش با نیروی مالکی یا مقتدا صدر و حزب الله ایران و نیروی قدس جمهوری اسلامی و دیگر جریانات بزرگ و کوچک قومی و مذهبی ماهیتا تفاوتی ندارند. همه از یک جنس اند. داعش از نظر دیگر اسلامیت های شیعه و سنی تند رو هستند و بس. این ها نیروهای مرتجعی اند که کارشان ضدیت با انسان، با کارگر، با زن و کمونیسیم است.

با عقب نشینی سلفی ها در سوریه الان بنظر می رسد که همه نیروهای سلفی و شعبه داعش در سوریه به عراق آمده و در آنجا جمع شده اند. در ماه های اخیرشعبه داعش عراق بخشهایی از منطقه موصل و روستاهای و بخشهای آن را در دست داشته اند و این مناطق را در تصرف داشته اند. دولت مالکی هم کاری به آنها نداشته است. الان با تمرکز نیرو بعد از عقب نشینی از سوریه حملاتشان را در عراق گسترش داده اند. کل مخارج تدارکاتی و تسلیحاتی این جریانات را عربستان و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه تامین کرده و می کنند. ترکیه هم در سازماندهی و کمک به این نیرو سهیم است.

اما دلیل تصرف شهرهای عراق یکی پس از دیگری نشانه قدرت نظامی داعش نیست. بلکه پوشالی بودن نیروهای نظامی و ارتش و پلیس دولت نوری مالکی را نشان می دهد. نیروهایی که امیدی به دولت مالکی ندارند و نمی توانند مقاومت کنند و فرار کرده اند. از طرف دیگر داعش در این مدت در میان دستگاه های دولتی و پلیس عراق نفوذ کرده است. در خیر آمده که استاندار نینوا در شهر موصل، شهر و استانداری را تحویل داعش داده است.

رادیو نیئا: عکس العمل دولت عراق و از جمله امریکا در مقابل این تعرض چه خواهد بود؟ نهایتا این تعرض و حمله اسلامی ها تا کجا می تواند ادامه داشته و پیش برود؟

مظفر محمدی: دولت عراق پوشالی تر از آن است که بتواند عکس العمل جدی و موثر نشان دهد و از مردم در مقابل تعرض و بربریت اسلامی ها دفاع کند. در تمام این سال ها همین اسلامی های تروریست و طرفداران صدام و حزب بعث در همه ی شهرهای عراق از جمله

اینکه دولت قومی - عشیره ای مالکی بتواند لشکر نظامیان گرسنه اش که متشکل از انواع دسته ها و اقوام و طوایف و مذاهب اند را به جنگ بفرستد خیلی بعید است. اگر پیشروی داعش همچنان ادامه یابد، احتمال اینکه ارتش مالکی از هم بپاشد زیاد است. و بخشا به داعش می پیوندند. آیا در نتیجه ی این حملات حکومت مالکی سقوط می کند یا نه به فاکتورهای بستگی دارد از جمله:

- 1- آیا دولت مالکی می تواند ارتش و پلیس اش را روحیه بدهد و در مقابل داعش مقاومت کند و شهرهای تصرف شده را پس بگیرد؟ شواهد نشان می دهد که جواب سوال منفی است.
- 2- مردم شهرهای کرکوک و موصل و تکریت و فلوجه و بغداد و غیره در مورد داعش چگونه فکر می کنند؟ آیا بخشی از مردم این نیرو را ناجی خود و ناجی عراق می دانند که می آیند و وضع کنونی را تغییر می دهند و جنگ و کشتار روزمره و انفجار بمب ها خاتمه می یابد. این کار صرفنظر از اینکه به سر دولت مالکی چه می آید، بزرگ ترین خطر برای کارگران و مردم عراق است. یعنی مردم مستاصل و درمانده ی عراق که شیراز ی جامعه شان از هم پاشیده به نیروی وحشی و ارتجاع دیگری امید ببندند و همکاری کنند و یا مقاومت نکنند و تماشای باشند. فرار بیش از نیم میلیون مردم موصل نشان می دهد که ترس از داعش در میان مردم متمدن و مدرن غیر مذهبی و غیر قومی زیاد است. دیده می شود که اسلامیت ها مردم در حال فرار و ترک شهر را به گلوله می بندند.
- 3- امریکا و متحدینش بار دیگر کمک های نظامی و تسلیحات پیشرفته شان را در عراق بکارگیرند و جبهه ای در مقابل داعش درست کنند. همانطوریکه گفتم عواقب چنین جنگی ویرانی شهرها و اماکن مردم و آوارگی میلیونی خواهد بود.

اما یک چیز مسلم است که این جنگ تازه شروع شده و به زودی خاتمه نمی یابد. الان در سوریه چند سال است جنگ مشابهی ادامه دارد. در این جنگ داخلی هم ما شاهد کشتار و آوارگی و بی خانمانی باز هم بیشتری که در عراق شروع شده خواهیم بود و خواهیم دید که چه سرفهایی توسط تروریست های اسلامی بریده شوند و به زنان تجاوز کنند و شلاق زدن و دست بردن باب می شود. مثل دوره جنگهای علی و عمر که جان و مال مردم جزو غنائم اسلامی شان نامیده شده، به زور شمشیر مردم را مسلمان کرده و زنان و دختران را چون غنائم جنگی بین خود تقسیم و به آنها تجاوز می کردند.

با تصرف هر ده و شهری در عراق توسط "داعش"، مدارس تحصیلی دختران بسته می شوند زنان به کنج خانه و زیر نقاب کشیده می شوند. توحش کامل در جامعه برقرار می شود و فقر و گرسنگی و فحشا رواج می یابد. یک جهنم تمام عیار در انتظار مردم شهر و روستاهای عراق است. مگر اتفاق دیگری بیفتد.

راديو نينا: فکر می کنيد به اين راحتی غرب و بخصوص امريکا، بخواد عراق به دست داعش بيفتد. بعد از ده سال حضور نظامی در عراق از دستاوردی که در طی اين چند ساله بدست آورده، دفاع نمی کند؟

مظفر محمدي: در جواب سوال اول گفتم که سياست امريکا و متحدينش هم در عراق و هم در سوپه و لیبی و افغانستان شکست خورد. در نتيجه اينها نه دستاوردی برای خودشان داشتند که به آن افتخار کنند و نه دمکراسی شان را برقرار کردند. آنها می گفتند ما دمکراسی می بریم. ولی همه ی اينها رو دست امريکا ماند و امريکا جامعه ای ويران شده و ميليون ها مردم سرگردان و بيکار و فقير و گرسنه را را ول کرد، دست اقوام و مذاهب و عشایر مختلف از دولت مالکی و مقتدا صدر و ناسيوناليستهای کرد تا جمهوری اسلامی را برای حاکميت بر مردم، باز کرد و رفت. در نتيجه چیزی ندارند که ازش دفاع کنند. اگر دخالتی هم بشود بهتر از دوره های قبل نخواهد بود. جنگ امريکا و ارتش مالکی اگر جنگی بکنند شبیه جنگ بشار اسد خواهد بود که بمباران و توپ باران شهرها و ويران کردن خانه های مردم خواهد بود.

راديو نينا: تا آنجا که معلوم است داعش به کرکوک هم رسیده. شهری که نیروهای مسلح دولت اقليم کردستان در آنجا مستقر است و شهری که بين احزاب حاکم در کردستان و دولت مرکزی عراق بر سرش نزاع است. یکی میگوید اين شهر جزو کردستان نیست و متعلق به عراق و دولت مرکزی است و دیگری میگوید شهر متعلق به اقليم کردستان است. در نتيجه عملا مردم کردستان به اين جنگ کشيده می شوند. فکر می کنيد در اين اوضاع بر سر اقليم کردستان چه خواهد آمد؟

مظفر محمدي: مردم کردستان اين بار بخوانند نخواهند به اين جنگ کشيده شده اند. حمله داعش به کرکوک شروع اين جنگ و کشيده شدن به کردستان عراق است. احزاب حاکم که تا حالا کرکوک را جزو اقليم کردستان می ناميدند حالا دفاع از آن براي شان ناموسی است.

از طرف ديگر جنگ داعش با کل مردم عراق است. اگر چه در ظاهر سلفی ها و طالبان و القاعده و کل نيرهای اسلامی سنی را، ضد شيعه می نامند. اما اين ها فقط ضد شيعه نیستند. اينها طالب قدرت اند. دولت اسلامی در همه جا. هر جا که آب گللود شد اين ها حاضرند و ماهی شان را می گیرند. هر جا سناریوی سپاه شد و شيرازه ی جامعه پاشيد اين کرکس ها حاضرند و از خون و جان و مال مردم ارتزاق می کنند. ما يه وقتی گفتيم اگر مردم کردستان راهشان را از دولت قومی و مذهبی در عراق جدا کنند، بفعشان است. ايجاد کردستان مستقل و حاکميت غير قومی و غير مذهبی بسيار به نفع مردم کردستان بود. اما قدرت طلبی و ثروت طلبی احزاب حاکم ، بوی دلارهای حاصل نفت کرکوک، سودای کرسی رياست جمهوری که طالبانی آن را گرفت، سودای سهم خواهی از کل درآمد عراق... همه ی اين ها باعث شد تا احزاب حاکم کردستان عراق در کنار مالکی و

دولتش بمانند و از جامعه ی بی رمق و بلبشو، جيب و شکم هایشان را پر کنند. آلان از نظر من تنها راهی که باقی مانده و حداقل برای احزاب حاکم کردستان عراق و نیروهای مسلح شان که مردم زحمتکش کردستان اند، کار شرافتمندانه اين است که مقاومتی موثر سازمان بدهند و جلو پيشروی داعش را بگیرند. و شايد با عروج یک جبهه مقاومت توده ای بتوان اين جريان ضد انسان را از شهرهای عراق بيرون کرد. فکر نکنم مالکی و دولتتش قدرتی را که بشار در سوریه داشت، داشته باشد. اما اگر احزاب حاکم مقاومت نکنند و تصرف کرکوک ممکن شود، تصرف بغداد براي شان آسان خواهد شد. و در نتيجه کردستانی که تا حالا به نسبت شهرهای ديگر عراق امن تر بود ميدان کشمکشهای مذهبی جديد خواهد شد. اسلاميست های کردستان عراق نیروی قابل توجهی اند که به داعش کمک کنند و آن را به شهرهای ديگر اين منطقه بکشانند.

راديو نينا: تکليف مردم عراق و شهرهای تصرف شده و يا شهرهای ديگر که مورد حمله قرار می گیرند چیست؟ مردم چکار می توانند بکنند. کارگران عراق از جمله بصره و بغداد و کمونيست های عراق در مقابل اين اوضاع چه وظایفی دارند؟

مظفر محمدي: اگر بخوام در یک کلام بگويم، الان هيچ راهی برای مردم عراق از زن و مرد و کارگر و زحمتکش و هر انسان شريفی نمانده جز مقاومت در برابر توحش اسلاميست ها. حالا نيميشه در بصره اعتصاب کرد يا در خيابانهای بغداد و کرکوک و سلیمانیه تظاهرات کنند. اين دوره ، دوره جنگ است. یک جنگ ديگر بر مردم عراق تحميل شده است. تنها مقاومت جانانه مضرات اين جنگ را کم تر می کند.

گفتم، انتظار اينکه ارتش و پليس مالکی کاری کنند، کم است. یک هفته تعرض و تصرف چند شهر هنوز دولت مرکزی کاری نکرده. تنها کاری که کرده تهديد ارتشيان و پليس شان است که انهایی که فرار کرده اند، اعدام می شوند. ارتش عراق به نظر می رسد نمی خواهد برای دولت مالکی بجنگد و نفعی در حفظ حاکميت مالکی ندارد. در نتيجه یک راه می ماند و آنهم تشکيل یک جبهه ی مقاومت توده ای در مقابل داعش است. اين به ارتشی ها و پليس عراق هم شانس و فرصتی می دهد در اين جبهه سازمان يابند و سلاح هایشان را بکار گیرند يا تحويل اين جبهه اگر تشکيل شود بدهند.

اينکه اين امکان در عراق هست يا نه بايد کارگران و فعالين سياسی و مدنی و رهبران مردم جواب بدهند. اما کار غيرممکنی نیست. نیروی داعش تانک و توپ و هواپيما و ... ندارد. حتما دريادگان شهرهای تصرف شده به سلاح های سنگين دست يافته اند. اما قدرت اين جريان ارتجاعی در جنگ اش نیست. بلکه در دو چيز است.

یکی در توحش و بربريت و ايجاد رعب و وحشت در ميان مردم است. سرهای بریده، پرچم و شعار پيروزی شان است. مردم به شدت از اين جريان می ترسند.

دوم، داعش بعنوان ناجی مردم سنی مذهب آمده اند. سنی ها در عراق از طرف مالکی که شيعه و طرفدار ايران است، مورد تحقير قرار گرفته اند و بورژوازی سنی مذهب از قدرت و سهم ثروت کم تری برخوردارند.

در نتيجه ، اين خطر وجود دارد که سنی مذهب ها به داعش بپيوندند و ان را ناجی خود عليه دولت شيعی نوری مالکی بدانند. رفع اين خطر و توهم باز بر عهده ی رهبران کارگران و مردم و بویژه کمونيست های عراق افتاده است.

در مورد وظايف کمونيست ها و سکولارها و نيروهای چپ و آزاديخواه و برابری طلب در ميان طبقه کارگر عراق و مردم عراق و کردستان بايد بگويم که وظیفه ی تاريخی بسيار بزرگ و سنگینی برعهده شان افتاده است. انسان هایی که در اين شب و روزهای سپاه تعرض بربريت اسلامی خواب به چشمانشان راه نيافته است. اين ها می توانند سازماندهندگان نیروی عظيم مقاومت توده ای باشند. شکی ندارم اين نیروی عظيم بالقوه وجود دارد و بخشی هم دارند مقاومت می کنند ولو تحت فرماندهی احزاب حاکم در کردستان يا بقایای نيروهای دولتی مانده در محل. گفته می شود نوری مالکی فراخوان تشکيل یک نیروی داوطلب از مردم را داده است. ولی اين کار مالکی نیست. کدخدا خودش مشمول است.

الان وقت آن است که کمونيست های عراق و کردستان در هرکجای دنيا هستند بيدرنگ به عراق برگردند و اسلحه بردارند. امروز روز جنگ است. یک جنگ و مقاومت توده ای بی امان. روز خبيرسانی و اطلاعیه دادن و محکوم کردن نیست. اينها پشيزی نمی ارزند.

دليل پيشروی اسلاميست ها در منطقه اين است که هر جا لازم شد، همه به آنجا هجوم می برند. از اقصی نقاط جهان. آمار اسلاميونی که از کشورهای اروپایی و امريکا به سوریه رفتند تا عليه بشار اسد و در کنار داعش و سلفی های سوری بجنگند، دولتهای اروپایی را ترسانده است. چرا کمونيست ها اين کار را نکنند. نه تنها کمونيست های عراقی بلکه کمونيست های منطقه و بخصوص کمونيست های ايران و کردستان ايران. تاريخا اين اتفاق افتاده است. کمونيستهای انگلیسی و فرانسوی رفتند و و در کنار رفقايشان در اسپانيا عليه فاشيست ها جنگيدند.

ممکن است گفته شود که ارتش و پليس دولت مالکی و نيروهای پيشمرگ احزاب حاکم در کردستان عراق مانع تشکيل چنین جبهه ی مقاومت مردم می شوند، يا اسلحه از کجا می آيد و تدارکات و غيره چه می شود...؟

اولا اين احتمال هميشه هست که آنها مانع شوند. اما حالا آش شورتر از آن است و آنها موقعيت شان بخطر افتاده است. جبهه مقاومت مردم با ارتش مالکی يا نيروهای پيشمرگ احزاب حاکم نخواهند جنگيد.

اگر جبهه مقاومت مسلحانه و توده های غيرمسلح در شهرهای عراق سازمان يابد و رهبرانشان را در صف مقدم خود ببينند و بشناسند، شکست داعش حتمی است. مقاومت مردم پاریس در مقابل نازی ها و جوانانی که

نگاهی دیگر به تاریخ

کمونیسم در

کردستان

محمد فتاحی

توضیح: بخش اول این بحث قبلاً منتشر شده است. بخش دوم آن برای اولین بار است که در یک نشریه حزبی منتشر میشود.

نکته قابل توضیح دیگر این است که متن کتبی سمینار اول یک ادیت مجدد شده است، اما متن کتبی سمینار دوم با بحث شفاهی آن تفاوت های زیادی کرده است. بخش قابل توجهی از متن شفاهی به دلیل تکرار حذف، و بخش های بیشتری به آن اضافه شده است.

فهرست موضوعات دو سمینار:
مقدمه

چرا تاریخ کمونیسم معاصر؟

اما چرا کمونیسم در کردستان؟

نگاه دیگر/ نگاه متفاوتی به این کمونیسم
مقطع شروع این تاریخ

اولین کمونیست هایی که ملاقات کردم

محافل کمونیستی از نزدیک؛ ترکیبی از
ناسیونالیسم و چپگرایی

شروع جنگ در کردستان

جنگ؛ پراتیک سیاسی انقلابی با سلاح
کهنه

دوران آتش بس؛ افشاگری و انتظار
دولت و قانون در دست کومه له

مشکل کومه له با سازماندهی یک
حاکمیت انقلابی

برخورد کومه له با حزب دمکرات
کردستان

کومه له و کار بزرگ

کومه له بعد از تشکیل حزب کمونیست

کومه له و مذهب

کومه له و زنان

شکست نظامی در کردستان

دوره جدید در کردستان؛

احزاب متفاوت با تاثیرات مشابه

دوره جدید و زنان

سمینار دوم نگاهی دیگر به تاریخ
کمونیسم در کردستان

تقلا برای نجات این کمونیسم

کمونیسم در حرف، ناسیونالیسم در عمل
کومه له کجای این عقیم ماندن کمونیسم
است؟

مسیر پیشروی کمونیست ها کدام است؟
اولین قدم تغییر در واقعیت امروز کدام
است؟

اهمیت کار علنی-قانونی

اشکالات قابل رویت بر کار و فعالیت
علنی-قانونی امروز در کردستان

اپورتونیسم و سکتاریسم در کار قانونی-
علنی

کار در تشکل های زرد و دولتی یا قانونی
چه می شود؟

یک عرصه بی صاحب!

سرکوب و تبعیض ملی و مسنله‌ی
جوانان

اعمال قدرت کمونیستی در محله،
تغییر موقعیت از اپوزیسیون به
پوزیسیون

سوالات حاضرین در جلسه
پاسخ به سوالات

مهم ترین نکته این بحث
خطاب به رفقای رهبر!

ادامه در صفحه ۹

ماشین های آنها را پنجر می کردند و اخبار جبهه ها را می بردند یک نمونه تاریخی دیگر است. اگر این جبهه ولو در آغاز با چند صد نفر و با اسلحه سبک و مهمات کم هم تشکیل شود، در مدت کوتاهی یک نیروی مقاومت توده ای مسلح و غیر مسلح در شهرهای عراق به میدان خواهند آمد و سازمان خواهند یافت. تنها یک رادیوی موج کوتاه و یا امکان استفاده از مدیای دولت و احزاب حاکم می تواند در میان مردم شور و شوق مقاومت را بوجود بیاورد. اگر این نیرو به میدان بیاید مدیای عراق مجبور است به خدمتش در بیاید.

این که من می گویم نه خیالیابی از دور و نه یک آرزو است. زمانی آرزو می شود که کمونیست های داخل و خارج عراق و کردستان بنشینند و تماشای باشند و فقط شعار بدهند و تبلیغ کنند. یا کمونیست های ایران و کردستان ایران که به منطقه و فرهنگ و زبان مردم آشنا هستند، بنشینند و اطلاعیه بدهند و محکوم کنند. و یا بخاطر سرهای بریده، اشک بریزند.

با اطمینان می گویم که تشکیل یک گردان نیروی پارتیزان و آماده و آشنا به اسلحه و تاکتیک نظامی و جنگ شهری از کمونیست ها و سکولارها و زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب می تواند ضربه کاری بر پیکر این نیروی وحشی و افسار گسیخته و ضد انسان، بزند. نیرویی که هنرش ارباب زنان و مردان و کودکان با نشان دادن سرهای بریده است. یک گردان از چنین نیرویی می تواند بیشتر از یک لشکر نیروی مستاصل و ناراضی ارتش و پلیس دولت عراق کارساز باشد.

راه دیگری نیست جز اینکه باید جنگید و توحش را مهار زد. وگرنه باید شاهد یک زندگی فلاکت بار و اسارت روزمره بود. این خطری است نه تنها برای عراق و مردم آنجا، بلکه خطری است برای کل بشریت متمدن و انسانیت جهان امروز. پیروزی مردم عراق بر بربریت اسلامی پیروزی کل بشریت است. و شکست هم شکست بشریت. کشتاری که این نیروی اسلامی هار و بربر، براه خواهند انداخت کم تر از کشتار یهودیان توسط نازی ها خواهد بود و زندگی اسارتبار برای کسانی که اگر زنده بمانند. اولین قدم این تعرض، اسارت محض و حقارت سهمناک زنان نیمی از انسان های جامعه است.

اگر جبهه مقاومت نیروی کارگران و کمونیست ها و مردمان چپ و آزادیخواه تشکیل شود و در این جنگ پیروز شود، پایان عمر حاکمیت قومی و مذهب نوری مالکی هم خواهد بود و زمینه های حداقل ایجاد یک دولت غیر قومی و غیر مذهبی در عراق.

این گوی و این میدان که دست همه ی ما را می بوسد.

ژوئن 2014



سمینار اول

مقدمه

خودشان هستند؟ امروز چرا اینطور است؟ پاسخ به این سوال مرا به گذشته و تاریخ و شرایط شکل گیری این کمونیسم می برد تا ببینیم این موجود از کجا آمده و این خصوصیات خنثی و بی نقش را از کجا کسب کرده و به ارث برده است. و آیا می شود کارپش کرد؟

در سی سال گذشته جامعه کردستان و جوامع دیگر شاهد حضور جنبش های مختلفی بوده اند. در کردستان فاشیست ها جوانان و مردم را جلب خودشان کردند. ناسیونالیست های افراطی فعال بودند و مردم را جذب خودشان کرده و کل فضای جامعه را ناسیونالیستی کردند. دوره اخیر اسلامی ها دارند رشد می کنند. در فیلمی دیدم که جمعیتی عظیم برای نماز خواندن برای اوسامه بن لادن بعد از مرگ او در شهر سقز جمع شده اند. برای من باور کردنی نبود. در شهری که معروف بود اول ماه مه دارد، انجمن و سندیکای کارگری دارد و کمونیست ها نفشی داشتند و شناخته شده بودند. این شهر جایی است که اسلامی ها بشدت رشد کرده اند. جاهای دیگر را من نمی دانم چقدر اسلامی ها هستند و یا نیستند. برای هر کمونیست دخالتگری باید سوال برانگیز باشد که علت چیست، چرا اینطور است؟ وقتی شما این سوال را در مقابل چپ امروزی طرح می کنید در این جامعه می گویند: استبداد نمی گذارد، خفقان اجازه نمی دهد، اگر آزادی باشد همه جا تشکل کارگری درست خواهد شد. اگر خفقان و زندان اجازه دهد کمونیست ها همه جا با قدرت قد علم می کنند. من در این بحث می خواهم نشان دهم که این پاسخ ها واقعیت ندارد، در اساس بی پایه است و چنین جوابی تنها بی نقشی را توجیه کرده و راه به جایی نمی برد. با این جواب باید معطل بود تا جنبش های دیگری برای کمونیست ها راه باز کنند، غافل از اینکه کسی که و جنبشی که فضا باز میکند، فضا را حول افق خود شکل و جهت میدهد. کمونیست و سوسیالیستی که منتظر اقدامات و تحرک دیگران برای ایفای نقش است، در هر تحرک توده ای تنها سرباز بی اجر و مزد جنبش دیگران است و بس. چنین کمونیست هایی متوجه نیستند که استبداد و خفقان و سرکوب یک فرض و داده جامعه سرمایه داری با خصوصیات کشوری مثل ایران است و توقع یک سرمایه داری دمکراتیک در این جامعه یک توهم و در اصل یک سمپاتی به نوعی از سرمایه داری است. در این بحث توضیح خواهم داد که این چه تصویری است که فکر می کند روزی در ایران ما سرمایه داری خواهیم داشت که فضا را برای کمونیست ها باز می گذارد. در این تاریخ نشان خواهم داد که معضل ناتوانی و

هدف از بحث امروز من یک تحقیقات آکادمیکی که به سی سال گذشته نگاه کند و بگوید چه گذشته و یا نگذشته نیست. هرچند این کار به جای خودش مهم و ارزشمند است. فکر کنم در تاریخ ایران این موضوع یکی از مهمترین مسائلی است که تاریخ نگاران سوسیالیست میتوانند سراغ آن بروند. من نگاهم به این تاریخ از این زاویه است که تاریخ مقاطع و یا سلسله اقدامات و فعل و انفعالات و کشمکش های جدا از همی نیست. تاریخ یک روند ادامه دار به هم پیوسته است و همه حلقه های عرصه های مختلف آن به هم مربوط هستند. به این معنی می خواهم به سی سال گذشته نگاه کنم و نشان دهم که کمونیسم امروز چقدر مربوط به کمونیسمی است که آن زمان شروع به کار کرد و چقدر مربوط نیست. چقدر تغییر کرده و چقدر تغییر نکرده و ما الان کجای این حرکت هستیم.

اولین چیزی که این مسئله را در دستور کار من می گذارد واقعیتی است که در کردستان می بینیم؛ وقتی شما به جامعه کردستان نگاه می کنید سی سال فعالیت مستمر کمونیستها را می بینید، که در احزاب مختلف و یا تحت تاثیرات آنها، با استراتژی های مختلف فعال هستند. این چیزی است که این جامعه تجربه کرده است. همین امروز که شاید دوره ضعیف ترین نقش کمونیست ها باشد، تعداد کمونیستها در آن جامعه هزاران اند. فقط در شهر سنندج می شود به راحتی چند هزار کمونیست را شمرد و احتمالاً وزارت اطلاعات آمار بالاتری دارد. در آرمان شان عقیده دارند به آزادی طبقه کارگر و به حکومت کارگری و معتقدند که این سیستم باید تغییر کند و عقیده دارند که این دنیا وارونه را باید بر قاعده خود نهاد. اما همه میدانیم که به نسبت تعداد بالای کمونیست ها در کردستان، آمار خشونت علیه زنان تا حد کشتن و توهین و آزار و تا ختنه کردن دختران هم بالاست. به نسبت تعداد این کمونیست ها در کردستان، جوان در جنگ هر روزه اش بی سازمان است. و کارگر یک گوشه ای تشکلی که احساس کنی دردی را از کارگر درمان می کند، ندارد. در نتیجه اولین سوالی که پیش می آید این است که چرا وضعیت اینطور است؟ چرا این همه کمونیست با این همه آرمان و سیاست و این درجه بی نقش و بی تاثیر و خنثی در محیط

چرا تاریخ کمونیسم معاصر؟

کمونیسم مد نظر من در این بحث کمونیسم معاصر یا کمونیسم موجود در سه دهه گذشته تا به امروز و نقش سیاسی سنت مبارزاتی آن در جامعه کردستان است؛ پدیده و نیروی انسانی ای که وقتی در جامعه نگاه می کنند می بینند، می گویند اینها کمونیستها هستند؛ صرف نظر از اینکه با چه احزابی هستند یا نیستند.

تاریخ کمونیسم رگه اعتراضی در بین کارگر صنعتی است. با تولد جامعه بورژوازی اعتراض کارگری به آن و برای تغییر بنیادی آن شکل میگیرد و در متن این شکل گیری، کمونیسم و سنت مبارزه کمونیستی هم به عنوان یک رگه اعتراضی در مقابل سیستم جدید طبقاتی متولد میشود. مانیفست کمونیست مارکس برنامه سیاسی عملی این رگه است. از آن تاریخ به بعد هر جا کارگر هست این رگه هم یک داده و یک پدیده زنده موجود در زندگی و مبارزه طبقه

کارگر است. این رگه در کردستان و در جنبش کارگری در کردستان هیچ تاریخی را تا این لحظه شکل نداده است. لازمه شکل دادن به یک تاریخ داشتن ابزارهای مختلفی است مثل سیاست، استراتژی، سازمان، حزب و قدرت. تاریخ بدون اینها شکل دادنی نیست. اما رگه اعتراض کمونیستی در درون طبقه کارگر به عنوان یک کمونیسم خام و به لحاظ سیاسی شکل نگرفته عرصه محفوظ شده ای برای کار مارکسیست ها و کمونیست ها نیست. این عرصه هم و این رگه هم از دست تعرض بورژوازی مصون نیست. بورژوازی میتواند بر تنه همان رگه اعتراض کمونیستی کارگر جوانه های جنبش خودش را، یعنی ناسیونالیسم و فاشیسم و سوسیال دمکراسی و جنبش های دیگرش را پیوند بزند و رشد دهد. به کارگر می گویند ریشه محرومیت شما در کورد بودن تان و در تعلق ملی تان است. میگویند تاریخا کورد محروم بوده است، سرکوبش کرده اند، کشته اند، دربدرش کرده اند، فقیر و بیچاره اش کرده اند، کارخانه ندارد، صنعت ندارد... به همین دلیل کارگر کرد برای رهایی از فقر و استثمار باید نه به عنوان بخشی از طبقه کارگر که به عنوان عضوی از "ملت خویش" ظاهر شود و ابتدا برای حقوق ملی اش بجنگد تا صاحب "دولت خویش" شود. از این طریق و در غیبت کمونیسم آگاهی بخش و دخالتگر خرافه ملی و آگاهی کاذب تحویل مغز کارگر داده و رگه اعتراضی اش را در جهت منافع بورژوازی حرکت میدهند. به این شیوه، کارگر معترض با رگه اعتراض سوسیالیستی، افق ناسیونالیستی و فاشیستی می گیرد و جذب آن می شود و جنبش مستقل سیاسی خود را شکل نمیدهد. متأسفانه بخش عمده تاریخ مبارزات طبقه کارگر با این درد همراه بوده است.

یکی دلیل دیگر که رگه کمونیستی درون طبقه کارگر جنبش خود و تاریخ کمونیستی خود را شکل نداده جوان بودن طبقه کارگر در کردستان است. این طبقه اساسا بعد از اصلاحات ارضی شکل می گیرد و زمانی که به انقلاب ۵۶-۵۷ می رسیم، اگر کارگر نفت و بقیه کارگران صنعتی در ایران تشکل های قدرتمند دارند و در قیام و انقلاب شرکت میکنند، در کردستان خبری از اینها نیست. به این معنی کارگر در کردستان به همراه جامعه کردستان در انقلاب شرکت فعال نداشت. بر انقلاب ایران یک افق ضدامپریالیستی با دوز اسلام شیعه سوار بود که ناسیونالیسم ایرانی اسلام گرا نمایندگی اش میکرد. این سنت سیاسی به دلایل متعدد در

کردستان بی ریشه بود. مثلا هیچ چهلم ای که در شهرهای ایران و با سنت اسلامی بعد از کشتار تظاهرات کنندگان برگزار می شد در کردستان سازماندهی نشد و آهنگ حرکت دوران شکل گیری سیاسی انقلاب در این منطقه با مناطق دیگر یکی نشد. احزاب سیاسی کردستان هم دیر وارد نقشه شدند. حزب دمکرات کردستان به قول عبدالله حسن زاده از رهبران آن در آن زمان "در گوش گاو خوابیده بود". کومه له هم همانطوریکه تاریخ بعدی به ما نشان داد، محافلی بودند که در همین فضای سیاسی و بدون سازمان مشغول ایفای نقش بودند و اولویت های خودشان را داشتند.

نتیجتا در خلا سیاسی موجود در کردستان اعتراض توده ای شتاب آنچنانی پیدا نکرد. یک علت اتوریته بالای شخصیتی مانند شیخ عزالدین حسینی ناشی از همین خلا حضور احزاب سیاسی قدرتمند در کردستان بود. این بود که انقلاب در کردستان بعد از قیام شروع می شود و کارگر بعد از شروع آن انقلاب است که به کمک کمونیست ها، کم کم جذب سیاست و به نسبت معینی شناخت نقش و هویت خویش می شود، اما به دلیل صاحب سنت بودن ناسیونالیسم کرد و فشار قوی آن بر سیاست، عمل و سن مبارزاتی کومه له، کارگر صاحب جنبش مستقل سیاسی خود نشد و تاریخ سیاسی مستقل جنبش عمومی کردستان که جنبش ملی و ناسیونالیستی بود، شکل نداد. نتیجتا می خواهم بگویم که کمونیسم مد نظر این بحث نه تاریخ مستقل جنبش سوسیالیستی کارگر در کردستان، که کمونیسم موجود در پیرامون احزاب و یا در درون نیروهای سیاسی چپ در تمام آن دوران سی ساله است که توسط نسل من و یا نسل بعد از من سازمان یافته است. یعنی تاریخی که محصول سیاسی کومه له آن زمان و بعدها احزاب چپ مختلفی است که با عناوین مختلف نقش ایفا کرده اند.

اما چرا کمونیسم در کردستان؟ چرا در بلوچستان نه؟ چرا در آذربایجان نه؟ و چرا حتی در تهران نه؟ در کردستان کمونیسم یک ویژگی هایی دارد. به دلیل اینکه در سراسر ایران جمهوری اسلامی توانست زود مسلط شود، کمونیسم و چپ فرصت رشد، بلوغ و ایفای نقش و زدن مهر به تحولات جامعه را نیافت. در کردستان اما بدلیل مقاومت و مبارزه ای که در طی سالهای طولانی نزدیک به یک دهه در جریان بود، کمونیست ها توانستند نقش ایفا کنند، توانستند تجربه کسب کنند، توانستند سیاست هایشان را حدادی کنند، توانستند به

مسائل تنوریک مارکسیستی جواب دهند. توانستند خیلی جلو بروند. برای همین شما در شهر سنندج نیروی انسانی که خودش را کمونیست می داند و از این شهر بیرون می آید، اگر بگویم برابر با تمام ایران است شاید اغراق نکرده ام. تقریبا تمام احزاب چپ، کوچک یا بزرگ، به نسبتی که سرشان به تنشان می ارزد بخش قابل توجهی از اسکلت کادریشان از آنجاست. در کردستان در عرض این سی سال هیچ روستایی نیست و هیچ حتی روستایی نیست که به تعداد قابل توجهی کمونیست سرشناس معاصر را نشانسد.

هیچ آدمی نیست که از نزدیک نقش و خصوصیات کمونیست ها را ندیده باشد. این در کنار تجربه ای که در سی سال گذشته از سازماندهی جنگ، از سازماندهی توده ای، از کار با کارگر، از عرصه های کار توده ای با مردم، نه تنها در ایران بلکه در آن منطقه، هیچ جایی یا سرزمینی کمونیست هایش تا این اندازه تجربه کسب نکرده اند. به این دلیل بحث کمونیسم در کردستان می تواند کمک کند که چپ های دیگری که در این دایره هستند و محصول و متأثر از این سنت سیاسی کمونیسمی هستند که در کردستان بلوغ پیدا کرد، روشن تر ببینند که آن تاریخ چی بود، گذشته اش چطور بود و الان چطور است. اهمیت این بحث از طرف ما و از طرف کسانی مثل من در این است که ما خودمان سازنده آن تاریخ بوده ایم. نسل های بعدی رفقای هستند که چند نسل بعد از ما، اما در ادامه همان سنت رشد و کار کردند. در نتیجه ما وقتی این بحث را می کنیم، اگر قادر به برخورد ایزکتیو و غیر فرقه ای به این تاریخ باشیم، شاید بتوانیم راحت تر جوانب مختلف این تاریخ را ببینیم و با مثال های زنده نشان دهیم و بگویم چه بودیم، چه کردیم و امروز چه باید کرد.

بحثی که من می کنم قطعا کامل نیست، چون این تاریخ عرصه های زیاد را در بر میگیرد. بعلاوه هدف بحث من فوکوس بر نقاط قوت این تاریخ نیست. علت این است که من اساسا سراغ نقاط ضعف این تاریخ را می روم تا ریشه های ناتوانی این سنت را در حد توان این بحث پیدا کنم. کسانی که کمبودهای این بحث را می بینند می توانند بگویند که من تحریف کرده ام، واقعیت را نگفته ام، چشم پوشیده ام بر وقایع مهم و یا غیر مهمی. جاهایی را زیاد و یا جاهایی را کم گفته ام. من اصلا ادعا نمی کنم که آن تاریخ را خیلی به تفصیل توضیح می دهم و یا حتی به روشنی مرور میکنم. به همین دلیل همه آنها که کم و کاستی های آنرا نشان میدهند و ناگفته ها را



گوشزد میکنند و یا به نقد آن می پردازند کارشان ارزشمند است. بخش دوم این سمینار که بعداً برگزار میشود، پاسخ به سوالات و ملاحظات و انتقادات در این رابطه است.

نگاه دیگر

در مورد تاریخ سه دهه گذشته مقالات و کتابهای مختلفی نوشته شده است. این بحث نگاه متفاوتی است به تاریخ این سه دهه. بخشاً به این دلیل که آن بحث ها بحث و تاریخ احزاب است، اما بحث من بحث احزاب نیست. هرچند بحث احزاب هم هست. آن بحث ها نگارش تاریخی آن دوره است که بسیار هم مفید هستند. من به نگارش تاریخی آن دوره کار زیادی نداشته ام و ندارم. می خواهم بگویم در مسیر سی ساله این کمونیسم از کجاها عبور کرده، از کجاها نکرده و چه تأثیراتی بر جای گذاشته است. مهمتر از همه اینها من بعنوان منتقد به این تاریخ نگاه می کنم. از روز اولی که خودم در آن بودم، از روز اول بروز اجتماعی این کمونیسم تا این لحظه که دارم در مورد آن صحبت می کنم. منتقد از موضع کمونیسمی که به این وضع اعتراض دارد. و می گوید کمونیست ها شایسته نقش دیگری هستند.

مقطع شروع این تاریخ

مقطع شروع تاریخ مد نظر من مقطع شکل گیری محافل اولیه چپ یا کمونیستی در کردستان نیست به چند دلیل؛ اولاً بنا به گفته خود بنیانگذاران اولیه کومه له این سازمان به جز محافلی به شکل شبکه های متصل به هم، هیچگاه شکل سازمان یا حتی گروه سیاسی به خود نگرفتند. ثانیاً در غیبت حتی یک صفحه نوشته و ادبیات مکتوب، خود افراد یا محافل اولیه این جریان نظر واحدی در مورد آنچه که بعدها کومه له نامیده شد ندارند. حتی در مورد تعداد و ترکیب شرکت کنندگان محافل اولیه نیز هم نظر نیستند. در مورد فضای شکل گیری و زمینه های آن هم گفته های متفاوتی دارند؛ چپ تر های امروزی شان ویژگی های برجسته تر چپ برای تاریخ آن برمی شمارند و راست های شان آنرا به نوعی به ادامه راه جناح رادیکال تر حزب دمکراتی های سال های ۴۶ و ۴۷ پیوند میزنند و علت انتخاب نام کومه له هم ناشی از سمپاتی شان به "کومه له ژک" (کومه له ی ژبانه وه ی کورد/ کومه له تجدید حیات کرد) سال های قبل از شکل گیری جمهوری مهاباد و حزب دمکرات کردستان میدانند. تقسیمات و انشعابات بعدی در این سازمان و بویژه در سال های اخیر به ما میگوید که واقعیت باید چیزی آن

وسط ها و ترکیبی از گفته های همه بنیانگذاران اولیه آن باشد؛ ترکیبی از کمونیسم مائونیستی آن دوران و سنت ناسیونالیسم کرد. ضمن اینکه خود مائونیسم ناسیونالیسم چینی را نمایندگی میکرد و چپ بیرون از مرزهای چین هم در کنار آن ایدئولوژی در سیاست منطقه فعالیت

اولین کمونیست هایی که ملاقات کردم

شان همراه ناسیونالیست های محل راه میرفتند. نوع ایرانی آن سنت نهایتاً در کنار بنی صدر ایستادند و نوع کرد عراقی شان هم همین جلال طالبانی و نوشیروان مصطفی هستند که در عراق و کردستان شریک سفره عراق بعداز صدام اند. نتیجتاً اگر خط ایدئولوژیک محفل یا محافل اولیه کومه له چیزی بین مائونیسم و ناسیونالیسم کرد باشد گناه ویژه ای را مرتکب نشده اند. بلاخره کمونیسم دم دست آن عده جوان

خوش قلب و انقلابی همین ملقمه بوده که زمان خود در فضای بخشی از چپ جهان موجود بود. بعلاوه با کمونیسم روس و کار چریکی هم مرزبندی داشته و سنت کار سیاسی توده ای داشته اند.

با همه اینها، شخصاً زمانی که وارد اولین محفل این گروه در دوره انقلاب ۵۷ شدم ادبیات هر دو طرف را از رفقای قدیمی تر محفل و از کادریهای قدیمی کومه له تحویل گرفتم؛ هم ادبیات مربوط به ملا آواره و اسماعیل شریف زاده و سلیمان معینی که از کادریهای رادیکال تر یا جناح چپ حزب دمکرات کردستان سال های ۴۶ و ۴۷ بودند و هم ادبیات مائو تسه تونگ؛ جزوه مربوط به فعالیت های گروه اول همراه عکس های شان را به تفصیل. به اضافه یک نوار شرح آخرین نبرد اسماعیل شریفزاده در محلی به نام "دارینه" در منطقه بانه و شعر "توتنه وان" (توتون کار) که فکر کنم از آثار ملا آواره بود، در میان رفقا و اطرافیان می چرخید و در اختیار من هم قرار گرفت. شرح شفاهی فعالیت های شان را و هم چنین گروه های مشابه در کردستان ترکیه، امثال گروه "سعید آلچی" را هم از همان رفقای قدیمی تر محفل شنیده بودم که گفته می شد ملا مصطفی به آنها خیانت کرده است. کتاب "دمکراسی نوین" مائو را هم برای اولین و آخرین بار آنجا دیدم و یکی از کادریهای قدیمی کومه له ۱۵ صفحه آنرا هم برای توضیح داد که تا جایی که به یاد دارم چیزی در مایه توضیح طبقاتی اقشار و طبقات اجتماعی بود که به جدول طبقات مائو هم معروف است. با اینکه من یازده سال بعد از تشکیل محفل اولیه گروه به آنها می پیوستم، و با آنکه آن دوره فضای باز قبل از قیام بود و میشد توقع داشتن ادبیات مارکسیستی را از یک گروه چپگرا یا کمونیست داشت، با این حال من شخصاً در آن دوره،

اولین تجربه من به زمانی بر می گردد که روزی در شهر نقره به جمعی از همکلاسی هایم قبلی ام برخورد کردم که بهمراه تعداد دیگر داشتن به سرعت، جایی می رفتند. از یکی از همکلاسی هایم پرسیدم کجا می روید؟ گفت تظاهرات است و ما می رویم که شعار بنویسیم. من خطم خوب بود، گفتم بیام براتون بنویسم؟ گفتند آره، خیلی هم خوبه. فکر کنم پنج تا پلاکارد نوشتیم. گفتم می شه من یکی از آنها را بردارم و با شما بیام. گفتند آره. سر در نمی آوردم که شعارها چی بود. یکی را که سر در می آوردم مربوط بود به محکومیت خیانت شاه نسبت به ملا مصطفی بارزانی یا چیزی در این مایه، که رهبر جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان عراق بود. آنرا برداشتم رفتیم طرف تظاهرات. حدود هزار نفری جلوی مسجد جامع منطقه ترک نشین شهر جمع شده بودند. تا آن لحظه هرگز این تعداد بالا پیراهن سیاه در میان یک جمعیت ندیده بودم. ما که نزدیک شدیم، دو سه نفر آمدند جلو به ما گفتند کمونیست ها حق پیوستن به تظاهرات را ندارند. من تعجب کردم، فکر کردم پلاکارد من که هیچ نوشته و اثر کمونیستی بر آن نیست. مال بقیه هم از نظر من همینطور. از یکی از همراهانم پرسیدم که پلاکاردها شعار کمونیستی ندارند. گفت اینها ما را می شناسند. منظورش این بود که ما کمونیست هستیم و اینها ما را می شناسند و من از کمونیسم چیزی نمی دانستم. به هر حال ما را راه ندادند. میخوام بگویم که این اولین باری بود که آدمهایی را می دیدم که دیگران به آنها می گفتند کمونیست.

محافل کمونیستی از نزدیک؛ ترکیبی از

ناسیونالیسم و چپگرایی

اولین محفل کمونیستی که من بعداً به فاصله

کوتاهی به آن پیوستم شامل اسکلت اصلی همین عزیزان بود. بعد از مدتی کار با من، برای اولین بار به جمع محفل دعوت شدم. و اولین جلسه نشست هفتگی شان بود که رفتم. در متن بحث و گزارشات کار محفل، یکی از کسانی که حرف زد از خودش انتقاد کرد که مساله جنسی مدتی است مشغله اش شده. آن موقع من جوان بیست و یک و یا دو ساله ای بودم و حسابی جا خوردم. سال ها بعد و اساسا با شروع مباحث کمونیسم کارگری من تازه متوجه عمق تاثیرات آن فرهنگ مذهبی و بیمار شرقی در سیاست می شدم. علیرغم یکه خوردنم از شنیدن چنین بحثی اما علت آن انتقاد را به دلیل نا آشنایی به سیاست و سنت آنها اصلا متوجه نشدم ولی جالب اینکه من هم به تدریج سنت چنین انتقاد کردن از خود را یاد گرفتم. دو هفته بعد از آن من هم گزارشی نه از یک رابطه، که از احساس دل تنگی ام برای دوست دخترم را به جلسه دادم و برای داشتن چنین احساسی از خود انتقاد کردم! می خواهم بگویم این بخشی از فضای جلسات آن محافل در آن روزها بود.

اولین ماموریتی که به من دادند این بود که از شهر نرده به اشنویه بروم ببینم که نیروهای حزب دمکرات کردستان عراق که به آن "قیاده موقت" می گفتند کجای منطقه مستقر هستند. بعدها متوجه شدم که این گزارش ها برای ارسال به رهبری اتحادیه میهنی با رهبری جلال طالبانی بود که رقیب چپ جریان ملا مصطفی در جنبش ملی کردستان عراق بودند. من رفتم یک قهوه خانه ای که مردم روستا جمع می شدند. از آنان سوال کردم، گفتند در دامنه کوه ها در مرز ایران و عراق مستقر هستند. من هم برگشته و گزارش را دادم. یکی دو بار دیگر هم مرا سراغ ماموریت های مشابهی فرستادند. این جمع تا مقطع قیام مخفی بود که مدت کوتاهی طول کشید. وقتی قیام شد این جمع در منطقه کرد نشین دفتری را باز کرد به نام "جمعیت دفاع از زحمت کشان کرد نرده".

من از رفقای دیگر شنیدم که هم روشنفکران کمونیست شهری و هم مردم چپ روستاهای ترک نشین اطراف شهر به ما به خاطر چسپاندن عنوان کوردی به اسم جمعیت انتقاد کرده اند. من هیچ بحث جدی در پاسخ به آن انتقاد را در ذهن ندارم، اما آن اسم تغییری نکرد. این نکته را به این خاطر می گویم چون در مباحثی در میان خودمان، من قبلا خوانده ام یا شنیده ام که ناسیونالیسم در کومه له وقتی رشد کرد که انقلاب در سطح سراسری شکست خورد و کردستان در مقابل جمهوری اسلامی ایزوله شد و در نتیجه زمینه های رشد ناسیونالیسم در کومه له بالا

رفت. من می خواهم بگویم که آن پلاکاردی که من روز اول برداشتم مربوط به ملا مصطفی بارزانی رهبر محافظه کار ترین جنبش ناسیونالیستی کورد بود. در تظاهراتی که این جمع در هفته های نزدیک به قیام با بقیه چپ ها و لیبرال های شهر راه انداخت دو شعار را من به یاد می آورم. یکی این مضمون را داشت که چکش و داس سرنیزه را محکوم می کند. و دیگری این بود: زنده باد کرد سورانی مام جلال طالبانی (بژی کردی سورانی، مام جلال طالبانی). می خواهم بگویم که ناسیونالیسم از روز اول که وارد این جمع ها شدم و دیدم و بعنوان ماموریت به دنبال کارش رفتم نقش حاشیه ای نداشت، بلکه نقش اساسی داشت. این از وضع و حال آن محافلی که داشت بعد از مدت کوتاهی وارد فضای علنی جامعه می شد. بحث من ایدا این نیست که تمام فعالیت آن جمع همین بود. من تازه وارد ترین عضو محفل بودم. بقیه رفقا که همگی مشغول تحصیل در دانشگاه و دبیرستان بودند، در میان زحمتکشان روابط نسبتا خوبی داشتند و نسبت با مردم فوق العاده محترم، گرم، صمیمی و خاکی بودند. شاید همین خصوصیات در رفتار و شخصیت شان بود که بیش از هر چیزی مرا جذب آنها کرد.

کومه له اجتماعی میشود اولین حرکت اجتماعی که این کمونیسم در متن آن خودش را به جامعه نشان می دهد، وقتی بود که بعد از انقلاب مالکین در بعضی مناطق شروع کردند به تعرض به کشاورزان و به دهقانان زمین دار. در منطقه ما یک مالک ده به خانواده دهقانی زور گفته بود. ما مسلحانه رفتیم و از آن دهقان دفاع کردیم که اتفاقا سرمایه خوبی شد برای کمک به فعالیت سیاسی ما. چون نیروهای حزب دمکرات کردستان مسلحانه آمدند و در مقابل دفاع ما از دهقان و حضور مسلح ما مانور دادند. من که در مرحله پایانی کشمکش، به عنوان نماینده کومه له و مدافع آن خانواده طرف مذاکره کننده با مالک بودم، حزب دمکرات کردستان به عنوان ظاهرا میانجیگر اما در اساس بعنوان مدافع مالکین در مذاکره شرکت کردند. افشای دمکرات ها در چنین وقایعی در معرفی ماهیت واقعی آنها که نماینده طبقه بالای جامعه بودند، نقش مهمی داشت. این دوره ای است که کومه له در مناطق دیگر اتحادیه دهقانی سازمان می دهد. در مناطق جنوبی که من تاریخش را در مصاحبه با فواد مصطفی سلطانی خواندم و از رفقا شفاه شنیده بودم. دوره ای است که اتحادیه های دهقانی قدرتمند سازمان می دهند. در آغاز این عرصه است که کومه له را اجتماعی می کند.

کومه له می رود به جنگی که ارتجاع نهفته در قدرت مالکین و فئودال های سابق را پس می زند و فضا را به نفع رشد چپ ها و کمونیست ها باز میکند. خیلی ها بدرست می گویند اتحادیه های دهقانی در جنوب کردستان بعدا تنها سرمایه سیاسی کومه له شدند. در مناطق شمالی هم بخشا اینطوری بود. سیاست کومه له در دخالت در این مسئله یک سیاست انقلابی و سازش ناپذیر بود. به عنوان شخص قاطعیتی که از یکی از کادرهای کومه له در جلسه با مالکین شاهد بودم در رشد اعتماد به نفس در خود من به عنوان یک جوان تازه کار در سیاست تاثیر بالایی داشت. من همیشه مالکین را بعنوان زورگویی دیده بودم که هیچوقت زورم به آنها نرسیده بود. وقتی به نماینده آنها هشدار داد که در صورت ادامه تعرض توسط کومه له سرکوب قاطعانه میشوند، بسیار برایم مسرت بخش بود. در جامعه اولین باری بود که مردم می دیدند کومه له در چه جبهه های است و حزب دمکراتی که تاریخی پشت سر داشت و فورا هم دفتر و مقر و نیروی مسلح راه انداخته بود، در چه جبهه های است. این وضع و حال آن روزها در ده است. در شهر اما ما تقریبا کاری نکردیم. کومه له جمعیت هایی داشت که جوانان و روشنفکران آن روز چپ را درون خود جمع کرده بود. که خیلی کار مثبتی بود. آن مراکز، محل بحث و گفتگو و کتاب به هم دادن و فضای روشنفکری چپ در شهر بود. در شهر اما نه دهقانی بود و نه فئودالی. کارگر بود و مناسبات عریان سرمایه داری. و کومه له با اینها کاری نداشت.

فواد مصطفی سلطانی در نوشته اش که تنها نوشته طولانی از او و در سایتی به اسم خودش است، نوشته که در آن جامعه ما نگاه کردیم و دیدیم فقط یک اعتراض هست و آنهم اعتراض دهقانان مرفه است. خودش می گوید که دهقانان از طرف مالکین تحت فشار بودند که زمین هایشان را پس بگیرند. و ما رفتیم و در آن اعتراض شرکت کردیم و محصولش اتحادیه دهقانان شد (نقل به معنی). فواد بعنوان بالاترین شخصیت آن جنبش یا سازمان و یا کومه له تنها اعتراض مهم آن جامعه را در آن روز اعتراض دهقانان به فشار مالکینی می بیند که فکر می کنند جمهوری اسلامی پشتشان است و می توانند برگردند به سال قبل از ۴۱ و زمین هایشان را پس بگیرند. اعتراض دیگری را نمی بیند. اعتراض زن به نابرابری را اصلا به رسمیت نمی شناسد. اصلا متوجه اعتراض شبانه روزی کارگر به نابرابری نیست. با سیستم سرمایه داری که از نظر کمونیست ها باید شاهد تغییرات

بنیادی باشد کاری ندارد. آن اعتراضی که او در جامعه می بیند می گوید اعتراض به مالکین است و بعد به تفصیل و زنده و جالب توضیح می دهد چطور اتحادیه دهقانان شکل گرفت و چه کارهای جالبی کردند. اتحادیه دهقانان مریوان اما تنها نیروی مقابل مالکین نبودند، بعدها در مقابل توطئه حزب دمکرات کردستان عراق (که آن روزها "قیاده موقت" نام داشت) علیه کمونیست ها ایستادگی کردند و با اتکا به همان نیرو بارها در مقابل ارتجاع سیاسی و توطئه های اولیه جمهوری اسلامی علیه شهر مریوان مقاومت سازمان دادند. این دسته های مسلح اتحادیه دهقانان در جریان کوچ تاریخی شهر مریوان هم نقش نیروی مسلح این حرکت مهم را داشتند.

شروع جنگ در کردستان

بعد از این پروسه است که جنگ در کردستان شروع می شود. وقتی دستور حمله سال ۵۸ به کردستان صادر شد کومهله اطلاعیه ای داد به نام: خلق کرد در بوته آزمایش. و انصافا کومهله در بوته آزمایش بیشتر معنی می داد. کومهله سیاست فوق العاده جدی و وظیفه شناسی را در پیش گرفت. در آن زمان جریانات چپ دیگری مثل کومهله هم بودند؛ پیکار بود، راه کارگر بود که من شنیدم در شهر سنندج سندیکای کارگران بیکار را سازمان داده بودند و رهبریش کردند. ما هیچ نشریه ای نداشتیم. پیکار نشریه داشت و سوسیالیسم را تبلیغ می کرد و من همیشه از آنها یاد می گرفتم، وقتی می نشستند بحث می کردند. گروههای کوچکتری بودند مثل رزمندگان، که من شک دارم جمع کل اینها از نظر جمعیت کمتر از کومهله بوده باشند. کومهله سراغ به عهده گرفتن یک وظیفه اجتماعی را گرفت که آنها نگرفتند. در نتیجه حتی آن کارگرانی که راه کارگر سازمان داده بود، بعدا اثری از راه کارگر در بین آنها نماند و سنندج به همراه آن کارگران کومهله ای شد. علت روشن بود؛ وقتی جنگ، و حالا هر جنگی، چه سیاسی و چه نظامی و حتی فرهنگی، در دستور جامعه است، نیروی دخالتگر جدی می برد. آن نیرویی می برد که برای آن جنگ سیاست روشن در اختیار جامعه قرار می دهد. آن جنگ عرصه مهمی بود و کومهله را تبدیل به نیرویی کرد که جامعه به آن اعتماد دارد و انتخابش کند.

جنگ؛ پراتیک سیاسی انقلابی با سلاح کهنه

در این جنگ، اتخاذ سیاست سازماندهی مقاومت در مقابل حمله نظامی سیاست بسیار درستی توسط کومه له بود. ولی سنگری که در آن

جنگید، اسلحه های که بکار برد، سازمانی که ساخت و سنتی را که در پیش گرفت فرسنگها با هر چه که چپ بود فاصله داشت. این سنت را سران عشایر در تاریخ اولیه شروع جنبش های ناسیونالیستی ساختند، بعدا جنبش های ناسیونالیستی در کردستان عراق و ایران در پیش گرفتند و بعنوان سنت جا افتاده ای در ایران سنت اعتراض و مبارزه ناسیونالیستی در مقابل ستم ملی بود. کومهله این سنت را در پیش گرفت و مناسباتش در بین خود و سلسله مراتب نیروهای نظامی اش کاملا متأثر از آن فرهنگ و سنت ناسیونالیستی بود. برخوردش به زن، به کارگر، به انسان و زندگی تماما در همان سنت و با چپگرایی بیگانه بود.

در مقابل تعرض نظامی جمهوری اسلامی نیروی چند هزار نفره ای سازمان پیدا کرد. بقیه جامعه اما از شرکت در این مقاومت محروم شد. کسانی که در آن دوره حاضر بودند، می دانند که زمانی که جمهوری اسلامی به کردستان آمد یک نیروی اشغالگر بود. اشغالگر به این معنی که از بورژوا تا کارگر کسی با این حکومت نبود. علت اصلی آن هم این بود که جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت مذهبی شیعه سازمان یافته بود. در بخش عمده کردستان شیعه گری بی مشتری و رژیم برآمده از آن مطلقا بی هوادار بود. در آن دوره و آن فضا یک سازمان جدی می توانست همه جامعه را در مقابل چنین نیروی اشغالگر و بیگانه ای به یک فلسطین تبدیل کند. می توانست تمام جامعه را از زن و مرد و از کوچک و بزرگ به انتفاضه بکشاند. بچه هایی که هفت هشت ساله بودند را من بارها دیده بودم که یک گروهی پاسدار و گروه دیگر پیشمرگ می شدند. می جنگیدند و نیروی پاسدارها را در هم می شکستند. بارها دیده بودم که بازبهباشان این بود که هلی کوپتر جنگی دارد حمله میکند و آنها دارند به آن تیراندازی می کنند. و خیلی بازی های مشابه دیگر. می خواهم بگویم که فرهنگ آن جامعه فرهنگ مقاومت بود در مقابل نیروی جمهوری اسلامی. اما کومهله (و به طریق اولی حزب دمکرات کردستان) آن سازمانی نبود که مردم را در عرصه های مختلف مقاومت سازمان دهد. بخاطر اینکه سنت کومهله، سنت ناسیونالیستی بود که فقط شماری جنگنده مرد خارج از حلقه زندگی سازمان میداد. بعلاوه، جنگ در مقابل جمهوری اسلامی فقط در مقابل نیروهای مسلح اشغالگر آن بود. در مقابل قوانین آن، در مقابل سیستمی که از آن دفاع می کرد و یا مناسباتی که جمهوری اسلامی بر جامعه اعمال می نمود، نبود. جوانی که فشار فرهنگی به او می آمد، زنی که ستم بر او زیر

بعلاوه، در آن جنگ اعتراض کومه له به جمهوری اسلامی دقیقا مثل اعتراض حزب دمکرات کردستان به جمهوری اسلامی بود. تفاوت اینجا بود که ما حزب دمکرات را بعنوان سازشکار در مقابل جمهوری اسلامی افشا می کردیم، که البته بود. بالاخره حزب دمکرات جناح آگاهتر و روشن بین تر این سنت و این جنبش بود و تمام هم و غم آن چیزی به نام خودمختاری بود که سیاست پیروزی بر دشمن را در استراتژی نداشت. برای آنها جمهوری اسلامی دولتی بود که میتوانست مطالبه آنها را برآورده کند. نتیجتا وقتی که با کیفیت ترین جنگها را پشت سر می گذاشتند، به دنبال بهترین میز مذاکره بودند. وقتی که تلفات زیاد جنگی می داد برای این بود که بهترین سازش را بخرد. آنها می خواستند در همان حکومت شریک شوند و سهم خود را در گوشه ای داشته باشند. کومهله هم در همین چهارچوب می جنگید و خودمختاری میخواست، و از زاویه همین خودمختاری طلبی به سازشکاری حزب دمکرات انتقاد داشت.

در متن آن جنگ و در فضای آن روز کردستان، اگر مسئله زن و کارگر و کل جامعه امر ناسیونالیست ها نبود برای کومهله هم مسئله نبود. علت اصلی اش هم این بود که ناسیونالیسم کرد نمیخواست آن سیستم را تغییر دهد. میخواست خودش هم جزو آن سیستم باشد. بر عکس جنبشهای دیگری که می خواهند سیستم را به نفع خود و طبق سیاست های خود تغییر دهند. مثلا اگر شما توجه کنید به نیروهای اسلامی در فلسطین و لبنان و در جاهای دیگر کل جامعه را در جنگ و مقاومتشان سازمان می دهند و برای هر مسئله ای هم جواب اسلامی خود را دارند. به جوان می گویند چطور رفتار کند، به زن می گویند چطور باید زندگی کند. به مرد هم می گویند رابطه اش را با زن چطور باید تنظیم کند. برای هر چیزی در جامعه جواب متفاوت

اسلامی خود را دارند و برای عملی کردن آلترناتیویشان در تمام عرصه های زندگی را به جنگ میکشند. نیرویی را سازمان میدهند که روزی همه اسلحه به دست میگیرند، روز دیگر همه شهر را بدون اسلحه اشغال می کنند. در محل و محیط شان هیچ موجود غیراسلامی نمی تواند نفس بکشد. در محله، در خیابان، در زندگی معمولی حزب الله همه جا حضور و سیاست و نقشه دارد و تغییر ایجاد می کند. ناسیونالیسم کرد اما نه یک نیروی آلترناتیو برای کسب قدرت، که یک جریان مشتری شرکت در همان قدرت موجود است. اگر نوع ایرانی اینها در لباس قاسملو برای خمینی لیبیک می فرستاد و نوع عراقی آن صدام را در آغوش میگرفت. از همین سنت، امتیازطلبی (خودمختاری طلبی) و نه سرنگونی طلبی اینها سرچشمه میگیرد. می خواهم بگویم چون کومهله در اصل از جنس سیاسی آن سنت بود، کل جامعه را به جنگ و مقاومت و نبرد حول یک سیاست آلترناتیو حکومتی نمی طلبید. در نتیجه لازم نبود برایش سیاست اتخاذ و سازمان درست کند.

دوران آتش بس؛ افشاگری و انتظار

به دوره کومهله و آتش بس می رسیم. در دوره ای که رژیم به دلیل شکست نظامی اعلام عقب نشینی کرد، کومهله به درستی گفت که جمهوری اسلامی قصد تجدید قوا و تعرض مجدد دارد. در حالیکه حزب دمکرات فکر میکرد خودمختاری و یا خودگردانی در طول مذاکره تامین می شود. آنها به درست فکر می کردند که فاصله حزب دمکرات با جمهوری اسلامی آنقدر نیست که در آن سیستم راهشان ندهند. و کومهله بدرست می گفت که هدف رژیم تجدید قوا و حمله دوباره است و نباید سازش کرد. اما سیاست کومهله در عمل فقط افشاگری و انتظار بود. تمام آن دوره ای که آتش بس بود و ما در شهرها در حالت انتظار بودیم. به استثنای سندانج که به نسبت تاریخ تقریباً متفاوتی دارد و از فروردین ۵۸ بنکه هایی در شهر سازمان یافته و در عرصه های محدودی نقش سیاسی بازی کردند. شاید هجوم چپ به درون کومهله و فشار آن به کومهله و وسعت آن در جامعه کاری کرده بود که از دست کومهله هم در رفته بود و هر کسی در آن روز سندانج می رفت به ابتکار خودش یک کاری می کرد. یکی توزیع نفت را سازمان می داد، یکی بنکه اداره می کرد و دیگری شورا تشکیل می داد. ولی بعنوان سیاست رسمی کومهله هیچ برنامه ای به جز افشاگری علیه رژیم نداشت. در آن دوران، ما گشت سیاسی

نظامی (جه وله) داشتیم و برای مردم سخنرانی می کردیم، علیه رژیم افشاگری می کردیم و می گفتیم این رژیم حقوق ما را نمی دهد، جواب ما را نمی دهد و ما می جنگیم و مردم باید آماده شوند و نباید سازش کرد. ولی ما نیرویی برای مقاومت سازمان ندادیم. سازمانی درست نکردیم، طرح و نقشه و سیاستی هم برای این کار نداشتیم و برای جامعه مطلقاً بی برنامه بودیم. به عنوان نیروی چپ در شهرهایی که قدرت و اداره جامعه در دست ما بود، کارگر را به عنوان طبقه ندیدیم و برای سازماندهی اش بی سیاست و نقشه بودیم. شخصاً برای اولین رهبر کارگری در شهر اشنویه را اتفاقی ملاقات کردم. به عنوان عضو هیئت کومهله به شورای شهر رفته بودم. نمایندگان حزب دمکرات هم آمده بودند که در مورد مسائل شهر مذاکره و بحث کنیم. اعضای شورا حضور داشتند، همه را می شناختم به جز یک نفر. از یکی از رفقای خودمان که به عنوان نماینده اصناف عضو شورای شهر هم بود سوال کردم، گفت که فلانی نماینده کارگران در شورای شهر است. این اولین باری بود که من آن فعال کارگر را از نزدیک دیدم. ما در آن شهر کاری به اینکه تشکل کارگری بسازیم، یا برویم در میان زنان در مقابل سنت کهنه و ستمگری شبانه روزی علیه زن کاری کنیم، در جامعه جوانان را در جنگ علیه ارتجاع فرهنگی کمکی کرده و سیاستی اتخاذ کنیم و تغییری ایجاد کنیم، نداشتیم. نه نقشه ما و نه کار ما اینها نبود. در عوض اما اهل کار دیگری خارج از شهر بودیم؛ در همان دوره، بعد از مدت کوتاهی من در راس واحدی مامور شدم به شمال کردستان به منطقه ارومیه بروم. مناطق وسیعی بود که فقط حزب دمکرات در آنجا حضور داشت. وقتی به آن منطقه رفتیم متوجه شدیم که حزب دمکرات قدرت عظیمی دارد. کمیته های به نام کمیته آارات با نیروی نظامی وسیعی داشتند که دوازده نفر عضو آن کمیته بودند. هر دوازده نفر سران عشایر مختلف منطقه بودند. دسته جمعی هم نیروهای نظامی شان از مردم سازماندهی کرده بودند و هم از مردم بیگاری می گرفتند و هم بهره مالکانه اخاذی میکردند. اولین کاری که ما کردیم سخنرانی در روستای مرکزی گنگچین در حومه ارومیه بود که دو هزار نفری جمعیت داشت. آنجا اعلام کردیم که بهره مالکانه و بیگاری از امروز در این منطقه الغا می شود و کومهله هر مالکی را که بهره مالکانه بگیرد جریمه می کند و هر کسی را برای بیگاری بگیرد ما مجرم می شناسیم. از آن روز به بعد



این شکل بود. خارج از اهداف سیاسی انقلابی این کار، بدست آوردن اسلحه با خلع سلاح آن نیرو یک هدف مهم برای کومه له ای بود که پول لازم برای خرید اسلحه نداشت و هنوز اخذ کمک های تدارکاتی و تسلیحاتی از عراق را شروع نکرده بود. اقدام دیگر در همان دوره جارو کردن مراکز مشهور به "مکتب قرآن" که توسط جریان مفتی زاده و در هواداری از دولت جدید اسلامی در بعضی شهرهای جنوب کردستان ایجاد شده بود، که با تشوق و دخالت کومه له مورد تعرض مردم قرار گرفته و دفاترشان بسته شد. این کار کومه له نه یک جنگ با جریان اسلامی بطور کلی که مقابله با جریان اسلامی هوادار رژیم بود. در غیر اینصورت، یک کومه له مخالف با مذهب حاضر نمی شد از کاندیداتوری مسعود رجوی اسلامی برای انتخابات ریاست جمهوری دفاع کند، یا به شیخ عزالدین حسینی اوانس سیاسی و خدمات همه جانبه سیاسی و نظامی و امنیتی بدهد. در آن دوره کار دیگری که کومه له تقریباً اینجا و آنجا کرد علیه زورگویی مالکین در روستاها بود. مالکین و فئودال های سابق را دستگیر مینمود، و در حضور مردم دادگاهی و روی آنها را کم می کرد. کمک به مصادره زمین ها توسط زحمتکشان روستایی از اقدامات خوب کومه له در آن دوره در مناطق معینی در کردستان بود. این سیاست هم در ادامه دفاع کومه له از دهقانان در روستاها در مناطق محدودی بود.

دولت و قانون در دست کومه له

دوران آتش بس در عین حال دوران حاکمیت و دولت کومه له هم بود. در شهرها همه می دانستند که به نسبت آن موقع ایران که رژیم همه جا را زیر کنترل داشت، کردستان یک منطقه آزاد شده بود و جوانان چپ از جاهای دیگر می آمدند و از شهرهای کردستان دیدن می کردند و فضای باز سیاسی آن برای شان فوق العاده جالب بود. ولی در همان فضا از طرف ما بعنوان سازمان کمونیستی آن موقع هیچ خدشه ای به مناسبات موجود وارد نشد. هیچ قانون داده شده سرمایه داری و هیچ موازینی از طرف ما لغو نشد. مناسبات بین زن و مرد، سلطه سنت و مذهب و قوانین متکی بر آنها همچنان باقی ماند. در سازماندهی اراده مردم در آن دوره آتش بس که دوران دولت و حکومت ما هم بود تقریباً می شود گفت کاری نکردیم. کاری شد ولی آنهایی که واقع بین تر نگاه می کنند، متوجه می شوند که در آن سطح آن کارها را حزب دمکرات کردستان هم کرد. مثلاً کومه له بخشی از آموزش و پرورش را با

اتکا به نیروی معلمین درون صفوف خودش سازمان داد. حزب دمکرات اجتماعی تر کار کرد، روشنفکران روستایی را جمع کرد برای آنها کلاس های تربیت معلم گذاشت و اکثر روستاهای زیر سلطه آنها "معلمین انقلاب" داشتند. کومه له بخش بسیار محدودی را توانست تامین کند چون با اتکا به نیروی سازمانی و معلمین درون صفوف خود کمیسیون آموزش و پرورش را تشکیل داد. در عرصه های دیگر مثل درمان و پزشکی کومه له همانقدر کار کرد که حزب دمکرات کرد. هم ما و هم حزب دمکرات بیمارستان و درمانگاههای انگشت شماری داشتیم که اساساً برای تامین نیاز نظامی نیروی خود بود، اما در عین حال مردم هم به آنها مراجعه می کردند. آن دوره ما می توانستیم در آن عرصه همه روستاها را صاحب پزشکیار و درمانگاه و مراکز بهداشتی کنیم بدون اینکه بودجه ای صرف آن کرده باشیم. همانطور که کومه له در درون خودش پزشکیاران زیادی با استفاده از جوانان تحصیل کرده صفوف خود برای پاسخ به نیازهای نظامی در تمام مناطق آموزش داد، می توانست چنین کاری را برای تربیت پزشکیار روستایی در کل مناطق کردستان و از طریق آموزش جوانان تحصیل کرده روستایی پیش ببرد. می توانست با استفاده از نیرو و امکانات همان مردم برای تمام مناطق محروم پل و جاده و درمانگاه بسازد. می توانست برای تمام روستاها و محلات ماماها را آموزش داده و به عقب افتادگی و فقر امکانات در این زمینه پایان دهد. می توانست برای سیستم لوله کشی آب در روستاها سیاست اتخاذ کند. می توانست حتی با توجه به تمام بی امکاناتی آن زمان برای تامین برق نقشه بریزد و اراده آن مردم را در جهت تامین نیازهای خود به میدان بکشاند. در شهرها می توانست برای تامین مسکن توده بی مسکن سیاست اتخاذ کرده و آنها را صاحب خانه و مسکن کند. می توانست برای سیستم دستمزد و ساعت کار و کل موازین مربوط به رابطه کارگر و کارفرما، به تناسب شرایط آن زمان قانون وضع کرده و مستقیماً اعمال کند. می توانست قانون پیشرویی برای تنظیم رابطه زن و مرد در خانواده و جامعه اعلام کند و نقطه پایانی بر حاکمیت سنن قرون وسطایی در این عرصه بگذارد. می توانست مراکز مهم گسترش فرهنگ مدرن و فعالیت های مربوط به این عرصه را سازمان دهد. می توانست در عرض چند هفته شوراهای سراسری کارگران در تمام مراکز کارگری کردستان سازمان دهد و با اتکا به این نیروی جامعه را تاریخاً چند گام جلو ببرد.

مشکل کومه له با سازماندهی یک حاکمیت انقلابی

حاکمیت نوین و یا انقلابی را نیرویی سازمان میدهد که انجام انقلاب در جامعه را در دستور گذاشته است. رهبران کومه له هر چه فکر کرده باشند، این سازمان نه در متن یک تعرض به سیستم موجود که در متن مقاومت در برابر جمهوری اسلامی شکل گرفت و قوام یافت و تمام برنامه و هم و غمش نیز همین مقاومت و جنبشی بود که خودمختاری در چهارچوب ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی بر پرچمش بود. ناسیونالیسم که رسماً توسط حزب دمکرات نمایندگی میشد، چیزی بیش از شریک شدن در قدرت سیاسی حاکم مطالبه نداشت. اگر حزب دمکرات خودمختاری مطالبه میکرد، کومه له در رادیکال ترین حالت خواهان یک خودمختاری "وسیع و دمکراتیک" بود و برای همین مطالبه هم برنامه داده بود. هدف بدست آوردن چیزی برای "خلق کرد" بود، نه رفاه و آسایش و آزادی و برابری. به همین دلیل هم در اوج قدرت و تسلط بر مناطق وسیعی از کردستان، علیرغم قدرت بی رقیب در خیلی از مناطق، یک لحظه هم به فکر سازماندهی یک دولت موقت یا یک حاکمیت انقلابی برای ایجاد تغییرات پایه ای در زندگی جامعه نیافتاد. کومه له در آن دوره، در استراتژی همانی بود که حزب دمکرات کردستان بود.

برخورد کومه له با حزب دمکرات کردستان

در برخورد با حزب دمکرات در کل این دوره ما در دو عرصه به آن انتقاد داشتیم. یکی اینکه حزب دمکرات از مالکین و فنودال‌های سابق دفاع می‌کرد و ما در مقابل ارتجاع آنها سنگری می‌بستیم. دیگر اینکه در جنگ با جمهوری اسلامی سازشکار است. در هر دو مورد ما درست می‌گفتیم. ما قاطع‌تر در مقابل جمهوری اسلامی می‌جنگیدیم ولی در همان سنت ضد رژیم. ولی در عرصه‌های دیگر؛ ما هیچ وقت حزب دمکرات را بعنوان مدافع سرمایه‌داری نقد نکردیم. چون آن وقت می‌بایست خودمان هم منتقد سرمایه‌داری باشیم. ما هیچ وقت حزب دمکرات را بعنوان حزب سرمایه‌داران معرفی نکردیم. بعنوان حزب فنودال‌ها و سران عشایر و مالکین معرفی کردیم. اگر می‌گفتیم حزب دمکرات حزب سرمایه‌داران است، لابد می‌بایست می‌گفتیم که ما حزب کارگران در کردستان هستیم. که حاضر نبودیم و نکردیم. ما نگفتیم که حزب دمکرات مدافع وضع موجود است بخاطر اینکه اگر این را می‌گفتیم خودمان می‌بایست وضع موجود را تغییر میدادیم. ما حزب دمکرات را علیرغم تمام تبلیغات ارتجاعی اش در رابطه با زنان، بعنوان یک جریان ضدزن به جامعه معرفی نکردیم. می‌گفتند کومه‌له ای‌ها با خواهر و مادر خودشان هم می‌خوابند و ما هیچ وقت برنگشتیم ارتجاع ضد زن نهفته در تبلیغات گنبدیده آنها را افشا کنیم. در آنصورت لابد ما می‌بایستی به عنوان نیروی مدافع منافع زن ظاهر شویم و بجنگیم، که به این جنگ نرفتیم. ما هیچوقت حزب دمکرات را بعنوان مدافع فرهنگ مردسالاری معرفی نکردیم. چون در آن وقت می‌بایستی ما علیه مردسالاری در جامعه بجنگیم. ما حزب دمکرات را مدافع مسجد و مذهب معرفی نکردیم، علیرغم اینکه هر روز از رادیوشان قرائت قرآن پخش می‌کرد. چون نمی‌خواستیم علیه مذهب و خرافه اسلامی بجنگیم. دمکرات را هیچوقت بعنوان مدافع ناموس و ارتجاع فرهنگی در کردستان معرفی نکردیم. چون آنوقت ما می‌بایستی بعنوان نیروی ضدناموس و ناموس پرستی قد علم کنیم. خواستم بگویم که در تمام عرصه‌ها صرف نظر از اینکه چه چیزی در فکر ما بود، در دنیای واقعی ما هم مثل حزب دمکرات کردستان عمل کردیم. اولین قربانی این وضع میلیون‌ها زنی بودند که در این مناسبات زیر ستم قرار داشتند. قربانیان محدودتر آن زنانی بودند که بعدا به کومه‌له آمدند. در کومه‌له زن هیچ وقت موقعیت

کومه له و کار بزرگ

برای یک محقق تاریخ، پدیده جالب در زندگی اولیه و تا مقطع نزدیکی به اتحاد مبارزان کمونیست، غیبت تئوری انقلابی و یک خط سیاسی روشن به نسبت آنروز در زندگی سیاسی کومه له است. تمام سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی چپ ایران برعکس کومه له بر محور یک خط سیاسی تئوریک برای یک استراتژی روشن شکل گرفته و رشد کرده‌اند. به هر حال هدف ما در این بحث اساسا کومه له بعداز علنی شدن و رشد و قوام یافتن در جنبش مقاومت کردستان است. این کومه له امرش تنها مقاومت است و بس. نه قرار است تعرضی انقلابی به سیستم سازمان دهد و نه قرار است کاری خارج از حیطه جنبش عمومی کردستان به انجام برساند. برای چنین کاری نه تئوری انقلابی و تغییر دهنده‌ای لازم است. با این حال سوال اینجاست که علیرغم بی‌خطی سیاسی تئوریک چرا متفاوت از بقیه چپ ایران به کارهای بزرگی در عرصه سیاست دست می‌زند و از این طریق کومه له را به یک سازمان قدرتمند توده‌ای تبدیل میکند؟ بعداز علنی شدن کومه له، در مقایسه با چپ سراسری ایران که بطور کلی در سیاست نقش جونیور دارند، رهبران کومه له در پوزیسیون بالایی ظاهر میشوند؛ در نظر بگیرید اگر چپ ایران به عنوان جناح چپ جنبشی که به قدرت رسیده بود، مدعی قدرت سیاسی ظاهر نمیشود، برعکس کومه له از همان ابتدای کار در رقابت با حزب دمکرات کردستان نه فقط خود را صاحب جامعه میدانند بلکه به عنوان نیروی مدعی قدرت هم ظاهر میشود و علیرغم تمام بی‌تجربگی و بی‌برنامگی و اگر چه به نسبت حزب دمکرات بسیار ناقص اما عملا اعمال قدرت میکند. اتخاذ سیاست سازماندهی مقاومت در مقابل حمله نظامی جمهوری اسلامی به کردستان، خلع سلاح سپاه رزگاری که یک نیروی مسلح شیوخ در جنوب کردستان و سازماندهی شده توسط دولت بعث عراق بود، سازماندهی کوچ تاریخی شهر مریوان در مقابل توطئه نیروهای دولت اسلامی برای حمله به شهر و سازماندهی راهپیمایی‌های حمایتی هزاران نفره مردم شهرهای منطقه بطرف مریوان که یک حرکت مهم تاریخی در نوع خود بود، یا سرکوب تحرک مالکین و فنودال‌های سابق در مناطق زیادی از کردستان. در بعد اجتماعی تنها طبقه بورژوا و طبقه

کارگر به عنوان دو طبقه اصلی، اهل اداره جامعه و به عهده گرفتن سرنوشت جامعه طبق بدیل‌های متفاوت خویش‌اند. خرده بورژوازی بنا به ماهیت صاحب نقشه‌ای مستقل نیست. اگر چنین است، این درجه از اعتماد به نفس کومه له ی‌نپخته و کم تجربه، به لحاظ سیاسی پوپولیست و غیر مارکسیست از کجا ناشی میشود؟ کومه له زمانی که کومه له علنی میشود، جامعه کردستان روشنفکران چپ طبقه بالا را در رهبری کومه له می‌بیند. فواد مصطفی سلطانی اتوریته اول آن از خانواده مالکین منطقه مریوان است. بعداز ایشان اتوریته بعدی کومه له عبدالله مهتدی از خانواده قدرتمند مالکین بوکان است. جوانان برخاسته از دهها خانواده مالکین و فنودال‌های سابق را به این لیست اضافه کنید که یک لایه کادری وسیع کومه له از رهبری تا بدنه این تشکیلات را می‌پوشاند. به اضافه بخش دیگری از جوانان خانواده‌های طبقه بالا و منجمله امامان جمعه بعضی از شهرها را. این ترکیب و بویژه الیت اول به لحاظ طبقاتی و اجتماعی خود را ایدا از امثال دکتر قاسملو و بقیه رهبران دمکرات که مثل آنها از خانواده‌های مالکین و طبقه بالای جامعه بودند، کمتر نمیدانستند و حاضر نبودند با پذیرش نقش جونیوری، قدرتی نوع دمکراتی را بی‌جواب بگذارند یا قدرت سیاسی در کردستان را مفت تحویل آنها دهند. در مقابل فنودال‌های سابق و مالکین هم که خود بیش از هر کسی با پایه‌های پوشالی شان آشنایی داشتند، حاضر به عقب نشینی و سازش نبودند. نه فقط این بلکه عنصر مالک و فنودال زورگوی قدیمی در مقابل این طیف رهبران کومه له ذلیل بود. برای جوانان چپ این خانواده‌ها مقاومت و ایستادگی در مقابل جناح محافظه کار و مرجع طبقه شان که ارتجاع و راست سیاست جامعه را تشکیل میدادند نه تنها کار سهلی بود بلکه با همین منتالیتیه مملو از اعتماد به نفس به مسائل دیگر جامعه و قدرت سیاسی هم برخورد میکردند و همین روحیه را هم در تشکیلات زیر دست خود رواج میدادند. روحیه کار بزرگ و اتخاذ سیاست در بعد اجتماعی از همین منتالیتیه مدعی قدرت برمیخیزد. البته همانطوریکه بعداز یک دهه از آن تاریخ در دوره بعداز جنگ اول خلیج شاهد بودیم، این طیف رهبری کومه له، در غیبت یک مارکسیسم روشن و ارتدکسی و در متن یک تناسب قوای متفاوت جهانی، همراهی با یک کمونیسم رادیکال و تغییر بیشتر در مسیر سیاسی را تاب نیاوردند و با همان منتالیتیه هم در مقابل آن سنگر محکم بستند، که بحثی خارج از این

موضوع است.

کومه له بعد از تشکیل حزب کمونیست

با شروع پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، کومه له به سرعت و به نسبت زیاد به ریل چپ تری چرخید. چپ گرایی در کومه له از این مقطع است که برای همه قابل رویت میشود. برای اولین بار "کارگر" وارد فرهنگ کومه له شد. تعبیر از سوسیالیسم به نسبتی شفاف، نقد نابرابری، نقد نظام مرد سالار و نقد مذهب بعنوان افکار و عقاید از طریق رادیو و نشریات در جامعه پمپاژ شد.

فاکتورهای مهم و متفاوتی به چپ شدن کومه له کمک کردند. کومه له از شناسن خویش هیچ وقت موجودیت یک سازمان منسجم را نداشت تا برایش تعصب سازمانی داشته باشد. به جز جنگ و مذاکره و انتظار که هم استراتژی بود و هم تاکتیک، استراتژی روشن دیگری نداشت تا به دور آن خط سیاسی معینی را شکل دهد. نشریه نداشت تا خط سیاسی نداشته اش را تبلیغ کند. در عین حال خود را چپ و کمونیست میدانست. این وضعیت دروازه کومه له را باز کرده بود برای هر سیاست چپی که میتوانست وارد شود و از موضع تقویت کومه له به آن خط و جهت دهد. بعلاوه اینکه در آن دوره بحران سیاسی سازمان های چپ را فراگرفته بود. پوپولیسم و خلق گرایی به انتهای خط رسیده بود و کومه له به شدت پوپولیست می بایستی برای خود خطی در پیش بگیرد و با افق روشنی حرکت کند. در چنین مقطعی تنها نیروی دارای افق روشن در مقابل پوپولیسم اتحاد مبارزان کمونیست است و کومه له همانطوریکه منصور حکمت در این باره میگوید، از سر نیاز سیاسی و نه تئوریک به این خط پیوست و آنرا در کنگره دوم خود اعلام کرد. از این تاریخ به بعد است که منصور حکمت به داد کومه له میرسد. قبلا از رفیقی شنیده ام که شب اولی که منصور حکمت وارد کردستان شده بود، خطاب به ایشان که از مسئولین کومه له بوده می پرسد شما چکار می کنید؟ رفیق ما پاسخ داده بود که ما تبلیغ می کنیم، برای مردم جلسه می گذاریم. سیاست هایمان را توضیح می دهیم و... منصور حکمت گفته بود خوب اینها کارهایی است که برای سازمان خودتان می کنید. برای مردم چه می کنید؟ چه تغییری در زندگی مردم ایجاد می کنید؟ کامل تر این بحث را بعدا در کنگره و مجامع سازمانی و جلسات کومه له کرد؛ بعنوان کومه له ای که باید حاکمیت سازمان دهد و نسبت به زندگی و سرنوشت مردم دخیل شود و نقش ایفا کند. می خواهم بگویم فشاری که منصور حکمت

و سوسیالیسم منصور حکمت آورد نقش مهمی در تغییر جهت کومه له داشت. فاکتور دیگر این بود که آن زمان شوروی و بلوک شرق در دنیا بود و هنوز چپ و کمونیسم معتبر بود. همین انکار ناپذیری داشت و رهبران و فعالین زیادی در جنبش کارگری رشد کردند. اما در آن فضا و آن سنتی که چپ شده بود، همانقدر می توانست تاثیر داشته باشد. یک علت تمرکز کومه له بر کارگر کوره های آجرپزی بخشا در نگرش هرگز اعلام نشده کومه له به کارگر بود؛ در کنار دهقان ده، کارگر روستایی و دهقان کم زمین اولین لایه های پایین تر از دهقان زمیندار بودند که کومه له موضوع کارش بود. به اضافه اینکه کومه له ای که حاضر شده بود در کنار سر و کار با دهقان سراغ سازماندهی کارگر برود، نمیتوانست یک شبه به عنوان سازمانده کارگر بخشهای صنعتی و مدرن جامعه قد علم کند. به همین دلیل در بخش های دیگر کارگری همه میدانند که ما برای کارگران مثلا شهرداری ها، آب و برق و یا کارگران جهاد سازندگی، کارگران بخش های مختلف ادارات دولتی و کارگران متمرکز شهری و کارخانه های موجود در کردستان برنامه ای نداشتیم. شاید در این میان تنها شهر سنندج شاهد کار کمی متفاوت تر کومه له بود.

سندیکا را از دستور کار کومه له خارج کرد. ما تاریخ زنده ای هستیم که می توانیم بگویم این ادعا واقعیت ندارد. نه فقط این واقعیت نبود، اینکه می گویند قیل از حضور منصور حکمت کومه له عظمت بود و با آمدن او کومه له ضعیف شد، به نظر من به نوعی درست می گویند. کردایتی کومه له که عمیقا متأثر از ناسیونالیسم کرد بود، بتدریج به نفع چپ تر شدن کومه له تضعیف شد. در مقابل، کومه له شروع کرد به اینکه رنگ دیگری از خودش نشان دهد که شباهت زیادی به کومه له قبلی نداشت. این کومه له چپ تر شده و ادغام در حزب کمونیست ایران، عرصه های مهمی را در جامعه در دستور کار خودش قرار داد که قبلا اهلش نبود. ایفای نقش در مبارزات کارگری، تبلیغات وسیع برای ایجاد تشکلهای کارگری، دست بردن به ایجاد تشکل و مراسمهای خوب اول ماه مه در آن سالها از جمله آنها بودند. همه می دانند که مهمترین بخش از کارگران کردستان که زیر پوشش تبلیغاتی و سازمانی کومه له بودند، کارگران فصلی بودند که اساسا به کورمپزخانه های بیرون کردستان می رفتند. به درستی رادیو کومه له بلندگوی آنان بود. همه تعریف می کردند که چطور سر کارشان رادیو را می گذاشتند روی دیوار خشت و در حین کار

به آن گوش می دادند که به دقت در مورد مسائل آنها بحث می کرد و رهنمود می داد. کومه له در سازمانیابی اعتراض آنها و گسترش مبارزه و سنت مبارزه کارگری در آن عرصه ها نقش انکار ناپذیری داشت و رهبران و فعالین زیادی در جنبش کارگری رشد کردند. اما در آن فضا و آن سنتی که چپ شده بود، همانقدر می توانست تاثیر داشته باشد. یک علت تمرکز کومه له بر کارگر کوره های آجرپزی بخشا در نگرش هرگز اعلام نشده کومه له به کارگر بود؛ در کنار دهقان ده، کارگر روستایی و دهقان کم زمین اولین لایه های پایین تر از دهقان زمیندار بودند که کومه له موضوع کارش بود. به اضافه اینکه کومه له ای که حاضر شده بود در کنار سر و کار با دهقان سراغ سازماندهی کارگر برود، نمیتوانست یک شبه به عنوان سازمانده کارگر بخشهای صنعتی و مدرن جامعه قد علم کند. به همین دلیل در بخش های دیگر کارگری همه میدانند که ما برای کارگران مثلا شهرداری ها، آب و برق و یا کارگران جهاد سازندگی، کارگران بخش های مختلف ادارات دولتی و کارگران متمرکز شهری و کارخانه های موجود در کردستان برنامه ای نداشتیم. شاید در این میان تنها شهر سنندج شاهد کار کمی متفاوت تر کومه له بود.

در تمام این دوره به کمک کومه له شکل گرفت اتحادیه صنعتگر در سنندج بود که تا آنجایی که من یادم هست، اساسا بخش های صنعت کار شهر به معنای مراکز کوچک را در بر می گرفت که البته ابداء بخش کمی نبود. به اضافه شورای کارخانه شاهو که دوره ای در آن تناسبات قوای شهر سنندج نقش داشت. که بخش های کمی هم نبودند. در اتحادیه صنعتگر چند صد کارگری تشکل یافته بودند که اقدامات

آنها بیشتر سیاسی و اساسا حول سازماندهی اول مه بود بعلاوه فعالیت‌هایی که در بین خودشان داشتند؛ چپ و سوسیالیسم را گسترش می‌دادند، نیرو جذب می‌کردند، خیرنامه داشتند که تا آنجا که فعالین شان شنیده بودم اخبار رادیو کومله را در آن درج و بر دیوار اتحادیه نصب می‌کردند. قطعنامه‌های اول مه شان را سعی می‌کردند بسیار چپ و سوسیالیستی باشد. و انصافا در آن دوره و با آن فضای سیاسی دهه شصت در ایران تنها نمونه بودند.

در آن دوران خفقان یعنی سالهای کشتارهای زندانیان و استبداد سیاه در سالهای ۱۳۶۳ تا ۶۸ مراسم‌های اول ماه مه علنی با شرکت قابل توجه مردم در شهر برگزار می‌کردند. کارگر بعنوان طبقه احساس شخصیت می‌کرد که بسیار مهم بود. این کمک کرد که در فضای آن دوره هر کارگری که در اعتراض شرکت می‌کرد خود را با کومه له تداعی کرده و یا دورادور سمپاتی به آن داشته باشد. به این طریق در درون صفوف کارگران کومه‌له تبدیل شد به توده‌ای ترین سازمان کارگری تاریخ مدرن جامعه کردستان. ایراد "کوچک" این بود که به قول حکمت عشق کارگر به کومه له همیشه یک طرفه بود و پتانسیل این قدرت کارگری هیچگاه در خدمت سازماندهی تشکل‌های توده‌ای کارگری به خدمت گرفته نشد.

هیچگاه به حزب کمونیستی عملا شکل گرفته در درون این صف وسیع کارگران کمونیست رسمیت و اهمیت داده نشد. کومه له حتی در اوج قدرت چپ در رهبری آن از به رسمیت شناختن آن کومه له شهری و کارگری عاجز ماند. و نهایتا کومه له همیشه عنوان سازمانی ماند که در اردوگاه‌های پشت مرز استقرار یافته است. و صف کارگران کمونیست کومه له ای همیشه نه به عنوان رهبران طبقه که عملا به عنوان هواداران کومه له در میان کارگران به رسمیت شناخته شدند و از این طریق بخشی از مردم هوادار کومه له در یک جنبش همگانی بشمار آمدند.

نتیجتا کار و فعالیت همان تشکل اتحادیه صنعتگر هم اساسا از نوع سیاسی و مثل تشکیلات علنی کومه له در میان کارگران فعالیت سیاسی به نفع باورهای سازمان خود کرد. به همین دلیل این تشکل نه تنها تکثیر نشد و نمونه‌های آن در میان صدها هزار کارگر در کردستان پیدا نشد بلکه روز به روز ضعیف شد و از بین رفت. امروز سازمان‌های ناسیونالیست میلیتانت هم یاد گرفته اند نیروی کارگر را در خدمت اهداف ملی بکار برده و ضمیمه جنبش ملی خود کنند.

سازمان پ ک ک بعنوان یک سازمان فاشیست و یا ناسیونالیست افراطی در عین حالی که در شهر از میر بمب برای کارگران ترک می‌گذارد. مراسم اول مه در همین شهر لندن راه می‌اندازد و صف‌های تظاهرات شان از صف خیلی از چپ‌های دیگر پر جمعیت‌تر است. مراسم اول ماه مه می‌گیرند و عکس رهبرانشان را بالا می‌برند و شعارهایشان را سر می‌دهند و برای اهداف خودشان شلوغ می‌کنند، اسمش را هم می‌گذارند فعالیت کارگری. اسم شان هم که حزب کارگران کردستان است!

زنان و کومه له

عرصه زنان کار دیگری بود که کومه له در آن دوره به چپ چرخیدنش به آن دست برد. اولین اقدام هم در این زمینه تسلیح واحدی از زنان درون پیشمرگان کومه‌له بود. اقدامی بسیار فرمال با تأثیری بسیار عظیم. چرا فرمال و چرا عظیم؟ فرمال بود چون چند میلیون زن در آن جامعه بود که کومه‌له هیچ نقشه و سیاستی برای تغییر وضع آنها نداشت. ولی حضور آن واحد و آن جمع زنان در کومه‌له و رسماً مسلح شدنشان و تبلیغ‌شان به جامعه گفت زن هم آدم است. در آن جامعه سنتی که زن در آن عرصه‌ها اجازه ورود نداشت، خیلی کمک کرد در ابعاد اجتماعی که ارتجاع عقب بنشیند.

یادم هست در منطقه مریوان همراه گردان کاک فواد بودم، خانه یک مالک نشسته بودم. یکی از پیشمرگه‌ها به اسم نجیبه که دختر جوان و پر شوری بود آمد در را باز کرد و دست راست من که بالاترین نقطه اتاق بود نشست. مالک و بقیه ریش سفیدها هم آنجا نشسته بودند. نجیبه شروع کرد به خندیدن و حرف زدن به سبک شیرین خودش. آن صحنه را هرگز فراموش نمی‌کنم. در جامعه‌ای که زن هیچ کاره است و حق ندارد در کنار مردها بنشیند، رفته خانه مالک بالای اتاق نشسته و خود را کمتر از احدی نمیداند. می‌خواهم بگویم با اینکه اقدام کومه‌له فرمال بود ولی تأثیر سیاسی وسیعی داشت. در همه جا در مورد زنان کومه‌له می‌گفتند، اینکه چه نقشی دارند و چکار می‌کنند. زنان کومه‌له در جامعه مشهور و خوشنام بودند. گلاوژ قادرنژاد در اینجا نشسته که یادم هست شعرهای زیادی برایش گفته بودند. برای خیلی از زنان پیشمرگه شعر گفتند. زنان پیشمرگه در منطقه ما کم بودند ولی انواع داستان اینکه یک نفره چند نفر پاسدار را اسیر کرده اند بحث محافل مردم بود. می‌خواهم بگویم که آن جامعه از حضور زنان پیشمرگه استقبال می‌کرد. کومه له در جامعه کردستان به جز این بمبی که

منفجر کرد تغییری در وضعیت زنان بوجود نیاورد. در خود کومه‌له همین واحدی که شکل گرفت سالهای سال این زنان همچنان هیچ کاره باقی ماندند، در حالیکه هر تازه واردی بعد از دو سه ماه کاره و مسئولی می‌شد. وقتی که چپ قدرت گرفت سر و صدایی شد که چرا زنان هیچ کاره‌اند؟ آذر مدرسی را بردند به دبیرخانه و بعنوان یکی از مسئولان دبیرخانه سازمان دادند. این تنها اقدام مهمی در کومه‌له بود، وگرنه زن موقعیت بسیار نابرابری با مرد در کومه‌له داشت. تا وقتی که ما در کومه‌له بودیم هیچ زنی بعنوان سخنران، بعنوان فرمانده یا سازمانده، و بعنوان شخصیت معتبر حزبی به جامعه معرفی نشد.

کومه له و نقد سنت ناسیونالیستی پیشمرگ موضوع دیگری که می‌خواهم اشاره کنم در دوره چپ شدن کومه‌له نقد سنت ناسیونالیستی جنگ و سنت مبارزه به سبک پیشمرگ در آن دوره است. منصور حکمت این نقد را نوشت که بالاخره آدم نباید تا آخر زندگیش بجنگد تا وقتی که کشته می‌شود. شرکت در جنگ بالاخره باید یک دوره معین و تاریخ معینی داشته باشد و اینکه جان این آدمها ارزش دارد. این بحث تأثیرات قابل توجهی داشت. اینکه در جنگ بی‌گدار نباید به آب زد. یا جنگهای کور نباید کرد. باید ارزش جان این کمونیست‌ها را دانست. و اینکه کسانی که برای مدت طولانی در این جنگ بوده‌اند را باید به جای امنی منتقل کرد. من بعدها حتی از کسانی که علیه منصور حکمت بودند شنیدم که بخشی از کسانی که توانستند به سلامت به خارج از کشور بیایند و در جامعه زندگی نرمالی را شروع کنند، محصول آن سیاست مسئولانه است.

با این حال نقد حکمت یک نقد در همان دایره بود. نقد به حواشی و تأثیراتش بود. کل سنت پیشمرگ مورد نقد قرار نگرفت و اینکه این جنگ در جامعه باید به شکل دیگر و سنت دیگری پیش برود. جامعه‌ای که در هر عرصه‌ای با جمهوری اسلامی در تقابل بود می‌توانست با یک سازمان توده‌ای تغییرات اساسی ایجاد کند. من در مورد سازمان‌های اسلامی گفتم که چطوری زن و جوان و پیر را سازمان می‌دهند و به خیابان می‌آورند و وقتی که لازم است اسلحه بدست می‌گیرند. وقتی هم که لازم است اسلحه‌هایشان را در گوشه‌ای پنهان می‌کنند؛ یعنی جنگ توده‌ای مردم در تمام عرصه‌ها. این نقد نشد و من تأثیرش را بعدا می‌گویم که این نقد محصولش یک انتفاضه و یا شکل‌گیری جنبشی مثل انتفاضه در کردستان نشد. سنت مبارزه پیشمرگ یک سنتی بود که

توده مردم قادر به شرکت در آن نبود. سازمانی حرفه ای و متشکل از کسانی بود که هیچ مسئولیت اجتماعی نداشتند و به کوه زده بودند. به همین دلیل ظرفیت توده گیر شدن جنگ در این سنت نبود، نمی شد همه به کوه پناه برند، نمی شد همه مخفی شوند، جامعه نمیتواند مخفی شود.

کومه له و مذهب

در دوره چپ شدن کومه له تا سطحی به مذهب هم نقد شد اما بیشتر در ارگان مرکزی حزب کمونیست و بخشا کومه له و کمی هم در رادیو بود. ولی در سطح جامعه مذهب و سنن مذهبی مورد تعرض ما قرار نگرفت، و آوانس دادن به مذهب و سنن خرافی همیشه یک ویژگی کومه له باقی ماند. این ضعف برای همیشه موجبات بقای آثار فرهنگی و سنن کهنه زندگی پیشا مدرن و فتودالی جامعه در کومه له را تضمین کرد. در بعد اجتماعی هیچ وقت فعال زن کومه له ای قادر به بیرون آمدن از زیر سلطه فرهنگ مردسالار نشد. همین امر موجب شد هیچگاه طیف زنان مدرن تر و ضد سنت جامعه جذب صفوف کومه له در شهرها نشوند. بعلاوه بر رابطه زن و مرد در خانواده کومه له ای و کمونیست همیشه یک فرهنگ مردسالار حکم راند و به جنس زن در این خانواده ها همیشه موقعیت پائین و زیر دستی تحمیل شد. در نبود یک سازمان مدرن سیاسی، توده زنان ضد سنت و از نظر سیاسیون "بی بندوبار" همیشه به سیاست کم بها دادند، همانطوریکه سیاست به آنها بهایی نداد و نتیجتا به عنوان فعال سیاسی جذب نیروهایی مانند کومه له و دمکرات نشدند.

شکست نظامی در کردستان

به نقطه پایانی این دوره می‌رسیم. اسم آنرا می‌گذارم شکست در کردستان. این شکست از سال ۶۳ شروع شد، وقتی که نیروهای پیشمرگ از شهرها و از محورهای اصلی عقب رانده شدند و به تدریج اردوگاه‌های کومه له در خاک عراق مستقر شد. در سالهای ۶۷ و ۶۸ دیگر پیشمرگان کومه له تحرکی در شهرها و مناطق کردستان نداشتند. جمهوری اسلام توانست بر کردستان تسلط پیدا کند. اینکه این تسلط در چه اشکالی بود مربوط به این بحث نیست. جنگ در سنت پیشمرگ شکست خورد. در حالیکه جنگ در جامعه و در عرصه‌های مختلف کماکان ادامه

دارد. جنگ جوان با فرهنگ ارتجاعی، جنگ زن با آن مناسبات ضد زن، و جنگ کارگر با آن سیستم مملو از فقر و مصایب سرمایه داری همچنان ادامه دارد. اگر من نوعی بعنوان

پیشمرگ اسلحه‌ام را گذاشتم و گفتم کنار می‌روم و سنت من دیگر نمی‌تواند ایفای نقش کند، کارگری که هر روز مجبور است برای زندگیش بجنگد همچنان مجبور است که بماند و بجنگد. می‌خواهم بگویم عرصه‌ای از مبارزه شکست خورد و به تاریخ پیوست. در حالیکه هر روز شاهد جنگ در عرصه‌های دیگر یعنی در محله و خیابان و شهر هستیم. ما اخبار جنگ را از آنهایی که در آن شرکت می‌کنند می‌شنویم.

تعداد خودکشی زنان شمار قربانیان جنگ و اعتراض به وضعیتی است که در آن به سر می‌برند. شمار قربانیان فقر محصول شکست و یا ضربه خوردن جبهه‌ای در آن جنگ زندگی است. در پایان کار پیشمرگ، مردم در جامعه بدون اسلحه و سازوبرگ و سازمان باقی ماندند. این شکست از روز اول می‌بایست پیشبینی می‌شد، چرا که تعدادی آدم مسلح به جنگ نیروی مسلحی رفته بودند که چند هزار برابر آنها بود. کومه له‌ای که در جامعه تغییری ایجاد نکرده بود، کومه له‌ای که در مناسبات و فرهنگ و زندگی آن جامعه تغییرات زیرورو کننده‌ای را موجب نشده بود، و فقط خودش بود و نیروی پیشمرگ، با عقب نشینی نیروهای نظامی اش به جای دیگر از صحنه خارج شد.

دوره جدید و زنان

در عرصه زنان در جامعه کردستان، از کومه له ای که ما جا گذاشتیم، تا حزب کمونیست کارگری و بعدها حزب حکمتیست آن سنت در همه این احزاب همچنان به چشم می‌خورد. این بود که ما در عرصه جنگ زن برای رهایی شاهد هیچ تحول مهمی در عمق این جامعه نیستیم. امروز آمار قربانیان خودکشی زنان و کشتار و قتل ناموسی و ختنه و خشونت های درون خانواده و پدیده‌های این رنگی ضد زن به نسبت تعداد کمونیست‌های آن جامعه بالاست. نهادهایی که در دفاع از حقوق زن در تقریبا یک دهه گذشته شکل گرفتند، اساسا شامل مراسم سالانه ای هستند و کمپین‌های معین سیاسی، که اتفاقا تاثیر مثبتی هم در جامعه داشتند و فضا را مطبوع تر می‌کردند. اما همین فعالین زیادی برای آنها کار کردند و نقش خوبی ایفا کردند. اما آن سنت منشا تغییر در وضع زن در آن جامعه نبود و نشد. اگر از زاویه نگرش انسان منصفی که تعصبات و عرق حزبی چشمانش را نبسته به آن منظره بنگریم، متوجه می‌شویم که آن مناسبت‌ها و میتینگ‌های مختلف این نهادها بیشتر کمک کرد به اینکه پرچم‌های سیاسی معینی بالا بروند. چپ‌ها مراسم خودشان را داشتند، ناسیونالیست‌ها هم مراسم خودشان را داشتند. همه هم در شهر سندانج توده وسیعی از

دوره جدید در کردستان؛

احزاب متفاوت با تاثیرات مشابه

آخر این دوره تقریبا آخر دوره حیات حزب کمونیست ایران است که حزب کمونیست

مردم جمع میکردند، ولی از نظر اجتماعی وضعیت زن در آن جامعه مطلقاً تغییری نکرد. فضای تاریخا ضد رژیمی در کردستان کمک کرده تا فعالین و نهادهای علنی کار در تناسب قوای مساعدتری مردمان بیشتری به نسبت نهادها و فعالین تهران به دور خود جمع کنند و سمینار و مراسم های با جمعیت پرشماتری را سازمان دهند، ولی هییکدام از این کارها به تغییر در زندگی کسی منتهی نشد. در زندگی واقعی، وضع زن برخلاف ادعاهای بی پایه، هیچگاه در شهر سندانج بهتر از تهران نشد، بلکه بسیار هم بدتر است.

دوره جدید و کارگران اتحادیه صنعتگر دوره قبل از بین رفت، اساساً به این دلیل که به جای ایفای نقش به عنوان تشکل توده ای کارگری بیشتر نقش سیاسی یک سازمان چپ کارگری را بازی کرد. فضای ضد رژیمی جنبش همگانی علیه جمهوری اسلامی زمینه های رشد چنین نقشی را در آن فراهم آورده بود. ادامه آن سنت در دوران فضای بازتر بعداز دوم خرداد، رشد نهادهای مشابهی با همان کارکرد بود. از کمیته همآهنگی تا کمیته پیگیری، کمیته علیه بیکاری و نهادهای کوچکتر از فعالینی که به اسم نهاد کارگری فعالیت شان را شروع کردند، همگی برعکس چیزی که ادعا کردند، مانند اتحادیه صنعتگر، زیر فشار سنت ضد رژیمی اساساً به فعالیت سیاسی روی آوردند. به همین دلیل در یک دهه گذشته هیچ یک از اینها منشا تغییری در زندگی کارگر نشدند و به ایجاد تشکل های کارگری نیانجامیدند. نتیجتاً کارگر بی تشکل و سازمان بی اختیار ماند و این نهادها هم غرق مشغله های سیاسی مربوط به آرمان های ایدئولوژیک فعالین خود شدند. تفاوت اینجاست که در دوران اتحاد صنعتگر، به دلیل توازن قوای آن زمان در کردستان، جمهوری اسلامی ناچار بود موقتی هم که شده تا پایان کار حضور نیروی پیشمرگ و سازمان های سیاسی نظامی آوانس هایی را به مخالفین سیاسی در شهر و به مردم بدهد و به کارگران هم برای بالا بردن پرچم سیاسی و اجرای مراسم روزنه ای برای تخلیه فشار سیاسی اجتماعی در سطح شهر باز بگذارد. دهه گذشته آن تناسب قوای سیاسی به ضرر فضای اعتراض اجتماعی تنگ تر بود. نتیجتاً نهادهای هم سنت اتحادیه صنعتگر سابق از میدان عمل مشابهی بهرمنند نیستند و نتیجتاً به لحاظ کمیت کوچکتراند، اما سنت همان است؛ پرچم سیاسی شان را بالا می برند و آکسیون می کنند و اطلاعیه میدهند و ادبیات سیاسی تولید میکنند و وظایف ایدئولوژیک خود را به جای می آورند و

تعبصبات گروهی شان هم از هر گروه سیاسی کار غیر اجتماعی بیشتر است. یادم هست دو سه سال قبل رژیم از قبل اعلام کرده بود که اجازه برگزاری مراسم اول ماه را نمی دهد. فعالین سقری صبح زود، آفتاب در نیامده رفته بودند به بیرون شهر در کوه و دشت جمع شوند و مراسم ماه مه را بجا بیاورند. مثل فرد مسلمانی که صبح زود به دنبال اصول و فرایض دینی و امر ایدئولوژیکش می رود و رابطه انجام آن مراسم مذهبی با سوخت و ساز جامعه هم در ذهنیت دینی اش جایگاهی نمی تواند داشته باشد. همان جمعی که در اجرای مراسم اعتقادی اش این اندازه مصمم است، ناتوانی در ایفای نقش اجتماعی به تجدید نظر در پراتیک و شیوه کارش نمی کشاند.

خارج از این نهادها جمع ها و محافل و گروه های رسما هوادار احزاب سیاسی نیز عین نقش را دارند؛ حکمتیست ها در شهر جمع ها و محافل خودشان هستند و تقریباً همه آنها را می شناسند. کومه له ای ها را همه می شناسند، حزب کمونیست کارگری ها را همینطور. بعضاً گروهها کوچکتری هم هستند، که همه به عنوان کمونیست و چپ مشغول امر خودشان اند. هیچ یک از اینها بعنوان جمع کمونیستی که جامعه را سازمان می دهند، نقش ایفا نمی کنند. برای حزب خودشان وارد فعالیت هایی شدند، برای حزب خودشان وظایفی را در پیش میگیرند و برای حزب خودشان فداکاری میکنند و از جان هم مایه میگذارند. این همان چپی است که به تدریج از دهقان و مبارزه برای خودمختاری که اولین برنامه مدون و اولین سند مهم کومه له بود، به تدریج در مواضع رادیکال تر و چپ تر و سوسیالیست تر شده اند، اما جنس سیاسی و سنتی که با آن سراغ جامعه میروند همانی است که روز اول تولد بودند. در آرمان و مواضع سیاسی چپ تر و در پافشاری بر آن متعصب تر هم شده اند.

ولی تا آنجا که به جامعه مربوط است جنس شان همان است که بود؛ مشغول فعالیت در میان مردم به نفع جذب نیرو به سازمان و حزب سیاسی خود. همین سنت است که وقتی بحث سازماندهی کمونیستی کارگران می شود و کسی می گوید باید رهبران کمونیست درون کارگران متشکل شوند، هر فعال حزبی از خودش می پرسد که این کمیته با من، با حزب من و عقاید من چه رابطه ای دارد؟ سیاست مرا می پذیرند؟ فرض بگیرید که فردا جمعی از رهبران کارگری سقز و سندانج یک نهاد یا یک سازمان کارگری مخفی تشکیل دهند و کاری

بکنند. همه ما گوش بزنگ میشویم و حساس میشویم ببینیم اینها خط سیاسی شان با کدام حزب نزدیک است. کدام سازمان پشت آن رفته و کدام نرفته است؟ برای این سنت سیاسی متشکل شدن کارگر و رهبر کارگری کمونیست ابدا در خود مهم نیست. قرار نیست طبقه کارگر را مثل طبقه سازمان دهند، قرار نیست کارگر را برای امر خود کارگر کنار هم متحد کنند، چون هدف اصلی این سنت سیاسی جذب نیرو به دور عقاید خویش و حزب خویش است. در این سنت تشکل توده ای کارگران اگر حتی علناً جهت چپ داشته باشد کافی و مورد پذیرش نیست، بلکه باید دقیقاً به جنبش سیاسی مورد علاقه او خدمات بدهد. یادمان هست فعالین کارگری که همراه این چپ دنبال سبز نرفتند با چه هجمه و فحاشی و اتهاماتی بدرقه شدند. تشکل کمونیستی رهبران کارگری هم اگر کمیته کمونیستی متعدده به سازماندهی و ایفای نقش در میان هم طبقه ای هایش باشد، ابدا مقبول این سنت نیست، چون احتمالاً با حزب سیاسی او هم عقیده و هم جهت نیست.

برای این سنت، کارگر کمونیست تنها زمانی متشکل شدن مستقل سیاسی اش مورد قبول واقع میشود که به عنوان ضمیمه سیاسی حزب مد نظر او عمل کند. برای کمونیست دلسوز و غمخوار طبقه کارگر سازماندهی کارگر بطور در خود مهم است و امر هر کمونیستی باید باشد، صرف نظر از اینکه در مغز و فکر این و آن فعالین کارگری چه میگذرد. من شک دارم منصور حکمتی که برای کمیته کمونیستی کارخانه شعر می گوید فکر می کند اینها رهبران کارگری اند که فقط به او عقیده و ایمان دارند.

علت اینکه ما در سنت این چپ برای پذیرش رهبران کارگری قید و شرط ایدئولوژیک می گذاریم روشن است؛ برای اینکه ما مبارزه خودمان، سنت خودمان، اهداف ویژه خودمان و منافع سیاسی خودمان را داریم و کارگر را برای آن اهداف می خواهیم. برای کمک به تحقق تاکتیک و استراتژی خود می خواهیم. این کمونیسم روز اول از مخالفت با رژیم شروع کرده بود، امرش امر ملی بود، در متن جنبش همگانی چشم به دنیا گشوده بود، مطالبه، سنت، راه و روش و طریقتش به کارگر و مبارزه کارگر بی ربط بود، و کارگر را هم به عنوان جزوی از خلق برای اهداف خود میخواست. حالا که در مواضع به چپ چرخیده و کارگر هم در دستگاه فکری اش جایی پیدا کرده است، بطور طبیعی می خواهد کارگر را برای امری که خودش دنبال می کند سازمان دهد.

علت بی سازمانی کارگر بعداز سی و اندی سال

اساساً عملکرد این سنت غیر کارگری چپ در عرصه هم تشکل حزبی و هم تشکل توده ای است. کارگر کمونیست متأسفانه تا این لحظه قادر به یافتن راه متفاوت و مستقلی برای سازماندهی حزب خود نیافته است؛ که بخشاً از نقد همین سنت غالب بر کل این چپ غیر کارگری میگذرد.

سمینار دوم نگاهی دیگر به تاریخ کمونیسم در کردستان

محمد فتاحی

کتبی شدن بخش دوم این بحث محصول زحمت رفیق آزاد عزیزبان است. این بحث اما با تغییرات قابل توجه منتشر میشود؛ بخش‌های معینی حذف و بخش‌های جدیدی به آن اضافه شده است.

بالاخره علت اصلی ناتوانی کمونیسم در کردستان چیست؟

تقلاً برای نجات این کمونیسم

در کشمکش کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان باید بالاترین تقلاً برای بیرون کشیدن این کمونیسم از زیر دست و پای سنت ناسیونالیستی به عمل آید. تمام تقلاً سمینار دوم یافتن راهی برای استفاده از نیروی انسانی این کمونیسم در خدمت کار مستقیماً کمونیستی است.

کمونیسم در حرف و ناسیونالیسم در عمل

یک فاکتور اصلی برمیگردد به سنت الیت سیاسی نسل من که پایه‌های این جنبش را ریخته است. سنت سیاسی این الیت محصول دو دوره است؛ دوره انقلاب و دوره یک‌دهه جنگ در کردستان. در مورد لایه‌ی کادری این نیرو در همه‌ی احزاب سیاسی حرف می‌زنم. در تصویر این لایه از انقلاب چیزی است روزی اتفاق خواهد افتاد و پس از آن فرصت برای ایفای نقش به وجود خواهد آمد. سنت این لایه در کومه واضح‌تر نمایندگی و یا بیان می‌شود. چون دست نخورده تر و به اصطلاح بکرتر و تغییرناخته تر است.

می‌گویند ما برای ایفای نقش در دوره انقلاب و تحول باید گوش بزنیم منتظر بمانیم تا فرصت بازی پیدا کنیم. سال 57 انقلاب شده بود و راه را برای سنت کومه و فعالین کومه باز کرده بود. جنگ پیش آمده بود و کومه هم در مقابلش مقاومت کرده بود. اتفاقاتی افتاده بود و آن هم

عکس‌العمل نشان داده بود. این تصویر از ایفای نقش را دارد که باید سوراخ و روزنه‌های باز شود و پس از آن، در آن نقشی ایفا کند. بدون تحول و تغییر در اوضاع سیاسی کاری شدنی نیست. این تصویریست از تحول و انقلاب و از روزنه‌ای که برای فعالیت باز میشود.

به لحاظ افق سیاسی، این سنت محصول دوره‌ای در جنگ است که یک جنبش مقاومت در برابر دولت مرکزی یعنی جمهوری اسلامی شکل گرفت. در متن آن جنگ مقاومت، اعتراض به سرکوب سیاسی و ستمگری ملی وجود داشت که به تدریج ستمگری ملی نقش بالایی داشت. این جنبش در امتداد خود یک جنبش ملی تمام‌عیاری را شکل میدهد که کومه بخشی از آن و حزب دمکرات کردستان در بخش دیگر و جناح دیگر آن قرار می‌گیرند. در سنت آن جنبش که محصول تاریخی ناسیونالیسم کرد است، به لحاظ استراتژیک هیچ نوع پیروزی قابل تصور نیست. فرض کنید جنبشی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند چپ یا راستش، برای خودش یک استراتژی برای پیروزی دارد. می‌گوید آینده‌ای که من در نظر دارم این است که این رژیم را شکست دهم و به فلان نقطه برسم. برای ناسیونالیسم کرد در افق، شکست دشمن در نقشه نیست. ناسیونالیسم کرد قرار است ساختار همین رژیم و حکومتی که حاکم است شریک شود و حاکمیت و اداره مناطق کردنشین را تحویل بگیرد. احزاب ناسیونالیست قرار نیست دولت مرکزی را سرنگون کنند. جنگ و مذاکره و انتظار زنجیره به هم بافته شده زندگی این نیروهاست که در همه حالات، تمام استراتژی شان شرکت در حاکمیت سیستم موجود است. این سیستم زیر دست صدام هست یا خمینی و خامنه‌ای یا حافظ اسد یا دولت ترکیه، در قصد مقدس اینها برای شراکت سیاسی با همین موجودات تغییری ایجاد نمی‌کنند. این است که افق پیروزی اینها ایجاد تغییر در زندگی مردم نیست.

به لحاظ تسلسل دارد، از همین سنت آب میخورد. شما در جنگ است که یک جنبش مقاومت در برابر دولت مرکزی یعنی جمهوری اسلامی شکل گرفت. در متن آن جنگ مقاومت، اعتراض به سرکوب سیاسی و ستمگری ملی وجود داشت که به تدریج ستمگری ملی نقش بالایی داشت. این جنبش در امتداد خود یک جنبش ملی تمام‌عیاری را شکل میدهد که کومه بخشی از آن و حزب دمکرات کردستان در بخش دیگر و جناح دیگر آن قرار می‌گیرند. در سنت آن جنبش که محصول تاریخی ناسیونالیسم کرد است، به لحاظ استراتژیک هیچ نوع پیروزی قابل تصور نیست. فرض کنید جنبشی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند چپ یا راستش، برای خودش یک استراتژی برای پیروزی دارد. می‌گوید آینده‌ای که من در نظر دارم این است که این رژیم را شکست دهم و به فلان نقطه برسم. برای ناسیونالیسم کرد در افق، شکست دشمن در نقشه نیست. ناسیونالیسم کرد قرار است ساختار همین رژیم و حکومتی که حاکم است شریک شود و حاکمیت و اداره مناطق کردنشین را تحویل بگیرد. احزاب ناسیونالیست قرار نیست دولت مرکزی را سرنگون کنند. جنگ و مذاکره و انتظار زنجیره به هم بافته شده زندگی این نیروهاست که در همه حالات، تمام استراتژی شان شرکت در حاکمیت سیستم موجود است. این سیستم زیر دست صدام هست یا خمینی و خامنه‌ای یا حافظ اسد یا دولت ترکیه، در قصد مقدس اینها برای شراکت سیاسی با همین موجودات تغییری ایجاد نمی‌کنند. این است که افق پیروزی اینها ایجاد تغییر در زندگی مردم نیست.

در بقیه‌ی چپ‌ها به هر دلیلی سیاست‌های دیگری آمده است ولی نقش همان است. وقتی شما به لحاظ سیاسی در مقابل سیستمی که حاکم است بدیل دیگری ندارید، در جامعه هم جنبشی برای بدیل دیگری، در عمل روزتان سازمان نمی‌دهید. شما اگر واقعا جزء نیروهایی هستید که رفاه، آسایش و بهبود در زندگی ایجاد می‌کنید، همین امروز باید وارد جامعه شوید و برای عملی کردن خواستتان کار کنید تا مثلاً بیمارستان باز شود، درمانگاه افتتاح شود، جاده‌ای ساخته شود، مدارس باز شوند، نهادهای مستقل و موثر در زندگی روزانه شکل بگیرد، فرهنگ جامعه تغییر کند، مناسبات مدرن تر

شود، آموزش و رابطه معلم و شاگرد کیفیت بالاتری پیدا کند. در موقعیت اجتماعی و خانوادگی زن تغییر ایجاد شود، در رابطه زن و مرد تغییر صورت بگیرد، کارگر موقعیت انسانی تری پیدا کند، از جمعیت تنگدست و معتاد و تن فروش و بیکار و بی خانمان کم شود، در محلات امنیت و آسودگی بیشتر شود، در خیابان ها بگیر و ببند کم شود...

اگر چنین چپی وجود داشته باشد، مثلا سمینارهای متفاوت در مورد بهداشت راه می افتد. شما نمی توانید در مورد بهداشت حرف نزنید ولی در مورد جا انداختن یک فرهنگ مدرن تر و بالاتر دستی داشته باشید. سمینار می گذارید که زن حامله در زمان حاملگی چه مشکلاتی دارد، چطور می توان کمکش کرد. مرد چطور می تواند درکش کند. جامعه به این اطلاعات نیاز دارد و وقتی شما این اطلاعات را در اختیار جامعه می گذارید، جامعه از آن استفاده می کند. افراد در سنین نوجوانی با چه مشکلاتی روبه رو می شوند؟ خانواده ها چطور می توانند روابطشان را تنظیم کنند؟ چطور می توانند درک شوند؟ چه حساسیت هایی وجود دارد؟ آیا هر مادری باید مانند جنس ماده حیوان به صورت خودبه خودی و غریزی چیزهایی در مورد تربیت کودکش بداند؟ باید خودش برود و کتاب بخواند؟ فیلم ببیند و آموزش ببیند؟ می توانند کاری کنند که مادران جوان در سمینار شرکت کنند و آموزش ببینند که در دوران حاملگی باید چکار بکنید، الان باید چکار بکنید.

با اتکا به همین سطح از زندگی که دارید چطور می توانید کاری کنید که بچه های تان سالم تر باشند. متولد که شد به لحاظ روحی چه نیازهایی دارد؟ چه چیزهایی نشانه های چه چیزهایی است؟ در حرکات و بازی و کارهایش و می تواند سازمانی وسیع ایجاد شود که مخالف توهین به زن است. در محله در شهر یا هر جایی و همه ی زن هایی که دوست ندارند مورد توهین قرار گیرند، که همه دوست ندارند، در آنجا اسم بنویسند. همین نه چیز بیشتری. وسیعا در سازمانی که تقلا می کند ختنه را به ویژه در بین دختران ممنوع کند، اسم بنویسند. این کار با کمپین و سازمانی که در جامعه عمل می کند امکان پذیر است. آگاهی می دهد و روشنگری می کند، از تاثیرات منفی این عمل برای مادران و خانواده هایشان می گوید و در بطن این کار پایه های ارتجاع خفته در سنت های قدیم در زندگی مردم از بین می رود. اگر در محله خانواده ای هست که نان آور ندارند، چند نفر از افراد محله می توانند بگویند که ما برای این خانواده صندوقی در محله می گذاریم یا چند نفر معتبر در این محله

می گردند و می گویند این خانواده تنها خانواده ای است که نان آور ندارد، زن و مردی مسن اند، زنی مسن است یا مردی مسن است و کسی را ندارند، شما ماهانه چقدر می توانید پرداخت کنید. هر کدام از اعضای خانواده های محله پول کمی به آن صندوق می دهند برای این خانواده یا چند خانواده که زندگیشان بخور و نمیر راه بیافتد. تو باید در این عرصه ها باشی. اگر چنین سازمانی وجود ندارد ایجادش می کنی.

من بیش از 30 سال است که از آن جامعه دور شده ام و دقیق خبر ندارم که کدام بخش ها وجود ندارد. می توان سازمانی ایجاد کرد که کارش اساسا کمک به سالمندان است و از پزشکان و متخصصین دعوت می کند که سمینار و بحث بگذارند که چطور می توان کمک کرد. در جامعه ی طبقاتی باید در نظر داشت که این جوامع مملو از آدم های خیر و نیکوکار است. مهم نیست این آدم ها چپ هستند یا راست، مذهبی اند یا مذهبی نیستند، بلکه مهم این است که آدم هایی هستند که دوست دارند به هموعشان کمک کنند. تفاوت سازماندهی کمونیست با این آدم ها در این است که سازماندهی کمونیست می تواند این آدم ها را در یک سازمان یا نهادی ثبت و مدیریت کند تا کارشان را انجام دهند. در عرصه های مختلف می توان ده ها نمونه را مثال زد که کمونیست ها می توانند در آن عرصه ها ایفای نقش کنند و در جامعه تاثیر داشته باشند و تغییر ایجاد کنند. محصول این می شود که جامعه بیشتر به هم تنیده می شود، همبستگی جامعه بیشتر خواهد شد، اتکا به اراده ی خود بیشتر خواهد شد، خرافات دور ریخته می شوند، افکار و سنن عقب افتاده از زندگیشان دور خواهد شد و کمونیست ها خوشنام تر، با اتوریته تر و مقبول تر و رهبر تر می شوند.

در این فضا دستگیری کمونیست ها توسط رژیم سخت تر خواهد بود. رژیم نمی تواند آدمی را که از صد و یک سوراخ به جامعه وصل است و کار مفید به حال جامعه می کند را به آسانی دستگیر کند. در چنین حالتی تمام مردم از ته قلب اعتراض خواهند کرد. امروز اگر کسی را زندانی می کنند، فردا به غیر از خانواده و بستگانش کسی را در مقابل زندان نخواهید دید. اگر چنین آدمی را دستگیر کنند که امکانش کم است، همه ی آن خانواده هایی که کمکشان کرده اند و آن مردمی که سازمانشان داده اند همه اعتراض خواهند کرد و می گویند که عدم وجود این آدم در این محله بدان معناست که بهداشت ما لطمه می بیند، آگاهگری در محله ما لطمه می بیند، کار پزشک و درمان و معالجه بیماری ها از طریق پزشکان انسان دوست دچار

خلل می شود، زن بیشتر کتک می خورد، اعتیاد بیشتر می شود، دختر بچه های بیشتری ختنه میشوند، قتل ناموسی رشد میکند و ... یعنی این آدم نماینده این نقش های مثبت در آن جامعه می شود. می گویند آزادش کنید. مگر چکار کرده است؟ در نتیجه این کمونیست ها از لحاظ امنیتی هم بهترین پشت و پناه را دارند.

یک علت دیگر شکل نگرافتن نقش اجتماعی کمونیست ها، پروسه طولانی سی و چند ساله حاکمیت این سنت ناسیونالیستی بر کار و فعالیت کمونیست هاست. بحران های میان غرب و جمهوری اسلامی مداوما عرصه تاخت و تاز ناسیونالیست ها با حمایت غرب بوده است. شکست بلوک شرق و پیروزی بازار آزاد هم به ناسیونالیسم انرژی لایتناهی داد. پیشروی آمریکا و نقش نظامی اش در منطقه هم فرصتی برای پیشروی ناسیونالیسم کرد شد. هر سیاست رژیم چنج آمریکا ناسیونالیسم کرد را سرباز خود دید. نتیجتا در دوره چند دهه گذشته، اسب ناسیونالیسم به دنبال دخالت های آمریکا و غرب در منطقه مداوما به پیش تاخت. نتیجتا کردستان برای مدت طولانی عرصه فشار ناسیونالیستی بر جامعه بوده و فعالیت کمونیستی را تحت تاثیر مخرب خود قرار داده است. این یعنی کمونیسم روز به روز بیشتر به زندگی و مبارزه کارگر و انسان دردمند بیربط شده است.

یک فاکتور دیگر غیبت جاقفاده کارگر صنعتی در کردستان است. در غیبت یک سنت جا افتاده پرولتر صنعتی در این بخش جامعه، طبقه کارگر قادر به زدن مهر خود به تحولات نبوده و در مقابله با ناسیونالیسم کرد مغلوب سنن سیاسی و شیوه برخورد و رفتار و کردار او شده است. نتیجتا اعتراض کارگری هم خود عرصه ای برای تاخت و تاز سنت ضد رژیم و ناسیونالیستی بوده است. سنت ضد رژیمی اگر قادر به بازی گرفتن کارگر صنعت نفت و فلان مرکز صاحب سنت کارگری نیست، اما کارگاه های کوچک را به آسانی طعمه امر خود می کند. کارگر بیکار بی سازمان را وسیله اعتراض خود می کند، صبح زود می تواند برای آکسیون به بهانه اول مه به کوه و دره اش بکشد. به جمع ابراز مخالفت ضد رژیمی در سنت ناسیونالیستی بکشد و اعتراض و فداکاری شان را قربانی آن سنت کند. نتیجتا سنت ضد رژیمی و ناسیونالیستی قادر می شود سنت کارگری را، حتی در عرصه مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی هم به عقب براند.

تحت تاثیر این سنت اعتراضی، نسل کمونیست هایی هم که گسترش یافته و رشد کرده اند، پراتیک سیاسی و اجتماعی شان زیر تسلط سنت

ناسیونالیستی بوده و سم این سنت، سلول های سرطانی در تاروپود فعالیت کمونیستی کاشته که ریشه کن کردنش، در عمل سخت تر از یک شیمی درمانی در کالبد فعالیت کمونیستی است. برای ناسیونالیسم، مبارزه اقتصادی اولویت نیست، مبارزه زنان اولویت نیست، مبارزه برای رفاهیات اولویت نیست، اصلا هیچ تحرکی برای بهبود زندگی نه فقط در اولویت نیست، بلکه همه مطالبات حق طلبانه مربوط به زندگی به بهانه‌ی اهمیت مسئله ملی کنار زده می‌شود. نه فقط این بلکه خصومت عجیبی علیه هرگونه تقلا برای بهبود زندگی در جوهره سنت ناسیونالیستی به شکل غریزی نهفته است. علت این است که ناسیونالیسم ایدئولوژی طبقه سرمایه دار است و سرمایه دار بطور طبیعی و غریزی دشمن زندگی و رفاه و آسایش کارگر است. این چپ هم از چنین سنت ضد کارگری تأثیر گرفته است.

اولین قدم تغییر در واقعیت امروز کدام است؟

حال اگر کسی از من بپرسد که، چه باید کرد؟ میگویم اولین قدم یک مرور بر گذشته و طرح سوال از خود در مورد علت عقیم ماندن کمونیسم در این جامعه است. کسی که چنین سوالی ندارد، حتی مورد خطاب من نیست. کسی که سوال دارد، کسی که کمونیسم برایش یک سلسله اعلام موضع و اصول خشک دینی و ایمان و باور نیست و به ایجاد تغییرات در زندگی مادی انسان کارگر می‌اندیشد، باید فکر کند که تغییر را از کجا باید آغاز کند. شروع این آغاز شک در حقانیت کمونیسم نیست، شک در سنتی است که به اسم کمونیسم دارد عمل می‌کند. به اسم کمونیسم بی عمل است و کارش شده است، دنباله روی از سنت این و آن جنبش بورژوایی. به این فکر کند که کمونیسم نمی‌تواند بدون دخالت علنی در متن زندگی به جنبشی قابل رویت تبدیل شود. دخالت کمونیستی با دخالت ناسیونالیستی و بورژوایی متفاوت است. باید توجه کرد که نوع دخالت و شیوه کار بخش مهمی از یک هویت کمونیستی است. کمونیسم فقط برنامه و سیاست و تاکتیک و نقشه نیست. بخش مهم کمونیسم بویژه امروز و بعد از مسخ شدن مضمون کمونیسم و سوسیالیسم، مسائل و زوایای دیگر است؛ برنامه برای کدام طبقه و میریزید؟ سیاست برای کدام طبقه و نقشه برای کدام تغییر است؟ محل فعالیت شما کجاست؟ اولویت کار شما کدام است؟ کدام ها مشغله های کمونیست ها باید باشند؟ تفاوت شیوه کار کمونیست ها با دیگران چیست؟ تبلیغ شان وقتی که در مورد دولت و حاکمیت صحبت می‌کنند، با

دیگران چه تفاوتی دارد؟ روابط پیرامونی در زندگی روزمره کدام اند؟ دوست و رفیق کدام اند؟ کدام فرهنگ بر مناسبات حاکم است؟ کدام نیروهای انسانی و چه نوع فعالینی بکار گرفته میشوند؟ نمی‌شود برای رشد کمونیسم دکاندار و بازاری و صاحب کار و کشاورز و کارگر را از سر اشتراک در عقاید ایدئولوژیک جمع کرد و به اسم تشکل کارگری کار کرد و کارگر را هم متشکل کرد و به حق و حقوقش رساند. نمی‌شود! باید مستقیم و بلاواسطه سراغ سازماندهی کارگر و برای امر خودش رفت. نه برای سربازگیری و عضو گیری و "جذب" نیرو و حزبی کردن شان و "سیاسی" کردن شان. نمی‌شود همراه زن و مرد ناموس پرست و "با ادب" و "با حیا" سراغ سازماندهی امر رهایی زن رفت. باید مستقیما سراغ "بی ادب ترین" و "بی حیاتیترین" و "بی بندوبارترین" زنان رفت، سراغ توده وسیع زنان تن فروش رفت، سراغ زن متوقع و برابری طلب و ناراضی از ستم مردسالاری رفت، سراغ زنانی رفت که دفاع از پرده بکارت را ننگ می‌دانند، نه اینکه تعدادی را زیر سنت چادر و چاقچور ملی و اسلامی به مراسم ایدئولوژیک و جلسه "سیاسی" کشاند و اسمش را هم فعالیت برای رهایی زن گذاشت. بیخود نیست از میان صدها هزار زن کارگر و زحمتکش، از میان انبوه زنان جوان ضد سنت و "بی بندوبار" کسی رهبر و شخصیت سرشناس نمی‌شود، چون راهش نمی‌دهند، اجازه نمی‌دهند، فرصت به او نمی‌دهند. سنت ناسیونالیستی زن را وقتی می‌خواهد که فداکار امر ملی باشد. زنی که برای ناسیونالیسم و ملی گرایی تره خورد نمی‌کند که هیچ، اینها را هم طوق اضافه ای بر گردن می‌داند، راه به این نوع فعالیت به اصطلاح کمونیستی و در اصل تا بناگوش ناسیونالیستی پیدا نمی‌کند.

کومه له کجای این عقیم ماندن کمونیسم است؟

به ناحق کاسه کوزه‌ها خیلی وقت ها به تنهایی سر کومه له شکسته می‌شود. (توجه کنید که منظور از کومه له همان است که خود را کمونیست می‌داند). در کردستان تعداد قابل توجه و پرشماری خود را نه با کومه له که با دیگر احزاب تعریف می‌کنند. شمار کثیرتری در محافل و جمع های مستقل از احزاب جمع شده اند. در جایی مانند سنجند این رفقا پرشمارترین اند. اگر سنت ناسیونالیستی در کومه له مانع کارگر کمونیست کومه له ایست، چه کسی مانع کارگر کمونیست غیر کومه له ای، مستقل، حکمتیست، کمونیست کارگری و یا فلان گروه دیگر است؟ اگر کومه له مانع بود، طیف وسیعی از کمونیست‌هایی که بیش از دو دهه است که به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی از کومه له عبور کرده‌اند، چه کسی و چه سنتی مانع‌شان است؟ در دنیای واقعی تا جایی که به احزاب در سازماندهی برمی‌گردد، اکثرشان کارگر را برای جنبش مد نظر خود خواسته‌اند و در این نقش کومه له تنها نیست. اگر این حکم درست نیست، جمع‌های مستقل و پرشمار چه؟ چرا آنها کاری از پیش نبرده‌اند؟ مانع آنها هم احزاب بوده است؟ اینجاست که به سلطه سنت غیرکارگری و ضدرژیمی ناسیونالیسم کرد بر فعالیت کمونیستی می‌رسیم که در کردستان حزبی و غیرحزبی همه را بدون استثنا دربرمی‌گیرد، و بر فعالیت همه، بدون استثنا تأثیر مخرب دارد. همین درد

است که کمونیسم را خنثی و عقیم کرده و در عرصه سیاسی، در غیبت فعالیت کمونیستی، انواع جانوران سیاسی میدان پیدا کرده و خوره مبارزه عادلانه مردم شده اند.

کسانی که گفته مرا نمی‌پذیرند، می‌توانند علت رشد اسلامیون سلفی در کردستان را توضیح دهند؟ مقصر کیست؟ کسی که جامعه عقب‌مانده را زمینه شکل‌گیری هارترین نوع گرایش سیاسی ارزیابی می‌کند، نگاهی به تاریخ دوره گذشته ندارد. همه جای این جهان، هر جا کمونیست‌ها حضور ندارند، در فضای بحرانی که مردم در تقلا برای رهایی دست و پا می‌زنند، اگر کمونیسم سازمان‌گر و دخالت‌گری حضور

نداشته، افراطیون جانی از هر نوعی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی جلوی صحنه رانده می‌شوند. جامعه قادر به سکوت نیست. انسان خرد شده در زیر چرخ این سیستم جهنمی، وسع آرامش و تحمل انسان شکم سیر را ندارد و وارد جنگ برای رهایی خود از نکبت حاکم می‌شود. وقتی هم وارد شد، مثل کسی که در حال غرق شدن است، به هر چوبک گندیده روی آب دست دراز می‌کند. چنین مردمی هر نیروی حاضر سیاسی در دسترس را می‌گیرند و خدمت و فداکاری برای جنگ آن را تامین می‌کنند. اینجاست که نهال یک اعتراض عادلانه و برحق کارگر و زحمتکش می‌تواند بر تن درخت فاشیسم و اسلام و ناسیونالیسم و مسیحیت و بهایی‌گری و یهودی‌گری و ملی‌گرایی و هر معجون بد بوی دیگری پیوند بخورد و ملزومات تقویت آن‌ها را فراهم کند.

سلفی‌گری در کردستان امروز حاصل چنین پروسه تاسف برانگیزیست. حاصل ناکامی تا امروز دو سنت سیاسی در کردستان، یعنی کمونیسم و ناسیونالیسم سنتی کرد است. کمونیسم در کردستان عقیم مانده و از سازماندهی یک امر اجتماعی و از این طریق از کم کردن حتی یک درد کارگر و زحمتکش ناتوان مانده است. ناسیونالیسم هم پرونده اش جلوی دیدگان همه به تماشایی‌ترین شیوه خودنمایی می‌کند. مردم در کردستان بیش از سه دهه است درگیر یک نبرد سیاسی در جامعه‌اند. آنها نمی‌توانند به امید تقلا مهدی‌وار کمونیست‌ها برای ایجاد تغییر منتظر بمانند. از به بازی گرفتن‌شان توسط ناسیونالیسم هم خسته شده‌اند. به همین دلیل جانی یان سلفی و شبیه فاشیست‌های پژاکی و فردا جانور سیاسی دیگری هم می‌تواند از این مردم برای امر خود سرباز بگیرد و تقلا انسانی‌شان را از مضمون عادلانه خالی کند. گفته می‌شود این‌ها را رژیم اسلامی حمایت می‌کند. من میتوانم بپذیرم این

ادعا می‌تواند عناصری از حقیقت را در خود داشته باشد، اما مطلقاً تمام حقیقت نیست. جمهوری اسلامی از خدا می‌خواهد در کردستان بحرانی بپا شود که مردم حضور سپاه پاسداران برای حفظ جان‌شان را غنیمتی در حق خود ببینند. اما سلفی جماعت تنها زمانی شروع به رشد کرده‌اند که بقیه سنن سیاسی قدیمی کار و منجمله کمونیست‌ها بیش از سه دهه در سازمان‌دهی قهر مردم ناراضی، ناتوانی نشان دادند. در غیر اینصورت چرا در مقابل سندنچ چپ و مهاباد ناسیونالیست، شهر سقز هم پایتخت اسلامی‌های سنی می‌شود؟

مسیر پیشروی کمونیست‌ها کدام است؟

اولین شرط، پذیرش این واقعیت است که کمونیسم عقیده و باور و ایمانی نیست که تعدادی به آن گرویده می‌شوند. کمونیسم قبل از هر چیز، قبل از اینکه حزب و تشکیلات و کار نقشه‌مند بشود، یک رگه اعتراضی موجود در تحرک و تقلا کارگر برای ایجاد تغییر در زندگی و برقراری عدالت کارگریست. این رگه از روز تولد سرمایه داری در درون طبقه کارگر متولد شده‌است. محصول طبیعی سیستم سرمایه داریست. لذا قبل از مارکس متولد شده است و خود مارکس فرزند روشن بین و آگاه این طبقه برای روشن کردن مسیر حرکت بعد از تولد این رگه اعتراضی به آن پیوسته‌است. تئوری، برنامه و اساس‌نامه و خط و جهت روشن و کار نقشه‌مند و تحزب سیاسی از آن به بعد است که توسط امثال مارکس به درون این طبقه می‌رود. درس اول این واقعیت می‌گوید که کارگر می‌تواند کمونیست شود، بدون اینکه وارد سیاست شده باشد. میتواند کمونیست شود بدون اینکه با حزبی آشنا شده باشد. به این معنا، سربازگیری از کارگر برای یک تشکیلات چپ غیرکارگری الزاما به معنی کمونیست کردن کارگر نیست.

درس مهم دیگر این است که طبقه کارگر دارای رهبر و فعال و آژیتاتور کمونیست در صفوف خویش است، بدون اینکه وارد سیاست شده و کسی برایش رهبر ساخته باشد. این یعنی نمی‌شود برایش رهبر خودخوانده تراشید. درس مهم دیگر، این واقعیت است که محافل پیرامون رهبران و فعالین و مبلغین تشکل‌های طبیعی و داده شده متن زندگی کارگرند. سرمایه داری می‌تواند بگیرد، ببندد و بکشد ولی قادر به حذف عنصر رهبر و تشکل طبیعی درون طبقه کارگر نیست. این یعنی فعالیت کارگری تعطیل بردار و محصول بحران و شکاف در سیستم نیست، و رهبر کارگری برای فعالیتش منتظر

ظهور آزادی سیاسی و شکستن یخ استبداد نیست. خمیر این اتحاد طبیعی درونی صفوف کارگر از جنس تحزب او و تنها ماتریال ایجاد اتحاد عالی‌تر یعنی حزب سیاسی در صفوف اوست. این یعنی تحزبی که از محل کار و متن زندگی کارگر شروع نمی‌کند و به اتحاد درونی صفوف طبقه حول رهبرانش منتهی نمی‌شود، جز تحزب کارگری هر گروه سیاسی کار دیگری می‌تواند باشد.

درس مهم دیگر این واقعیت این است که جمع هواداران کشاورز و مغازه دار و کارفرما و کارگر یک حزب چپ‌گرا را نمی‌توان تشکل و تحزب کمونیستی کارگری اسم گذاشت. این یعنی جمع کسانی که هواداران ملون یک حزب سیاسی‌اند، جمع متحزبین طبقه کارگر نیستند. درس دیگر این است که کمونیسم کارگر در ابتدا هنوز خام و ناپخته است. این یعنی عدالت‌خواهی کمونیستی کارگر، تا زمانی که به سیاست و تحزب کمونیستی گره نخورده است، می‌تواند توسط هر جنبش بالغ دیگری به نفع آن مصادره شود و شده است. در کردستان، حضور ناسیونالیسم قدرت‌مند قادر به مصادره عدالت‌خواهی کارگر به سود خود شده و بخش عمده سنت‌های اعتراضی و سیاسی‌اش را بر تنه این کمونیسم خام رشد داده است. متحزب نشدن کارگر در کردستان در حزب ویژه خود، محصول وجود آفات و سموم ناسیونالیستی در عمل و کردار و نقش اوست. بلایی که نهاد کمیته هماهنگی و اتحادیه آزاد و محافل و نهادهای کوچک‌تر دیگر را به ابزار کار سیاسی توسط سنتی خارج از طبقه کارگر تبدیل کرده است، تأثیرهمین سموم ناسیونالیستی بر کردار و رفتار و کار و نقش آن‌ها با عنوان فعالیت کارگری است. پیش‌فنگ و پافنگ‌های سیاسی این‌ها تماماً ناشی از تسلط شیوه عمل آن سنت ناسیونالیستی در عمل است.

این یعنی کمونیست روشن بین فعال در این عرصه، بنای کارش را رشد همین رهبران و فعالین و تشکل‌ها تا رسیدن به تحزب باید بگذارد. باید تحزب را محصول ارتقای این محافل کمونیستی کم سیاسی یا غیر سیاسی به جمع‌های متعدد به پیش‌برد نقشه‌مند فعالیت ببیند. این یعنی صدور رهبر از بیرون این طبقه، هر چیز دیگری به جز رهبر کارگری می‌تواند باشد. این یعنی دکاندار و کشاورز و روشنفکر و اقشار ستمدیده را نمی‌شود به اسم فعال و رهبر کارگری به این طبقه قالب کرد، طوری که رسم خیلی‌هاست.

درس مهم دیگر این است که اعتراض طبقه کارگر به مناسبات حاکم، نهان یا آشکار، پیرو

شرایط نیست. این یعنی ایجاد تغییر در تناسب قوا به نفع خود علیرغم استبداد و هر مولفه ای خارج از خود یک داده طبیعی است و عامل تغییر دهنده شرایط در ذات این عنصر است. رگه اعتراض کمونیستی همیشه در موضع پوزیسیون عمل می‌کند و تغییر ایجاد میکند و در موضع اپوزیسیون، به بهانه های واهی درجا نمی‌زند. همیشه برای پیشروی خود عرصه باز می‌کند و برایش می‌جنگد.

این یعنی گسترش محافل و شبکه‌های موجود کمونیستی و ورود به اتحاد قوی‌تر و کار نقشه‌مند و حزب سیاسی در هر شرایطی، و منجمله شدیدترین استبداد سیاسی، مقدور و عملی است. نتیجتاً کمونیسمی که استبداد را مانع ایجاد تغییر در تناسب قوا ارزیابی می‌کند، و برای باز

کردن فضای سیاسی دنبال هر موجود سیاسی بورژوازی هم می‌رود، به این رگه اعتراضی متکی نیست. نیرویی که ایجاد حزب و تقویت کمونیسم و تشکل کمونیستی را در گرو مهیا شدن شرایط و اوضاع و احوال سیاسی می‌بیند، هر چه باشد، به این رگه بی‌ربط است. نتیجتاً آنها که منتظر تغییر در اوضاع بیرون نشسته اند، وجود و عدم وجودشان محصول شرایط خودبخودی و نقش فاکتورهای خارج از خود است. این یعنی نیروهایی که ایجاد تغییر و پیشروی را به روز موعود موکول کرده و تا آن زمان کارشان اتخاذ موضع قربانی شرایط بیرونی است، از جنس رگه کمونیستی در طبقه کارگر نیستند.

این پاسخ کمونیست‌هایی است که مرتب شرایط بیرونی و فشار و استبداد را به مخاطبین خود نشان می‌دهند که فعلاً کار بیشتری ممکن نیست. کمونیسم در مناسبات سرمایه داری محکوم به پیشروی است و نیرویی که اوضاع و احوال حاکم بر این مناسبات را علتی برای بی‌نقشی‌اش می‌شمارد، نه کمونیسم کارگر که جزو سنن اعتراض دیگر در جامعه است که تنها در شکاف شرایط قادر به انجام کار است. نتیجتاً کمونیست‌هایی که شرایط امروز جامعه را برمی‌شمارند و مدعی می‌شوند که فعلاً پیشروی ممکن نیست، مشغول امر دیگری‌اند، مشغول کار در سنت دیگری‌اند، برای هدف دیگری دست بکار شده‌اند.

در عرصه کار کمونیستی، قبلاً به تجربه‌ی کار کمونیستی کومه‌له در میان کارگران کوره‌های آجرپزی اشاره کردم. شبکه کومه‌له‌ای‌های بیست سال قبل در میان کارگران فصلی و کوره‌های آجرپزی سازمانی شد تا کارگر حول آن شبکه‌ها، بدون داشتن تشکل علنی توده‌ای غیرحزبی، متشکل شود و مبارزاتش را با اتکا

به همان شبکه‌ها به پیش ببرد و موفقیت کسب کند. در تاریخی قدیمی‌تر، یوسف افتخاری به تنهایی از شمال ایران راهی جنوب می‌شود و علیرغم نا آشنایی با آن‌جا، در شرکت نفت در جنوب، با سازمان‌دهی همین شبکه‌های کمونیستی در میان کارگران عظیم‌ترین تحرک کارگری تاریخ آن دوره را سازمان می‌دهد. کمیته کمونیستی بلشویک‌ها در اوایل قرن بیست، به سازمان‌دهی وسیع کارگری دست می‌زنند. این تجارب در شرایط استبداد سیاسی متفاوتی روی داده‌اند.

کمونیست امروز در کردستان می‌تواند همین نقش را ایفا کند. شرط اول این کار اتکا به آن رگه‌ی اعتراض کمونیستی در درون طبقه کارگر است.

اهمیت کار علنی-قانونی

یک درس مهم اشاره به حضور مداوم و غیر منقطع رگه‌ی کمونیستی در اعتراض کارگری به ما می‌گوید که گسترش کمونیسم به مبارزه سیاسی کارگر گره نخورده است. کارگر در متن مبارزه اقتصادی قادر به فراگیری کمونیسم و پیوستن به سنت آن می‌باشد. سنت اعتراض کمونیستی یک داده و یک فرض امروز زندگی کارگراست. رهبر کمونیست کافی است برود و جلب و جذب کند و شبکه‌های پیرامون خود را گسترش دهد. کشیده شدن کارگر به مبارزه سیاسی و حزب و کار با نقشه، به شرط اتکا به شبکه‌های فی الحال موجود رگه اعتراض کمونیستی ممکن است. کسی که جلب کارگر به کمونیسم و مبارزه کمونیستی را در گرو پیوستن کارگر به شبکه حزبی می‌داند، بازنده است. کارگر می‌تواند به منافع طبقاتی خود آگاه و کمونیست بشود، به مناسبات نهفته در بطن سرمایه داری پی ببرد، قدم به تحرک سازمان‌یافته بردارد و تازه در این مسیر و از طریق اتحاد در صفوفش به کار متحزب و سازمان‌یافته حزبی وارد شود.

رهبر کارگری در متن چنین وضعیتی، با گسترش شبکه‌های پیرامونی، نه فقط حزب را سازمان می‌دهد بلکه با استفاده از نیروی متحزب خود تناسب قوا را هم به نفع خود تغییر می‌دهد و منتظر ظهور مهدی سوسیالیستی برای باز کردن فضای سیاسی نمی‌ماند. چنین سنتی از کار و فعالیت، موقعیت رهبر کارگری را به جای ایفای نقش قربانی به ایفای نقش دخالت‌گر و سازمانده تغییر می‌دهد. تمام اطلاعاتی مربوط به وضع نابسامان فعالین کارگری زندانی، با زبان بی‌زبانی به رهبر کارگری یادآوری می‌کند که "نکنید به چنین روزی بیفتید ها!" در غیر این‌صورت ناچار می‌شوید این چنین قربانی شوید و کسی هم از هم‌طبقه‌ی‌هایت توان دفاع

سازمان یافته را از تو نخواهد داشت. کمونیستی که سازمان داده است، کمونیستی که شبکه‌های وسیع کارگری را حامی و پشت خود دارد، در زندان تنها نمی‌ماند. به موضع قربانی نزول نمی‌کند. در متن جامعه هم کمونیستی که در محله دست به سازمان‌دهی کمونیستی ایجاد شبکه‌های کمونیستی زده است، در صورت زندانی شدن، اولاً جایش در مبارزه پر می‌شود. در ثانی مردم محله را حامی و پیگیر وضع خود دارد و تنها نمی‌ماند و صندوق همبستگی مالی در محله هم خرج خانواده‌اش را تامین می‌کند و دست به دامن کسی نمی‌شوند.

دوره ای طولانی از کار میلیتانت ضد رژیم سنت ناسیونالیستی، کمونیسم را از ایفای نقش در عرصه علنی و قانونی دور و بیگانه کرده است. در کنار سازمان‌دهی کمونیستی به‌دور از چشم پلیس، کار علنی مهم‌ترین کار کمونیست‌هاست. هیچ‌کدام این‌ها به تنهایی کار به جایی نمی‌برند. سازمان‌دهی مخفی کمونیستی برای گسترش شبکه‌های کارگران کمونیست و شکل‌گیری حزب کمونیستی، در متن یک کار علنی است که می‌تواند به بهترین شکل به پیش برود. نمایش و تحرک و مبارزه‌ی کارگر علنی است و روابط رهبران کمونیست و پیرامونی‌های‌شان مخفی از چشم پلیس است. قبلاً از صندوق همبستگی محله گفتیم. در این عرصه مثلاً، به صورت علنی انواع صندوق‌ها را می‌زنید، همه‌ی مردم محله را دعوت می‌کنید که به این صندوق‌ها پول بدهند که برای فلانی که نمی‌تواند بچه‌اش را به مدرسه بفرستد، برای فلانی که هیچ مستمری ندارد، برای آن یکی که در زندان است یا بلایی برای او پیش آمده است و باید برود در بیمارستان... اینها فقط کار صندوق است که به خاطرش نمی‌توانند فرد را ببرند و سر به نیست یا ممنوع‌الفعالیت کنند؛ چون برای جامعه قابل دفاع است، علیه امنیت ملی قیام نکرده است، اسلحه جایی وارد نکرده است. نه فقط این، بلکه کل مردم را هم پشت خود بسیج کرده‌است. رژیم تمام تلاش می‌کند تا چنین جاهایی به مقابله رودر رو نیفتد.

تلفیق کار علنی و مخفی هنری است که هر رهبر کارگری کمونیستی در مسیر مبارزه اش می‌آموزد. استبداد و درجه سرکوب چگونگی تلفیق این دو عرصه را لازم می‌کند، که در این بحث کمتر مطرح است و جای دیگری باید در موردش گفت. آنچه که اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد کار علنی-قانونی است که اصول و

موازن خود را دارد. کار قانونی برعکس عنوان آن، به معنی فعالیت در چهارچوب قانون کار و بقیه قوانین بورژوازی و جمهوری اسلامی نیست اما آنرا میتوان به بورژوازی تحمیل کرد. اعتصاب در ایران قانونی نیست ولی عملاً به بورژوازی تحمیل شده است. قانون کار فعلی محصول تناسب قوای زمان تصویب آن است. در حالیکه قانون نانوشته‌ی امروز به تناسب قوای موجود در محل کار و منطقه و فضای جامعه متکی است. فاکتورهای موثر در کار قانونی متفاوت اند. فاکتورهای جهانی، منطقه ای و کشوری، فاکتور اوضاع ساسی، تاریخی و اجتماعی و فرهنگی همه تأثیر خود را بر کار قانونی دارند.

در بعد جهانی تشکل کارگری عمری طولانی دارد. در همسایگی ایران هم کشورهایی هستند که تشکل کارگری به عنوان یک حق به بورژوازی تحمیل شده است. این یعنی رهبر کارگری میتواند بر همین مبنا تشکل مستقل را حق طبیعی خود بداند و برایش نیرو گرد آورد و به مصاف دولت و بورژوازی برود.

در بعد کشوری، مهر انقلاب سال 57 بر کل ساختار سیاسی امروز هم مشهود است. بورژوازی زیر فشار شوراها کارگری دوران انقلاب تشکل های دست ساز خود را هم شورا اسم گذاشته است. این یعنی مبارزه برای حق تشکل مستقل از شورای اسلامی اعتبار دازد. دولت و حکومت اسلامی خود را محصول انقلاب معرفی میکند و مدعی است که مدافع مستضعف است، مدافع عدالت است، مدافع آزادی است، مدافع منافع مردم است، مدافع رهایی از استبداد و استکبار و ظلم و زور است، حکومت عدل علی است و هویتش را دشمنی با ظالم تعریف میکند. کل ادعاهای حاکمیت و دولت فاکتورهایی اند که رهبر کارگری را کمک میکنند تا با سهولت بیشتری حق و مطالبه اش را در مقابل چنین حکومتی طرح و حق به جانب مطالبه کند و مدعی شود که ظلم و استبداد و تبعیض و تحقیر و... نمی پذیرد.

فاکتور تاریخی هم در ایران موثر است. جامعه ایران انقلاب و سرنگونی شاهان و ظالمان را تجربه کرده و مبارزه علیه بیدادگری حاکمان در چشم جامعه مقبولیت سیاسی تاریخی دارد. این یعنی رهبر مبارز کارگری به یمن نقش رهایی بخش اش از اتوریته اجتماعی و سیاسی بیشتر و حمایت وسیع تری در مبارزه خود بهر مند است. مقبولیت اجتماعی هم کمکی است به رهبر کارگری برای محفوظ ماندنش از چنگ تعرض دولت. تعرض استبداد به رهبری که افکار عمومی را پشت سر دارد آسان نیست. به همین

دلیل در صورت امکان برای شان پرونده های ضدامنیتی می سازند تا وانمود کنند که دستگیری شان ناشی از حق طلبی شان نیست. تناسب قوای سیاسی در کردستان هم یک فاکتور مهم موثر در کار علنی-قانونی است. جامعه کردستان تاریخی طولانی از دشمنی با این حکومت را در سابقه خود دارد. این یعنی اگر از طرفی همکاری با رژیم نفرت آفرین است، مبارزه با آن هم اتوریته آور است. به همین دلیل هر فعال و رهبری که بویژه از موضع حق طلبانه در مقابل دولت و حکومت سنگر میگردد، به سرعت به موقعیت یک قهرمان سیاسی در جامعه صعود میکند و توده وسیع مردم را پشت خود احساس میکند. همین امر موجب میشود که رژیم اسلامی در مقابله با شخصیت های موثر و مثبت در جامعه دست به عصا تر حرکت کند و حتی الامکان از رودررویی با آنها بپرهیزد. نتیجتاً رهبر کارگری و فعال کمونیست هم میتواند با اعتماد به نفس و شهامت بیشتری در مقابل دولت و حکومت بایستد و افتخار کسب کند.

فاکتور نهایی تناسب قوا در محل است؛ رهبر کارگری و شخصیت کمونیست به هر نسبتی که حامی پشت سر دارد، میتواند سینه سپر کند و جلو برود. برعکس کسی که نیرویی پشت خود سازمان نداده است، از تحمیل مطالبه اش و به نمایش گذاشتن اعتراضش ناتوان است. فاکتورهای مذکور کمک میکنند رهبر کارگری قادر به عبور از مرزهای قانون مکتوب حاکمین بشود و تناسب قوا در محل را به نفع خویش با سهولت بیشتری تغییر دهد. رهبر کاردان و آژیاتور مجرب میداند از این فاکتورها چگونه استفاده کند و بر توانایی خود در انجام فعالیت ها بیفزاید. آنچه مهم است بالارفتن سطح درک فعال تازه کار و یا کمتر صاحب تجربه در این زمینه است.

اشکالات قابل رویت بر کار و فعالیت علنی-

قانونی امروز در کردستان

"چپ روی" بزرگترین مانع کار قانونی در کردستان است. سنت ناسیونالیسم چپ که به اسم کمونیسم بر سنت عملی و کار و فعالیت در کردستان هژمونی دارد، دشمن این کار است. علت این است که ناسیونالیسم چپ مرز خود با ناسیونالیسم سنتی کرد را در ملیتانت و رادیکال و سازش ناپذیر تر بودن خود در مقابل رژیم می بیند. همان که قدیم بود هنوز متأسفانه زنده است؛ از من جوان تازه کار سی و چند سال قبل که سوال میشد تا در مورد تفاوت کومه له با دمکرات بگویم، اولین تفاوت سازش ناپذیری ما

اپورتونیسیم و سکتاریسم در کار قانونی-علنی
این بیماری در کردستان تقریباً کم نیست. دست زدن به سازماندهی کارهای مختلف اجتماعی به هدف ابراز مخالفت سیاسی و به سیاست کشاندن تجمع اجتماعی یک نرم است. جشن آدم برفی برگزار میشود و شعار ممنوعیت اعدام بر آن سوار میشود. شعار منع کار کودک سوار آن میشود. این کار اولاً به امر گسترش جشن آدم برفی لطمه میزند. مردم حاضر در این جشن برای ممانعت از اعدام جمع نشده و نیروی آن هم نیستند. در ثانی فعال کمونیست را از

سازماندهی توده ای برای لغو اعدام و کار کودک را از دستور خارج میکند، که کاری خطیر و مهم است.

کار اجتماعی نه به خاطر گسترش درخود آن که برای پوشش کار سیاسی انجام میشود. به خاطر گسترش کار حزبی بکار می‌رود، به خاطر پوشش امنیتی بکار می‌رود. سکتاریسم سازمانی اینجاست که گل میکند و رقابت فرقه ای شروع میشود. در غیر اینصورت چرا باید برای یک کار اجتماعی همسان و هم جنس تقلاهای جدا از هم شکل بگیرد؟ یا چرا امر کودک و زن و تفریحات سالم باید عرصه رقابت گروهی بشود؟ بعلاوه دخالت در کار اجتماعی به هدف به سیاست کشاندن آن به خود آن کار صدمه میرساند. طرف سراخ ظاهرا سازماندهی امر زنان می‌رود نه به این خاطر که این امر مهم است، بلکه به خاطر سواستفاده از آن عرصه برای کار صرف سیاسی و سازمانی و فرقه ای است. این کار ایجاد ممانعت از شرکت فعالین دلسوز آن عرصه به دلایل فرقه ای و تفاوت های سیاسی ایدئولوژیک است. در دنیای واقعی یک کار اجتماعی مثبت مثلا در عرصه مقابله با ختنه و قتل ناموسی و مضرات مردسالاری میشود هر فعال این عرصه را به کار مشترک دعوت کرد و حرکتی قوی سازمان داد. اما هدف سیاسی مستتر در بطن این کار مانع این همکاری مشترک همگانی فعالین دلسوز به این کار است. در عرصه کار علنی-قانونی کارگری اگر این فاکتور عمل نمی‌کرد، ضرورت انواع نهاد و سازمان متفاوت برای یک کار مشترک مثلا علیه بیکاری و بی تشکیلاتی کارگر از کجا ریشه می‌گیرد؟ چرا یک نهاد به اصطلاح کارگری به چند شاخه منشعب میشود؟ چرا چند گروه متفاوت برای کار زنان شکل می‌گیرد؟ چرا اهداف سیاسی کوتاه بینانه سوار یک کار اجتماعی فراگیر توده ای میشود؟

کار در تشکل‌های زرد و دولتی یا قانونی چه می‌شود؟

جمهوری اسلامی نهادهای متعددی به اسم کارگر و با هدف کنترل و سرکوب اعتراض کارگری برپا کرده است. شورای اسلامی، انجمن‌های صنفی، مجمع دبیران تشکل‌های اصطلاح کارگری از این جمله‌اند. برای یک حزب کمونیستی افشای این نهادها و تحریم علنی و رسمی آنها یک پرنسیپ سیاسی است. اما برای رهبر کمونیست کارگران در محل، چنین پرنسیپی دستور دوری از شرکت در آنها را اتوماتیک صادر نمیکند. ضمن اینکه در عمل هم چنین نشده است، مثلا تشکیل انجمن صنفی در

مقابل شورای اسلامی در بخشی از پتروشیمی ها نمونه برخورد درست رهبران رادیکال کارگری به این مسئله است. رهبران کارگران کارگری ضمن تحریم جدی خانه کارگر و شورای اسلامی، در مورد بقیه نهادها یا تشکل های موجود مانند انجمن صنفی، نمونه برخورد درست زیاد است. رهبر کارگری ضمن افشای ماهیت تشکل‌های بورژوازی یا زرد، زمانی که متوجه شرکت توده کارگر در آن می‌شود، نمی‌تواند به خود اجازه دوری بدهد. در چنین حالتی در آن شرکت می‌کند، برای رای آوردن خود می‌کوشد و برای متکی کردن این نهادها به رای مستقیم کارگری و مجامع عمومی تقلا می‌کند. رهبران کارگری از نمونه چنین دخالت‌هایی و شرکت کردن‌ها و رای آوردن‌ها و تغییر در ماهیت تشکل زرد به نفع کارگر تجارب کمی ندارند. در اول ماه مه جمهوری اسلامی، زمانی که به هر دلیل با شرکت توده کارگران همراه است، شرکت می‌کنند و سعی در پیش‌برد حرف و نظر خود دارند و سکوی آن را برای بقیه رها نمی‌کنند.

نمونه چنین دخالت‌هایی توسط رهبران کارگران کارگری در تشکل‌ها و تجمعات دولتی کم نیست که رهبر رادیکال و سوسیالیست کارگری شرکت کرده و بر مسیر حرکت آن تاثیر گذاشته‌است. اعتصاب دو هزار کارگر یک مرکز در اعتراض به اخراج دبیر انجمن صنفی شان تنها یک نمونه‌ی اخیر از موقعیت بالا و با اتوریته‌ی رهبر رادیکال کارگری در تشکلی است که دولت سرمایه برای کنترل اعتراض کارگری به راه انداخته‌است. اصل و پرنسیپ کمونیستی و قطب نمای شرکت رهبر کارگری در تشکل‌ها و نهادهای دولتی، این یعنی منافع دراز مدت سیاسی طبقاتی است. این یعنی هر دخالتی از جنس هدف نهایی و استراتژی تقویت صفوف به هم فشرده کارگریست. این یعنی از هر قدم پیروزی برای پیشروی بیشتر استفاده میکند و در متن پیشروی شبکه سوسیالیستی را تقویت میکند و رهبر تازه کار جلب کار خود کرده و پرورش میدهد. پیشروی ها تثبیت میشوند و از تجارب آن برای جمع و بقیه می‌گوید.

رهبر کمونیست باید بداند که مرز رفرمیسم و دخالتگری کمونیستی کجاست تا مرز خود با اپورتونیسم راست را روشن کند. اولاً هم رفرمیست‌ها و هم کمونیست‌ها دنبال رفرم در شرایط کار و زندگی اند. مبارزه برای رفرم و تغییر کار هر روزه و مطالبه هر روزه طبقه کارگر است. اما اگر برای یک فعال امکان گرا و رفرمیست قوانین مکتوب حاکمین مقدس است، یک مرض دیگر در عرصه کار قانونی دخالت با هدف منافع محدودنگرانه سیاسی سازمانی و فرقه ای است. این نوع کار نه به خاطر اهمیت درخود کار علنی-قانونی و نه به خاطر اهمیت درخود اتحاد کارگری، که برای دادن پوشش اجتماعی و علنی به کار سیاسی فرقه ای و مخفی خویش است. در این سنت، فعال مورد نظر به این دلیل که کار قانونی-علنی پوششی برای کارهای حزبی است، به "دخالتگری" کشانده میشود. این سنت به جز ضرر چیزی به کارگر نرسانده است. به علاوه از آنجا که هدف تقویت فرقه خویش در متن یک کار قانونی-

علنی است، فعالین صدیق و دلسوز این عرصه به دلایل سیاسی فرقه ای و ایدئولوژیک طرد میشوند. نهایتاً آن کار و آن عرصه مدنظر، میدان عمل تعدادی سیاسی کار حرفه ای غیر اجتماعی میشود که ایزوله شده و به جایی نمیرسد. بی تفاوتی به سرنوشت و زندگی و مرگ کارگر به همین دلیل خوره چنین نهادها و دخالت هایی میشود.

یک سنت فرصت طلبانه یا اپورتونیستی دیگر بردن کارگر به صف دشمنان طبقاتی، ظاهراً با نیت خیر است، که زیر تینتر شرکت در تشکل های زرد کارگری نمی گنجد، لذا خلاصه اشاره میشود؛ جنبش سبز راه می افتد که متعلق به طبقه متوسط است و با کارگر و مطالبات و رهایی او دشمنی ذاتی دارد. فعال سنت ضد رژیم در این وسط میخواهد کارگر را به هدف تغییر سمت و سوی جنبش سبز به صفوف آن فرابخواند. در حالیکه یک جنبش را که راه افتاده و دیگران شکل داده اند را نمیشود منحرف کرد. جنبش سبز اگر خواستار آزادی سیاسی بود، قادر به شکستن در زندان ها بود. نه فقط این، جمعیت میلیونی آن قادر به سرنوشتی فوری جمهوری اسلامی بود. اگر چنین هدفی داشت، قادر به عملی کردن مطالبه تشکل مستقل کارگری بود. نهایتاً رهبر کمونیست در مقابل چنین حرکتی فقط باید به سازماندهی صف مستقل خود فکر کند و از این طریق مانع شرکت هم طبقه ای هایش در صفوف آن شود. شرکت در جنبش ناسیونالیستی و فاشیستی مثلاً، عرصه دخالت رهبر کمونیست برای تغییر ماهیت آنها نیست. نمیشود در کردستان جنبش ناسیونالیستی را چپ و کارگری کرد، همانطور که نمیشود القاعده را چپ و لیبرال کرد. باید در مقابل شان جنبش دیگری سازمان داد. نمیشود نماز جمعه را ظرف دخالت کرد، باید نمایش آن را به تعطیلی کشاند. نمیشود نهاد رفسنجانی را از مسیر خود منحرف و به نفع جامعه عادل کرد...

در کار علنی- قانونی، قطب نمایی و اصل و پرنسپیی برای رهبر کمونیست موجود است. هدف از شرکت در هر حرکت و تشکل و نهادی در خدمت استراتژی سوسیالیستی کارگری است. این یعنی در هر حال رهبر کمونیست می داند که اتخاذ هر تاکتیکی در کار قانونی- علنی، متناسب با استراتژی سیاسی مورد نظر است. بین کار قانونی و هدف نهایی باید تناسب لازم را داشته باشد. رفرمیسم و اتکای صرف به قانون داده شده بورژوازی و گشتن سراغ سوراخ امکانات قانونی و امکان گرایی صرف متکی به قوانین مد نظر حکومت، صرف نظر کردن از سازماندهی

توده ای و اتکا به وعده مقامات و عوامفریبی های شناخته شده دولتی، رفتن پشت این و آن امام زاده و شخصیت ضدکارگر، با استراتژی پیشروی کارگر برای پیروزی نهایی بی ربط است.

البته سنگینی وزن ناسیونالیسم چپ بر جبهه سنت کمونیستی بی حرف و بی پاسخ نمی ماند و در مقابل من نوعی فوراً صدایش بلند میشود و استبداد را شاهد می آورد که مانع کار است، وگرنه چند روزه کردستان بهشت کمونیستی میشد! برای خودمان حساب کنیم، آیا در عرصه هایی که من اسم بردم استبداد به سراغشان می رود و می گوید مثلاً شما آقای دکتر حق ندارید در مورد بهداشت برای مردم حرف بزنید؟ ممکن نیست. به مردم می گویند شما حق ندارید علیه ختنه حرف بزنید و نهاد و سازمان راه اندازید؟ امکان ندارد. به محله می آیند و می گویند شما حق ندارید به کسی بگویید که حق ندارند به زنها توهین بکنند؟ فرد می تواند بگوید که در قانون نظام خودتان گفته شده که احترام به همه انسان ها واجب است. مگر شما می گویند زن باید کتک بخورد؟ مگر شما نمی گویند در جامعه عدالت وجود داشته باشد؟ خوب من همان کار را انجام می دهم. ممکن نیست که رژیم وارد آن عرصه شود و مانع آدمها شود، چون نمی تواند و تناسب قوا اجازه نمی دهد.

این کمونیسم قرار نیست تغییر ایجاد کند. نه زمانی که در کردستان قدرت داشت کاری کرد و نه امروز. آن روزها بهانه ای هم نداشتیم ولی امروز ظاهراً بهانه استبداد است. انگار در دل استبداد نمی شود تناسب قوا را به نفع نیروی تغییر دهنده تغییر داد؟ در مقابل فعالیت های ضد رژیمی و سیاسی معلوم است رژیم سعی خواهد کرد که مخالفین را سرکوب کند. اما در مقابل عرصه های زیادی از فعالیت های علنی و قانونی وجود دارد که خود رژیم به راحتی نمی تواند دخالت کند. به علاوه این کردستان در مقایسه با سراسر ایران یک ویژگی دارد. در کردستان زدن رژیم، کشتن از رژیم و جنگیدن با رژیم خیلی مقبول است. هر نیرویی که علیه نیروهای رژیم در کوچه دو تیر شلیک کند، مردم فوراً بدان نیرو سمپاتی پیدا می کنند. در کردستان علیه مردم ده سال جنگ بوده است. خمپاره باران و کشتار و اعدام های وسیع که این جامعه به خود دیده است، این جامعه در مقابل متنالیته ای کسب کرده که باید با این رژیم جنگید. در نتیجه این فضا کاری کرده است که اتوماتیک تناسب قوا متفاوت بشود. فلان فرد در کردستان فعال سیاسی است و می داند که فعال فلان حزب است

ولی نمی توانند به آسانی به زانویش در بیاورند. خارج از کردستان می توانند. به یاد دارم سال ها قبل سپاه پاسداران رفته بودند که پدرم را دستگیر کنند مردم دخالت کرده بودند و گفته بودند که ایشان مسن است، نکنید. پدرم گفته بود که بگذارید من را دستگیر کنند، چون من کومله هستم می خواهند من را دستگیر کنند. فکر می کنند که فقط من کومله ای هستم، همه ی مردم یا کومله هستند یا دمکرات. نتیجتاً گروه ضربت رژیم در ماموریتش ناموفق می شود. در خارج کردستان این فضا وجود ندارد. در جامعه ای که انواع آدمها اسمشان کمونیست است. علی کمونیست، عبه کمونیست، جلال کمونیست، محمد کومله و... خود مامورین دولت هم با همان نام مورد خطاب شان قرار میدهند. روزهای اول نام گذاری وسیع کودکان به اسم "فواد" و ثبت شان در دفاتر دولتی با مشکل روبرو می شد. حالا نسلی به اسم فواد و شوان زندگی می کنند، که همه می دانند محصول تناسب قوای بین این مردم و دشمن هستند. مثال های امروز من از سال های قدیم ترمی باشد، ولی تناسب قوا و متالیته مردم کارگر و زحمتکش در مقابل رژیم همان است. می خواهم بگویم که در این تناسب قوا موازنه ای وجود دارد که می شود در عرصه ی قانونی و علنی خیلی کارها انجام داد. می شود کارهایی انجام داد که در قانون نیست ولی تناسب قوا در محل، به جمهوری اسلامی تحمیل شده است.

یک عرصه بی صاحب!

سرکوب و تبعیض ملی و مسئله ای جوانان

مسئله ای جوانان در کردستان تقریباً همانی است که در کل ایران یک مشکل جامعه است. جنگ نهان و آشکار علیه فشار فرهنگ سنتی- اسلامی عکس العمل طبیعی به این پدیده ی زشت دنیای امروز در ایران است. چیزی که در کردستان متفاوت است، دشمنی خونی با جمهوری اسلامی از بدو پیدایش این پدیده ی شوم و از مقطع حمله ای آن به کردستان است. علیرغم تقلا ی احزاب ناسیونالیست برای آشتی با دولت، کشتادن جوانان و توده ی مردم زحمتکش به این آشتی غیرممکن است. فقر، بیکاری، بی عدالتی و تبعیضات مداوم در زمینه های متعدد و منجمله تبعیض به بهانه ی ملی، موتور اصلی تولید این آشتی ناپذیری است. در شکل تبعیض، سرکوب ملی به نوعی روشن تر قابل لمس است. نیروی نظامی، دستگاه شکنجه و زندان و بازجویی، استبداد سیاسی، پاسدار و پلیس و فرمانده و فرماندار و استاندار و مقامات ریزودرشت

قضای و اداری و اجرایی از ملیت غیرکرد کاری کرده که توده مردم این سیستم را بیش از هر جایی در این مملکت با خود بیگانه بدانند. اگر دشمنی این مردم با این نظام بعد از بیش از سه دهه حاکمیت اسلحه و خونریزی و کشتار، پدیده‌ای تاریخی شده است، در نگاه حاکمیت هم این مردم همان دشمن‌اند. نگاه حاکمیت به این منطقه تماما امنیتی است. چنین برخوردی کاری کرده که حتی قبولاندن این سیستم به عنوان یک سیستم خودی برای ناسیونالیست‌های هوادار دولت هم مشکل باشد. ظرفیت مخالفت و دشمنی مردم با این سیستم و رژیم سیاسی پتانسیل بالایی برای تقابل توده‌ای علیه آن تولید کرده است.

کردستان تنها منطقه ای در ایران است که اعتصاب سیاسی تمام شهرها در یک شکل کاملا همبسته رخ میدهد. نادیده گرفتن این ظرفیت اعتراضی و پرهیز از سازمان‌دهی اعتراض مردم علیه این وضع غیرقابل تحمل، نادیده گرفتن یک وظیفه مهم کمونیسم در کردستان است. احساس شهروند درجه دو در کردستان برای مردم ستم‌دیده، آتش زیرکاه دشمنی با رژیم را همیشه زنده نگاه میدارد. و این دشمنی در توده‌ی جوان به دلایل متعدد پررنگ‌تر است.

کمونیسمی که متوجه این امر نیست، توده‌ی جوان جنگجوی علیه این رژیم را، سراغ ناسیونالیست‌های کورد حواله میدهد که فعلا به سختی در تقلاي آشتی با دولت و ارسال پیام و سفارشات سیاسی به پرزیدنت روحانی‌اند. این نیروی توده‌ای می‌تواند ماتریال سازمان‌دهی توده‌ای‌ترین اعتراض و سازمان‌دهی اعتراض به اعتراض به تبعیض در تمام شکل‌های آن، به سرکوب‌خشن، به بگیر و ببند، به اعدام و شکنجه و زندان، به فضای امنیتی و خانه‌گردی. به کشتار زحمتکش‌ان کولبر در مرزهای خونین این منطقه. به بی‌توجهی به تامین امکانات شهری و عدم اختصاص بودجه برای نیازمندی‌های عمومی از درمان و بهداشت بگیر تا آموزش و پرورش و تفریحات سالم، و به سرکوب و تبعیض به بهانه ملی. در کنار تمام این مشکلات فشار فرهنگ اسلامی و دخالت در زندگی خصوصی را هم اضافه کنید که همیشه مهمان ناخوانده زندگی مردم است.

این کار در سطح محلات ممکن‌تر است، چون مردم در محلات ضمن اشتراک در منافع محلی سابقه‌ی همبستگی‌های طولانی با هم دارند. همدیگر را می‌شناسند و شکل‌گیری شبکه‌های روابط اجتماعی از داده‌های طبیعی زندگی در محله است. اگر سنت ناسیونالیستی به سازمان‌دهی مردم برای امکانات رفاهی شهری

و تخصیص بودجه برای فقرزدایی بی‌ربط بوده است، کمونیسم ملی‌شده هم اعتراضش به رژیم قادر به تامین یک سازمان توده گیر نبوده است. این امر می‌تواند جزو نقشه‌ی کمیته‌های محله باشد. سازمان‌دهی جوانان در اشکال مختلف اجتماعی، سازمان‌دهی جبهه‌ی مقابله با سرکوب و تبعیض و بی‌عدالتی و دخالت در زندگی خصوصی در عرصه‌ی سازمان‌دهی اعتراض توده ای است. این عرصه در کردستان بی‌صاحب است و از قبلش ناسیونالیسم کرد نان می‌خورد، بدون این‌که برایش کاری کند. کسب اتوریته و محبوبیت هر نیروی نظامی اپوزیسیون ناسیونالیست حاضر در محل، در شکل امثال "پژاک" ناشی از وجود این دشمنی عمومی با رژیم حاکم است. مردم بی‌سازمان نیروی جنگی ناسیونالیست کرد را نماینده جنگی خود علیه رژیم می‌بینند و به حمایتش برمی‌خیزند. کمونیسم می‌تواند با سازمان‌دهی این خشم توده‌ای در جهت تامین خواست‌های مردم، نه فقط اعتراض توده‌ای سازمان دهد، نه فقط نیروی کمونیستی را تقویت کند، نه فقط رژیم را عقب براند بلکه سرچشمه‌ی نیروگیری ناسیونالیست‌ها را هم بخشکاند.

یک دلیل این بی‌توجهی به مسئله‌ی تبعیض ملی در میان کمونیست‌ها، درک غلط از نقد ناسیونالیسم است. درک این است که اعتراض به تبعیض ملی مانع رشد اعتراض در زمینه‌های دیگر است. در حالی‌که تامین رهبری و سازمان برای مبارزه و اعتراض مردم در هر جبهه‌ای، کمونیسم را و جنبش حق‌طلبانه مردم را به سرعت تقویت و تغییر در تناسب قوا را سریعاً ممکن می‌کند. کاری که برای هر سازماندهی کمونیستی مثل نان شب لازم است. این مسیر یکی از راه‌های کمک به در جا نزدن کمونیسم در حاشیه جامعه است.

اعمال قدرت کمونیستی در محله،

تغییر موقعیت از اپوزیسیون به پوزیسیون

وقتی از حاکمیت و نیاز به دخالت در امور مربوط به زندگی اجتماعی بحث میشود، همه نگاهها متوجه دولت و سازمان اداری رژیم سیاسی حاکم است. گویا چون دولتی حاکم است، قضایای مربوط به زندگی و حل مشکلات اجتماعی اتوماتیک به دولت ارجاع میشود. این تصویر هم اشتباه است و هم نتایج منفعل‌کننده ای برای سازماندهی کمونیست دارد. چرا؟

دشمنی عمومی با رژیم سیاسی حاکم موجب شده تا امور زیادی در سطح محله با مراجعه به معتمدین محل صورت بگیرد. فساد اداری،

تحقیر و توهین و بی حرمتی و در راس همه اینها یک خصومت تاریخی در کردستان علیه رژیم اسلامی موجب میشود که مراجعه به ارگانه‌های دولتی برای حل مسائل و تصمیم‌گیری ها و رفع و رجوع قضایا نوعی شرم و عدم مقبولیت اجتماعی پیدا کند. اینجاست که مشکلات متعددی به همسایگان مورد اعتماد رجوع داده میشود. این همسایگان مورد اعتماد، در غیبت کمونیست‌ها و شخصیت‌های برابری طلب، اغلب معتمدین سنتی در محله‌اند.

کمونیسم میتواند به جای افشاگری صرف علیه عدم رسیدگی دولت به نیازهای متعدد مردم، روی بازوی دخالتگر خود به عنوان نیروی در پوزیسیون و مسئول حساب کند. وقتی امور به معتمد سنتی محله رجوع داده میشود، سنت کهنه دخالت برای حل مشکلات مردم بدترین نوع است، به این دلیل که سنن و ارزشها و اخلاقیات و آداب و رسوم کهنه از این طریق بازتولید میشوند. نتیجتاً مذهب و سنن ناسیونالیستی و مدرسار و پدرسالار راهی مقبول می‌یابند تا در زندگی و مناسبات خانوادگی و اجتماعی و فردی جریان داشته باشند. برعکس وقتی کمونیسم امکان دخالت در این عرصه‌ها را پیدا میکند، برابری طلبی و آزادی را وارد خون فرهنگ و مناسبات خانوادگی و اجتماعی میکند و ارزش‌ها و سنن و معیارهای اخلاقی کهنه را جارو میکند. این یکی از راههای تسخیر و کنترل محله توسط کمونیست‌هاست.

بعلاوه از این طریق کمونیسم از یک جریان حاشیه‌ای افشاگر به جریانی دخالتگر و تغییر ایجادکن تبدیل میشود. نمیتوان پشت سر هم دخالت دولت در زندگی خصوصی مردم را به اصطلاح افشا کرد و موضع قربانی گرفت، بدون اینکه از خود پرسید اگر آنها دخالت میکنند، آیا ما برای ممانعت از این دخالت، مردمی را سازمان داده ایم یا فقط داد می‌زنیم؟ اگر دولت دخالت میکند، ما چرا علیه این دخالت، دخالت نمی‌کنیم؟ اگر کسی در محله دستگیر میشود کار ما کمونیست‌ها فقط صدور اطلاعیه و داد و فریاد از موضع ناتوانی است یا سازماندهی مقاومت در مقابل دستگیری و بگیر و ببند؟ اگر مامورین منکرات جلوی این و آن سبز میشوند و مزاحمت ایجاد میکنند کار کمونیست‌ها افشاگری بی دست و پا است یا سازماندهی مقاومت و فراری دادن این جانوران از محل زندگی؟ اگر در محله به زنی زور گفته میشود، اگر زنی زیر زور له میشود و خودکشی میکند، اگر کسی از گرسنگی خود را حلق آویز میکند، کار کمونیست‌ها فقط افشاگری و داد و زدن و گله از وضع موجود است؟ کسی از خود

پرسیده قبل از پایان زندگی کسی در این ماجراها، قبل از وقوع واقعه چه کاری کرده، چه تأثیری گذاشته و چه اراده ای سازمان داده است؟ یا مثل مردمان بی قدرت و بی اختیار فقط ابراز تأسف کافی است؟ با دوستی صحبت میکردم، گفت که افشاگری هم مهم است. در دنیای واقعی افشاگری نه فقط مثبت نیست، در خیلی مواقع میتواند نتیجه عکس هم بدهد. در این جامعه کدام عضو پخمه و از دنیا بی خبر جامعه به افشاگری از سیاست و عملکرد رژیم اسلامی نیازمند است؟ کدام افشاگری لازم است؟ آیا در کردستان مردمان زحمتکش اندر تعریف فواید رژیم اسلامی صف بسته اند و به آن متوهم اند و برای روشنی کمبود افشاگری دارند؟ اگر این حقیقت دارد، سمپاتی وسیع به نیروی نظامی اپوزیسیونی که دو تیر علیه رژیم در میکند از کجاست؟ حقیقت این است که این جامعه نشنه دیدن روزیست که اینها رفته و گور گم کرده اند. کسی ممکن است بگوید اگر چنین است، رای وسیع در انتخابات نشانه تمکین مردم به این رژیم نیست؟ شخصا میتوانم با کمال اعتماد به نفس و با صدای بلند بگویم که رای وسیع به روحانی نشانه هیچ سمپاتی به او و این رژیم نیست. مسئله این است که مردم همزمان که زیر سلطه این حاکمیت ناچار به زندگی اند، تا جایی که امکانش را دارند، از طرفی سعی در قابل تحمل کردنش را دارند، سعی در ایجاد تغییر در سازمان اداری و سیستم قضایی و اجرایی اش را دارند، در همان حال تا جایی هم که برایشان ممکن است، سعی در عقب راندنش، شکست دادنش و کنار زدنش از متن زندگی را دارند. مردم نمیتوانند تا روز سرنگونی فقط به امید سرنگونی نفس بکشند. مردم همزمان که برای بهبود شرایط زندگی زیر سلطه اینها تقلا میکنند، با دست دیگرشان، بسته به امکانات و توان، از بیرون کشیدن خشت این دیوار زشت مانع زندگی تقلا میکنند. همه این صحبت ها برای این است بگویم افشاگری لازم نیست، سازماندهی اراده توده ای لازم است، دخالت لازم است و اعتماد به نفس کار. نیروهای میلیتانت، چه ناسیونالیست و چه اسلامی نشان داده اند که عنصر دخالت مستقیم و بلاواسطه قادر به ایجاد تغییر است. در نگاه به فعالیت های اینها، نه مضمون جنایتکارانه دخالت شان، نه عرصه های ضد انسانی فعالیت شان، و نه شیوه و روش و منش برخوردشان، بلکه در تجریدی ترین حالت، نفس عنصر دخالت مستقیم، نفس اعمال اراده فوق العاده مهم است. همه از تجربه دیگران و منجمله از تجربه، علم و دانش دشمن هم می آموزند. ما کمونیست ها هم باید از تجربه

جانی ترین دشمنان انسان و انسانیت، از تجربه نیروهای رنگارنگ طبقاتی، از بورژوازی دمکرات و لیبرال گرفته تا ناسیونالیست و فاشیست و اسلامی و بقیه، هم در جنگ و سازماندهی و هم در دانش سیاسی و تجربه، یاد بگیریم. اعمال اراده و دخالت مستقیم و گرفتن موضع پوزیسیون و نه قربانی، از عناصر مهم تجربه دخالت های هارترین های اینهاست. در نبرد طبقاتی، پاسخ "استبداد مانع است"، پاسخ سیاست انتظار تا مقطع طلوع خودبخودی خورشید آزادی است. چنین آرزویی برآورده شدنی نیست. سازماندهی کمونیستی برای تغییر در تناسب قوا تنها کلید برآورده کردن این آرزوست. سازماندهی کمونیستی هم به اراده گره خورده است، به تصمیم گره خورده است، و به دخالت فعال در هر عرصه ای از زندگی اجتماعی که قادر به تقویت صف کمونیستی است. برای این کار، گروه کمونیستی و کمیته محله در محل باید موقعیت خود را از گروه مبلغ و مروج و افشاگر اپوزیسیونی به موقعیت پوزیسیون در شکل یک دولت کوچک در محل ارتقا دهد. به شکلی که دقیقاً مانند دولت پاسخ های خود را در عرصه دخالت در زندگی و مبارزه مردم در محل دارد؛ برای مسائل مردم پاسخ دارد، راه نشان میدهد، قوانین و موازینی بر عمل و دخالتش جاری است، مناسبات معینی را در محله میخواهد شکل دهد. این دولت کوچک دقیقاً نطفه یک نظم متفاوت، نظم نوین، یک نظم و نظام سوسیالیستی در محله است که در تناسب قوای محل اعمال قدرت میکند و با کنار زدن تدریجی قوانین و موازین حاکم اسلامی، پاسخ های خود و قوانین خود را جاری میکند. میدانند با مسئله اعتیاد و تن فروشی و تبعیض علیه زن و بیکاری و امنیت و زندگی و مرگ و شادی و دکتر و درمان و فرهنگ و در یک کلمه کل مسائل مردم چگونه برخورد میکند. اگر نمونه یک دولت هنوز رسماً شکل نگرفته سوسیالیستی را در حال حاضر در دسترس نداریم، نمونه دولت های جنبش های دیگر اما حاضر و آماده جلوی چشمان همه ماست؛ همه ما میدانیم که وقتی اسلامی ها یک منطقه را زیر پوشش فعالیت خود دارند، سعی میکنند قدرت خود را در شکل یک "دولت اسلامی" در سایه گسترش دهند. در این دولت غیر رسمی اینها، در راس مردم محله، موازین و قوانین و مناسبات تعریف شده ای بر زندگی مردم محله تحمیل میشود، که در کنار دولت و قوانین رسمی و مکتوب حاکم بر جامعه، آنها هم دولت و قوانین غیر رسمی و غیر مکتوب خودشان را در عمل و در تناسب قوای محل

اعمال میکنند و به سرعت رنگ خود را به محله و زندگی مردم میزنند. کسی که این محله را می ببندد، میدانند در کنار دولت مرکزی، اینجا دولت کوچک دیگری هم هست که برای خود و در تناسب قوای محل، قاضی و پاسبان و زندان و رئیس و معاون و کابینه و راه و روش زندگی و اداره جامعه به شکل مد نظر خودشان را دارد. کمونیست ها میتوانند به ابتکارات مختلف فکر کنند که دولت محلی آنها در محله چگونه رنگ جامعه را تغییر داده و شرایط را انسانی تر، قابل تحمل تر، سالم تر، زیباتر و امن تر کنند. حذف جمهوری اسلامی حاکم بر جامعه را به تدریج میشود عملی کرد. میتوان موقعیت حاکم این رژیم را به موقعیت ضعیف سال های اول اشغال کردستان تبدیل کرد که به جز مراکز شهر و جاده ها حاکم حقیقی نقطه ای از زندگی مردم نبود. بخشی از این جارو کردن جمهوری اسلامی از جامعه، با جارو کردن آن از زندگی مردم در محله ممکن است. از محله و خانواده ها میشود شروع کرد و منطقه اشغالی قوانین آن را تنگ و تنگ تر کرد. چنین اراده ای است که ریشه های نظم حاکم را خشک و جوانه های نظم سوسیالیستی را میکارد. اولین قدم شکل گیری این اراده سازماندهی کمونیست ها و سوسیالیست ها و مردمان و بویژه جوانان مبارز و حق طلبی است که در هر محله جمع های خود را دارند. نمیشود شاهد شکل گیری گروه اسلامی سلفی و آن دیگری بود که در کنار کار سیاسی آرام شان، تهدید و ارباب راه می اندازند. باید کمونیست ها و سوسیالیست ها و انقلابیون هم گروههای خود را در محله شکل دهند، خود را منسجم کنند و با ایفای نقش جدی حضور خود را ملموس و قابل دسترس کنند. این گروهها عیناً مانند اسلامی ها و ناسیونال فاشیست ها اسلحه در دسترس داشته باشند. باید قادر به عکس العمل سریع در مقابل دشمنان رنگارنگ باشند. کار جدی سیاسی در دل جامعه ای که هزار و یک سگ و گرگ درنده در لباس های رنگارنگ حاکم و اپوزیسیون حضور دارند، بدون امکان عکس العمل نظامی به شوخی شبیه است. این ابداء به معنی شکل دادن به گروههای مسلح نیست، به معنی سازماندهی واحد مسلح نیست. بلکه به معنی داشتن ظرفیت و امکان دسترسی به اسلحه هم هست. جواب تهدید مسلحانه عنصر سلفی علیه زنان و مردان آزاده و فعالین سرشناس کمونیست در محله را نمیشود با افشاگری داد. نمیشود با توضیح سیاسی داد. نمیشود با بردن شکایت نزد سپاه پاسداران هم داد. نتیجتاً علیرغم هر نیت خیر فعال کمونیست و

انقلابی، هیچ راهی جز دسترسی به اسلحه و اقدام متقابل نیست. کسی که برای ایفای نقش در بعد اجتماعی آماده میشود، ناچار است از هر لحاظ آماده پاسخ متقابل به دشمنان باشد. "انشاالله نمیشود" هم پاسخ نیست. مگر اینکه فعالیت کمونیستی کماکان صدور اطلاعیه های افشاگرانه و اتخاذ موضع قربانی و امضا جمع کردن های صرف و نوعی کار سیاسی و بی تاثیر و دور از ایجاد تغییر در ابعاد اجتماعی تعریف شود. که نه برای جمهوری اسلامی خطر ایجاد میکند و نه برای بقیه جانینان در اپوزیسیون مزاحمتی فراهم میآورد. فعالیت کمونیستی بی ضرر به حال دشمنان رنگارنگ را همه میتوانند نادیده گرفته و یا به نوعی کنترل و تحمل کنند. اما کار کمونیستی از نوع دیگر که کردستان را از دست ناسیونالیست ها و اسلاميون در آورد، بدون مزاحمت و کشمکش جدی و پیچیده نخواهد بود.

یک نکته را باید تذکر دهم که هر رهبر شایسته کمونیستی هم میدانند؛ رهبر و سازمانده توده ای و علنی کار نباید نه تنها اسلحه بلکه هیچ ورق پاره ای که مشکل امنیتی ایجاد کند را همراه و یا در رابطه مستقیم خود داشته باشد. این الفبای ترفیق کار علنی و مخفی است. اما همین شخصیت رهبر و اجتماعی را باید گروههای جوانان مبارزی احاطه کرده باشند که در شرایط مورد نیاز وظیفه شان را ازیبرند. در جمع گروههای کمونیست و چپ و مبارز محله و یا جمع های همبسته به دور کمیته محله، باید برای همه جا باشد. و در میان این همه، از جمله جوانان پرشوری که وسط روز مانند جوانان فلسطینی عوامل رژیم را سنگ باران میکنند هستند تا جوانان و اشخاصی که به دلایل متعدد به اسلحه دسترسی دارند.

عنصر اراده و پراتیک، نه در تجربه جنبش های متعدد سیاسی، بلکه در تئوری مارکسیستی هم یک پای اصلی تغییر در زندگی و مناسبات حاکم بر جهان مادی است. انقلاب کارگری بدون نقش اعمال اراده کمونیستی، چیزی بیش از رویایی در دوردست نیست.

سوالات حاضرین جلسه؛

سالار کرداری: این مسلم است که در یک بحث امکان ندارد که تمام آن جوابی که از لحاظ تاریخی برای این بحث تا به امروز می شود در نظر گرفت را بیان کرد و کار یک جلسه یا دو جلسه نیست و من سعیام بر این است که روی نکاتی تمرکز کنم که کمتر مورد توجه قرار گرفتند یا احتمالاً از آن ها رد شدیم و بنابراین میزان اولویتشان را پررنگتر کنم. کل بحث هایی

که ارائه دادید سیر تاریخی واقعی داشت که از نظر من بعد از وارد شدن به بحث های امروز جدا از خلاصه های که ارائه دادید، فوکوس بیشتری بر روی چه باید کرد برای پوشش ضعف ها ارائه داده شد. ضعف هایی که تا به امروز وجود داشته اند و راهکارهایی ارائه دادید، که خود، چرایی به وجود آمدن این ضعف ها در بین نیروی چپ جامعه ی کردستان و همزمان بعضی ضعف ها که بی ربط به چپ ایرانی نیست و حتی با گسترش دادن آن در مقیاس وسیع تری می شود در چپ جهانی مورد بحث قرار گیرند. مثلاً چرا در جامعه ی انسانی چپ ایزوله می شود؟ کمونیسیم ایزوله می شود؟ چه عوامل بیرونی ای در این دخیل هستند مانند طرف مبارزات یا رقیب سیاسی ات که سرمایه داریست، چه فونکسیون هایی را به کار می برد که تو را ایزوله تر کند و خودت چه جایگاهی در این ایزوله شدن خواهی داشت؟

بحث مهمی که ارائه دادی و من فکر می کنم که اهم بحث حولش می چرخید سنت ناسیونالیستی و نقش و تاثیر آن در حیات جنبش کمونیستی در کردستان بود که تا چه اندازه بار منفی به روند مبارزاتی چپ و کمونیسیم در کردستان داده است. خود این سنت ناسیونالیستی بر روی پارامترهایی شکل گرفت که شما به درست در بحث تشکیل کومله به آنها اشاره کردید که کومله جنبش دهقانان مرفه تر بود در جامعه، یا خواستگاه سیاسی اش آنجا بود، آنجا خود را متشکل تر می کرد و خود جنبش ناسیونالیستی هم پایه ای جنبش چپ جامعه همزمان در حال حیات بود. شاید هم خیلی قبل تر و جلوتر به طور جزئی و کمتر ولی آن هم همزمان با کومله به طور اخص شکل گرفته بود و جایگاه های خودش را داشت و از خواستگاه های طبقاتی خودش در جامعه خود را متشکل تر می کرد. آن موقع سنت ناسیونالیستی جاهایی را پوشش می داد که بنا به تعریف درست شما خود سنت مبارزاتی چپ هم بیشتر حول آنها می چرخید. یکی از شاخصه های اصلی آن که تا به امروز هم ادامه داشته است مبارزه ی ضد رژیمی صرف است که در آن همه چیز به مبارزه ی مستقیم با رژیم ختم می شود. هر کار که تو انجام می دهی مانند انسانی فرصت طلب و سوءاستفاده چی، این نهاد، این ارگان و همه بهانه است که ما به رژیم حمله کنیم بدون نیاز به هیچ منطقی، بدون نیاز به هیچ جهانی بی ای که چرا باید زد، مهم این است که آن رژیم خبیث ان بالاست و ما از هر وسیله ای که می توانیم استفاده کنیم که هدف زدن را توجیه کنیم. اما این وسیله هایی که در جنبش ناسیونالیستی چه چپ

آن و چه راست آن به وجود آمد برای بخش مشخص سیاسی ناسیونالیسم در روند تاریخی کردستان آپدیت شد، به روز شد. وقتی که آن ها فهمیدند که ضعف دارند و با مبارزه ی میلیتانتی صرف نمی توانند خودشان و قدرت شان را افزایش دهند و در جامعه توده ای تر بشوند به آن فونکسیون های که شما بخشا اشاره کردید بر روی آن آوردند. امروزه آن ها در انجمن های ادبی، خانه ی شعرا، خانه ی فرهنگ، انجمن های محیط زیست، بانک های اسلامی، صندوق های وام، تعاونی ها، کمک به فلان فقیر محله، کمک به فلان سرطانی محله نقش پررنگی ایفا می کنند. پا از این هم فراتر گذاشته و دارند بنا به جنبش خودشان یک پیوست خوب با جنبش لیبرالیستی در ایران شکل می دهند. وقتی که به لباس زن کردی توهین می شود، جنبش ناسیونالیستی در کردستان خیلی حساب شده، خیلی دقیق با کادرهایی که در بطن جامعه پرورانه است و در جاهایی که آدم های خوشنام فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در بین مردم تولید کرده است، ابتکار عمل را به دست می گیرند. جدای از اعتراض صرف به این توهین که نسبت به زن صورت گرفته است در پستوی این کارشان لباس کردی زنانه به تن کرده و هدف های مشخص خودشان را که این توهین بد بوده است، چون لباس کردی بوده است، و شما به شیرزن کرد توهین کرده اید! این هدف را پیش می برند و موفق می شوند که در یک سطح وسیع و بین المللی، حتی در رسانه های بین المللی هم به آن اشاره می شود. ولی جنبش کمونیستی همیشه با احتیاط نالازم دست به این حرکت ها می برد و نمی تواند. بلد نیست.

فونکسیون هایی که شما اسم بردید کاملاً دقیق هستند و به نظر من این راهکار تنها راه نجات است یا می توان گفت هشتاد درصد راه نجات ما لااقل در توده ای شدن در این بخش هاست. متأسفانه نیروهای رقیب شما وقتی قدرتمند باشند این رابطه ای بی بروبرگرد با ضعف شما دارد و قدرت شما، رابطه ی مستقیم با ضعف آن ها. منظور نیروهایی است که بالا بودن شان، پایین تر بودن تو را به دنبال می آورد.

وقتی که در جامعه ناسیونالیسم دست بالا را می گیرد این حالت نشانگر آن است که در آن جامعه کمونیسیم دست پایین تر است. این نیروهای مقابل شما به اضافه ی جمهوری اسلامی که ساختار فرهنگ سازی خود را در جامعه دارد در یک کاتگوری رفته و همزمان اگر هم اختلافی با هم داشته باشند به دم و بازدم هم کمک می کنند. از این انجمن ها از این راهکارهای اجتماعی، از این نوع توده ای شدن،

از این نوع مردمی شدن، از این نوع کمک به ارگانیزه کردن جامعه و این تجربه که جامعه باید سازمان پذیر باشد استفاده ی فراوان برده اند. سنت ناسیونالیستی ای که شما به آن اشاره می کنید، مبارزه ی ضد رژیم صراف، برای جنبش چپ ایستا بوده است، در حالی که برای جنبش ناسیونالیستی بدین شکل نبوده است. مهم ترین بخش اپوزیسیون شان که حزب دمکرات ها هستند، وقتی حرف هایشان را می خوانید بوی کمتری از آن آکسیونیسیم از آن ملیتانیستی گرای می خورد. می بینید بوی مذاکره با روحانی بیشتر به مشامت می رسد، تا اینکه اهمیت مبارزات کارگری در محل کار و محیط زندگی را از یک بیانیی یک حزب چپ یا حزب کمونیستی بتوانید مشاهده کنید. بیشتر در این بیانیی، در آن قطعنامه، در آن سیاستی که ارائه می شود، بوی آکسیونیستی، بوی شعارزدگی، بوی ماکسیمال خواهی جدای از منطقش در جامعه، جدای از شدن یا نشدنش حس خواهد شد. ولی آنها نه. آنها خیلی واقعی تر و زمینی تر به خواسته های خودشان جامه ی عمل می پوشانند و خواستشان این است که در بطن جامعه باشند، در حالی که کمونیسم در سنت قبلی آنها مانده است. در همان مبارزه ی ضد رژیمی مانده است و مسلما ایزوله می شود. نقد از این مطلب باید جدای از یک نقد در یک جلسه ی صرف به یک فرهنگ سازی تبدیل شود تا هر وقت پای این بحث به میان آید، این برچسب را به یکدیگر نزنیم که این رفرمیسم یا رفرمیست صرف است. به نظر من این راهکار است، در جامعه موجود است و ما باید برویم و در آن شرکت کنیم.

محمد فتاحی: چیزی که رفیق سالار بدان اشاره می کند نکات واقعی اند. این که احزاب ناسیونالیست یا احزاب بورژوازی به جایگاه طبقاتی خودشان خوب یا بد وصل تر هستند، به جنبش شان وصل ترند، واقعی است. تمام بحثی که من می خواهم مطرح کنم دعوا برای این است که کمونیسم ابزاری شود برای مبارزه و تغییر در زندگی طبقه ی کارگر و توده زحمتکشان جامعه. سازمانی شود، ابزاری شود، از دست سنت های دیگر رها گردد.

اگر تاریخ کمونیسم از تاثیر در زندگی و ایفای نقش در سازمان دهی جنبش خودش جدا گشته، این فاصله باید از بین برود و کمونیسم سر جای خودش قرار گیرد. بحث من چیزی بیشتر از این نیست. تقلاش برای این است که بگوید این راه ها درست نیست، این راه ها درست است. این که

شیوه درست نیست، آن یکی درست است. این که می گوید ناسیونالیست ها از نهادهای مختلف، از مجامع مختلف برای پیش برد اهداف خودشان استفاده می کنند کاملا واقعبینانه است. در کردستان ترکیه PKK ی ملیتانت و نظامی با دولت ترکیه می جنگد در عین حال حزب قانونی دارد یا مشابهش در ترکیه قانونی عمل می کند. در کردستان ایران هم همین جریانات و احزاب قانونی وجود دارند. جبهه ی متحد کرد که از آن اسم بردم، مجمع نمایندگان کرد، ادوار مجلس اسلامی و نهادهای مختلفی که وجود دارند. این جریانات شکل گرفته اند و تاثیر می گذارند و کارشان را پیش می برند. این فقط مربوط به ناسیونالیست ها نیست. گروه های اسلامی هم همین طور در بعد اجتماعی کار می کنند، دخالت می کنند تا رنگ خودشان را به جامعه بزنند. بحث من دخالت کمونیسم برای قدرتمند کردن صاحب اراده کردن جامعه است. سازمان دادن طبقه کارگر است. دادن افق به جنبش های حق طلبانه ای که در جامعه وجود دارند؛ جنبش رهایی زن و جنبش رهایی فرهنگی از این نمونه اند.

غیبت افق سوسیالیستی این جنبش ها را به جنبش ناسیونالیستی وصل می کند و زنان به جای مبارزه برای برابری، برای خودمختاری و قدریسم و قوم پرستی فداکاری می کنند و انرژیشان تلف می شود. انرژیشان در غیبت افق سوسیالیستی به خدمت ناسیونالیسم در می آید و در کنار بریدنش از فرهنگ اسلامی تسلیم فرهنگی می شود که سر تا پا ارتجاعی و کهنه است. تسلیم هویتی می شود که سر تا پا ضدانسانی است. نتیجتا جوانی که قرار بود مردسالاری و ناموس پرستی و غیرت و شرف مردانه و تمام بقایای فرهنگ ناسیونالیستی و ارزشهای دوران جهالت بشر را گور کند، خود عامل مدافع همان سنن و ارزش های دوران جهالت بشر می شود. یک درد و یک مشکل ظاهرا بی درمان چپ ها و کمونیست ها در کردستان، اشغال صندلی "سازش ناپذیری" جناح چپ ناسیونالیسم کرد است، که در مقابل به اصطلاح سازشکاری ناسیونالیست ها می خواهد ملیتانت تر و ضد رژیم تر عمل کند. جناح راست و چپ ناسیونالیسم کرد هر دو جزو یک جنبش ملی و ناسیونالیستی اند. از نظر جناح چپ، جناح راست سازشکار است و عیار قاطعیت در مقابل رژیم اسلامی کم دارد. ناسیونالیسم چپ یا جناح چپ جنبش ملی با اضافه کردن دوز سازش ناپذیری میان خود و جناح راست سیاسی می کشد. در عمل معنی این کار چیزی جز بیان این حقیقت نیست که این دو جناح ماهیتا نماینده

صاحب مشترک یک جنبش واحد اند. ناسیونالیسم چپ یعنی همان ناسیونالیسم منهای کار قانونی، به اضافه ملیتانیستی و ضد رژیم گری ناسیونالیستی. نتیجتا جناح چپ ناسیونالیستی که سنت خود را بر کرده سنت کمونیست ها سوار کرده و از آنها سرباز ملی می گیرد، مانع شرکت کمونیست ها در کارهای قانونی در هزار و یک عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و... است. ناسیونالیست ها خود هر سوراخ ممکن قانونی را که سراغ دارند در خدمت جنبش خود می گیرند و رنگ ناسیونالیستی میزنند، آنگاه جناح چپ همین سنت، می آید مهمان ناخوانده کمونیست ها می شود و جنگ و دعوا و کشمکش ملیتانت و "سازش ناپذیرش" ناسیونالیستی را بر کرده ی کمونیست ها سوار می کند. نتیجتا ناسیونالیست های عاقل و آگاه به منافع خود میروند هزار و یک نهاد علنی و قانونی سازمان می دهند؛ از حزب و جبهه سیاسی گرفته تا نشریه ادبی و هنری و تا سمینارهای تاریخ کورد و تا کار برای گسترش فرهنگ قومی و تا رواج ارزشهای عصر حجری ناسیونالیستی و... در مقابل کمونیست ها دل شان خوش است که سالی یکبار با رژیم شاخ به شاخ می شوند که مراسم اول مه را کجا و چگونه بگیرند.

گسترش فرهنگ ناسیونالیستی در کردستان که مهم ترین سنگ بنایش مردسالاری و غیرت مردانه و ناموس است، روز روشن در کنار فرهنگ و سنن اسلامی از زنان قربانی می گیرد، و نقش کمونیست ها به جای یک کار وسیع اجتماعی و در ابعاد میلیونی، در اکثر اوقات سکوت و یا بالاترین شاهکار انتشار خبر واقع است! آنوقت می پرسند چرا ناسیونالیسم و اسلام و سلفی گری رشد کرده؟ چرا کشتار زنان و قتل ناموسی و ختنه در کردستان نمره بیست در ایران می گیرد؟ چرا...؟

در دوره اول دخالت ما هم در سیاست و جنگ در کردستان، سنت ناسیونالیسم چپ انصافا آقای میدان بود! تاریخا من به یاد دارم که از نظر مای دوره های جنگ در کردستان، تفاوت بین دمکرات و کومله در فضای عمومی این بود که کومله قاطع تر می جنگد، کومله سازش ناپذیرتر است، اما دمکرات سازشکار است، معامله گر است و به اصطلاح خیانت می کند! این نقد ناسیونالیسم چپ به ناسیونالیسم بود و متأسفانه کماکان از کمونیست ها سرباز و قربانی می گیرد. جناح چپ و ملیتانت می گوید من خوب می جنگم، من خیلی ضد رژیمم، من اصلا

حاضر نیستم معامله کنم... نتیجه اصلا به سمت فعالیت هایی که مربوط به کارهای علنی و قانونی، سازمان‌دهی توده‌ای در بعد اجتماعی که الزاما و مستقیما از مبارزه علیه رژیم عبور نمی‌کند، دستش کوتاه می‌شود. همین حالا وقتی در احزاب چپ امروزی بر علیه طیف‌های مختلف ناسیونالیسم افشاگری می‌کنند در مقابل پیامی که مثلا احزاب ناسیونالیست کرد، دمکرات‌ها، زحمتکشانی‌ها، پژاک‌ها و دیگران‌شان به دولت روحانی داده‌اند که مذاکره کنند. نگران‌اند که این‌ها در حال سازش هستند، که دارند معامله می‌کنند، که دارند خیانت می‌کنند به جنبش خلق کرد!

به ندرت دیده میشود کسی بگوید، بابا جان بورژوازی کرد به ناسیونالیسم کرد خیانت نمی‌کند زیرا هدفش شراکت در قدرت درمحل است. اگر از راه مذاکره ممکن گردد مذاکره خواهد کرد از راه معامله امکانش را داشته باشد معامله می‌کند، از راه جنگ ممکن باشد جنگ می‌کند. ابزارهای مختلفی را در دست دارد. در نتیجه این‌ها که با جمهوری اسلامی سازش می‌کنند در واقع به دلیل منافع طبقاتی‌شان است و خیلی هم به نفع طبقه خودشان و احزاب خودشان است. اینها که قرار نیست نظام را عوض کنند. دل‌شان می‌خواهد در این نظام، استاندار، فرماندار، شهردار و بخشدار شوند و استان اسمش به ایالت خودمختار یا منطقه خودمختار تغییر پیدا بکند و اینها بخش کردستان جمهوری اسلامی باشند.

نقد کمونیسم به آنها نگرانی از سازش‌شان، پیام‌شان به دولت و کنار آمدن‌شان با قدرت در مرکز نیست. ناسیونالیست‌ها چه بجنگند و چه نجنگند نماینده‌ی طبقه‌ی دیگری هستند. نماینده‌ی منافع سیاسی طبقه‌ی بالادست در کردستان هستند. نقد کارگر و نقد کمونیست این نیست که این‌ها سازشکار و خیانتکارانند. این به این دلیل اتفاق می‌افتد که فرد یا سازمان کمونیست و چپ خود را با احزاب ناسیونالیست هم جنبش می‌داند و می‌گوید این جناح از این جنبش می‌خواهد سازش کند، به ما که همراهش هستیم خیانت کند و رفیق نیمه راهمان بشود و ما افشایش می‌کنیم که سازش نکند و با ما در جنبش خلق کرد، جنبش ملت کرد یا هر چیزی که مربوط به جنبش ناسیونالیستی است، بماند. اگر بگوید که جنبش من با این متفاوت است و جنبش من برای چیز دیگریست به سازش و با اصطلاح خیانت و معامله آنها انتقاد نخواهد کرد. سازش آنها و جنگ آنها همان اندازه به زندگی مردم و حتی به مسئله‌ی ملی بی‌ربط است که فعالیت‌های دیگرشان. تفاوتی ندارد که به چه شیوه‌ای فعالیت

می‌کنند. به کمونیست‌ها چه مربوط ناسیونالیست و بورژوا چه رابطه ای با دولت دارد؟ کار کمونیست‌ها در هر صورت افشای ماهیت طبقاتی و جنبشی اینهاست. نقد بیربطی‌شان در هر حالتی به زندگی کارگر و زحمتکش است. نقد به احزاب بورژوا و ناسیونالیست نقد جوهر طبقاتی آن‌هاست، افشای نقشه‌ی آن‌هاست، افشای کارکرد و ماهیت طبقاتی آن‌هاست که چگونه به نفع طبقه‌ی خودشان علیه کارگر و زحمتکش جنبش سازمان می‌دهند. در مقابل آنها کارگر و کمونیست باید جنبش دیگری را سازمان دهند نه این‌که بگویند شما چرا سازش می‌کنید. جنبش خود را به سازش و معامله و هر راهی می‌برند، به خودشان مربوط است، نه به من کمونیست. سازش و مذاکره و معامله‌ی آن‌ها برای کمونیست‌ها فقط فرصت‌های متفاوتی برای افشای ماهیت سیاسی اهدافشان است و بس. وقتی از آن‌ها انتقاد دارید که به شما خیانت کرده اند، معنی‌اش این می‌شود که شما با آنها هم جنبش و برادر بوده و هستید که قادر به خیانت به شما هستند. این وقتی اتفاق می‌افتد که شما با آنها در اهداف سیاسی شریک هستید.

چنین موضع انتقادی به ناسیونالیست‌ها نتیجه‌اش می‌شود که راه جنگ و دعوی ناسیونالیستی را من ادامه می‌دهم. قاطعانه و سازش‌ناپذیر هم انجام می‌دهم. نتیجه‌ی عملی این مسیر دخالت این نوع کمونیسم در هر مسئله‌ی سیاسی اجتماعی از موضع ضدرژیمی ناسیونالیستی است. کاری که تا ابد افشاگری پوچ و بی‌تاثیر علیه رژیم نصیب این به اصطلاح کمونیست می‌شود و ناسیونالیست هم در موقعیت پوزیسیون و قدرت سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند. ضدرژیمی‌گری کمونیست‌های ملی یا جناح چپ ناسیونالیسم از این میلیتانیسی ناسیونالیستی و سازش‌ناپذیرشان ناشی می‌شود. اینجاست که تمام هم و غم‌شان مخالفت علیه "رژیم" و در اساس سازش با سیستم سیاسی اقتصادی حاکم است. غیبت سازمان‌دهی به نفع تغییر از همین عقیم شدن این نوع کمونیسم درمی‌آید که به فعال کمونیست حاضر در جامعه هم سرایت می‌کند و در مقابل هر تأثیر ماندگار بر جامعه واکسینه و عقیم می‌شود.

همین سنت ناسیونالیستی موجب می‌شود که فرد کمونیست هم یک تصویر ملی از صحنه سیاسی داشته باشد و تمام ارزش‌گذاری‌هایش همانی باشد که برای یک ناسیونالیست تمام عیار است. با دوستی که فعال اجتماعی عرصه‌ی زنان و کمونیستی در سنندج بود و مدتی در تهران زندگی کرده بود حرف می‌زدیم. پرسیدم تفاوت این دو بخش از جامعه در چیست؟ گفت "مردم

در کردستان خیلی مبارزتر و معترض‌تر و حق‌طلب‌تر هستند اما در تهران احساس می‌کنی برای هیچ چیزی اعتراض و مبارزه‌ای جدی در کار نیست". گفتم یعنی در عرصه‌های مختلف به این شکل است؟ گفت "آره مثلا در کردستان این همه فعالیت برای امر زن هست به فرض، این همه فعالیت، جلسات، سمینار، آکسیون و... هست. ولی جایی مثل تهران غیر از تعداد کمی، کسی مشغول این کارها نیست. همه تمکین کرده اند به رژیم (این تصویری بود که آن رفیق داشت). گفتم منظور این است که محصول این اعتراض و مبارزه‌جویی در کردستان که شما می‌گویید و مردم معترض‌تر و مبارز‌تر هستند زن در کردستان در جامعه حق و حقوقش بیشتر پذیرفته می‌شود یا تهران؟ گفت "تهران بیشتر است". گفتم احترام به کودک در تهران بالاتر یا در سنندج؟ گفت "تهران". گفتم رابطه‌ی زن و شوهر، دو همسر در تهران مدرن‌تره یا در سنندج؟ گفت "در تهران". گفتم کارگر در تهران حق طلب‌تر و آگاه‌ترست به منفعتش یا در سنندج؟ گفت "تهران". گفتم خوب این سنتی که می‌گیرید مبارز‌تره، مردم حق‌طلب‌اند، برای کارگر نیست، برای زن نیست، برای کودک نیست، برای تغییر در زندگی نیست، پس چیست برای کیست؟ همین که مردم مخالف جمهوری اسلامی‌اند، این چه تفاوتی با آن ناسیونالیسم دارد که مخالف با رژیم است و این کار را نمی‌کند؟ این که می‌گویند ملت کرد مبارز است، خلق کرد مبارز و جنگجوست. آیا این همان تعریف نیست که ناسیونالیسم کرد از کردستان می‌دهد؟ همان تصویر و همان تعریف است که اینان چون صرفا مخالف رژیم سیاسی‌اند مبارز‌ترند و در نتیجه این ارزش‌گذاری برای مبارزه‌جویی در کردستان ارزش‌گذاری ناسیونالیستی نیست؟ هزار و یک نمونه می‌شود آورد و نشان داد که عرصه‌های مختلف فعالیت علنی و قانونی در کردستان به روی کمونیست‌ها بسته است. چه عرض کنم اصلا عرصه‌ی دخالت کمونیستی بطور کلی تقریبا تعطیل است. با یک رفیق کومه له‌ای در همین زمینه‌های بی‌نقشی کمونیسم در کردستان صحبت می‌کردیم، به من می‌گفت ما هوادار زیاد داریم. گفتم خب آیا این هواداران زیاد شما منشاء تغییری شده‌اند؟ غیر از اینکه برای کومه‌ها و از سنت کومه‌ها شعار بدهند و بروند در یک کوه کاری بکنند که بگویند کومه‌ای‌اند. چه تفاوتی دارد با اینکه پژاک در شهر سنندج هوادارش زیاد باشد؟ چه تأثیری بر زندگی در آن جامعه دارد؟ کارگر قوی‌تر است؟ نه! جنبش‌هایی زن قوی‌تر است؟ نه! احترام

به کودک و به انسان قوی‌تر است؟ نه! روشن بینی سیاسی طبقاتی تحصیلکردگان احتمالا کفر گفته باشم! جنبش مستقل کارگری کمونیسمی که از این جنس نیست و قوی‌تر است چه تفاوتی دارد با آن ناسیونالیسم عربیان؟ حتی اگر مانند هواداران pkk در کردستان ترکیه بسیار بیشتر بود، آیا به تغییر در زندگی کمکی می‌کرد؟

در کردستان ترکیه ظاهرا همه هوادار pkk اند ولی سازمان pkk ابزار تغییر در زندگی کسی به نفع رفاه و آسایش شده است؟ چند ماه قبل در ترکیه اعتراضات و مبارزات توده‌ای در شهرهای ترکیه شد و در کردستان دقیقا سکوت بود. انگار دولت به آن‌ها گفته بود که از من حمایت کنید. چرا وقتی که یک ناسیونالیست می‌خواهد، برای امر ملی یک میلیون جمع می‌کند ولی یک دهم آن جمعیت برای اینکه رفاه در زندگی مردم ایجاد شود، یک گشایشی در زندگی زن ایجاد شود، یک احترامی بیشتر برای مردم وجود داشته باشد، وجود ندارد. ناسیونالیسم سازمان می‌دهد برای منافع خودش نه برای یک فرهنگ بهتر و یک مناسبات انسانی‌تر. می‌خواهم بگویم که ناسیونالیسم چپ در کردستان مانند آن pkk است که خیلی‌ها چپ به حسابش می‌آورند و می‌گویند pkk به خودش می‌گوید چپ. آیا اگر مثل pkk قوی شود باز تاثیری دارد بر زندگی مردم و تغییر؟ نه. این که من می‌گویم از آن سازمان چپی که خیلی هوادار دارد تا آن سازمان چپی که خیلی کم هوادار دارد جنس کارشان مثل هم است. حقیقتا نتیجه عملکرد فعال حکمتیست در شهر سنندج به جز تفاوت در موضع سیاسی به سازماندهی هیچ جنبش سیاسی اجتماعی منتهی نشده است. این یعنی هرچه کمونیسم نام دارد عملا مشابه هم عمل میکنند و تاثیر می‌گذارند، یا در اساس نمی‌گذارند.

اگر در جایی مثلا مانند سنندج، نه تعداد زیاد، بلکه فقط یک جمع کوچک و یا حتی یک فعال روشن بین کمونیست بگوید که باید کار دیگری کرد، و برود نقشه بریزد و کار دیگری سازمان دهد، بطور قطع پس از آن کمونیسم وارد دوره دیگری از زندگی سیاسی‌اش می‌شود. اگر تمام بحث من در دو سمینار گذشته به همین تصمیم یک جمع کوچک و یا حتی یک رهبر و فعال کمونیست برای ایجاد تغییر در پراتیک کمونیستی شود، هدف من برآورده شده‌است.

مهم ترین نکته این بحث؛

کمونیسم محصول تضاد کار علیه سرمایه است. این نکته درس های متعدد دارد، از جمله؛ اولین درس این است که کمونیسم محصول دانش و

روشن بینی سیاسی طبقاتی تحصیلکردگان احتمالا کفر گفته باشم! جنبش مستقل کارگری یعنی مطالبات این جنبش روشن است، صف متحد رهبرانش جلوی جامعه را همه می بینند، جبهه های جنگ و مسیر پیشروی و عقب نشینی اش روشن است، تاریخی دارد که میشود به همه نشان داد و در باره اش گفت و نوشت... ما در کردستان با چنین پدیده ای روبرو نیستیم. در مقابل با گروههای مختلفی روبروئیم که منافع مستقل خود را دارند، آکسیون و نمایش خود را دارند، اول مه های خود را دارند، کوه میروند، دشت میروند، گشت سیاسی میزنند، نمایش میدهند، خسته میشوند، شکست میخورند، پیروز میشوند، ماه به ماه و سال به سال مشغول کاری اند که برای خود هستند. اما نه شکست و پیروزی اینها به میلیون ها کارگر در کردستان مربوط است، نه مراسم و نیایش های سیاسی شان در کوه و دشت و خیابان. کارگر در کردستان در ابعاد میلیونی محروم از هر گونه تشکلی است و برای خودش می سوزد و می سازد، معتاد میشود، تن فروش میشود، گدا میشود، قائل و جنایتکار و موادفروش و چه و چه میشود، اما رفقای کمونیست ما از فعالین و رهبران کارگری کماکان مشغول امر خویش اند. ساز خود را می زنند و اسب خود میرانند. سخن آخرم خطاب به این طیف از رفاقت. طبعا گفته های من بر تعداد زیادی احتمالا خوش نیاید. احتمالا بر من خورده بگیرند که چرا کارگران و رهبران کمونیست را مورد سرزنش و انتقاد قرار داده است. رفقایی که چنین برداشتی میکنند، متأسفانه متوجه بحث من نشده اند، یا بهتر است بگویم من قادر به رساندن بحث به آنها نشده ام. مستقیما بگویم؛ رفقای عزیز، انتقاد من نه به شما که به سنت و شیوه کار و مشغله و نقشه و مسیر شماست. کردستان امروز هیچ نیرویی آماده تر، تواناتر، با ظرفیت تر و با پتانسیل تر از شما را برای سازماندهی کمونیسم در ابعاد اجتماعی ندارد. شما تنها ثروت کمونیسم در این جامعه اید. سوال این است که آیا کی و چه زمانی شما متوجه نقش خود میشوید؟ چه زمانی تمام شبکه های رهبران را فارغ از تعلقات گروهی و سازمانی و عقیدتی را به هم وصل میکنید و با یک صدا طبقه کارگر در کردستان را مورد خطاب قرار میدهید؟ چه زمانی به جای وحدت با فعالین اقشار و طبقات دیگر، با کشاورز و دکاندار و زمیندار و آن دیگری در یک گروه هم "ایمان" را به نفع سازماندهی اتحاد طبقاتی کنار میگذارید؟

به من میگویند کردستان صنعتی نیست، کارگر

در مراکز صنعتی ندارد و محل رشد کمونیسم خواهی نخواهی همین اقبال غیر کارگر دخیل در جنبش ملی اند که خود را چپ جنبش ملی میدانند. سوال من از چنین کسانی است که کردستان امروز صنعتی تر است یا روسیه صدسال قبل؟ نسبت جمعیت کارگری در کردستان امروز بیشتر است یا صدسال قبل روسیه؟ یا صدوپنجاه سال قبل آلمان با آن جنبش کارگری و کمونیستی سالهای اواسط قرن نوزدهم میلادی؟

رفقای رهبر!

بپذیرید که جنبش شما بخشی از جنبش ملی یا جنبش انقلابی یا جنبش خلق کرد نیست، جنبش طبقه شما منافع متضادی با منافع خلق و ملت و... دارد. بپذیرید که مجموعه اعتراضات کارگری و غیر کارگری و احزاب مسلح و غیر مسلح کورد یک جنبش واحد با اسم جنبش خلق یا ملت یا انقلابی کردستان نیست. این عناوین ملون اسم حقیقی همان جنبش ناسیونالیستی اند که میخواهد سر به تن کارگر نباشد، میخواهد همه را به نفع جنبش سیاسی خود سازمان دهد، میخواهد رنگ سیاسی خود و سنت اعتراضی خود را بر پرچم همه حک کند. بدون حرکت متفاوت شما، بدون تغییر در مسیر کوری که میروید، طبقه کارگر در کردستان صاحب یک جنبش مستقل طبقاتی و سیاسی نخواهد شد و سوسیالیسم در کردستان کماکان سوسیالیسم ناسیونالیستی و "کوردانه" و سرگردان باقی خواهد ماند. انتخاب با شماست!

گفته میشود کردستان تحزب یافته است. من این را می پذیرم. اما طبقه کارگر مثل طبقه تحزب نیافته است. تعلق سیاسی بخشی از فعالین کارگری به این و آن حزب چپ بخشی از تحزب همان حزب است. این تعلق حزبی به معنی تحزب در محل نیست. به معنی تحزب کارگر برای تقویت صفوف

جنبش مستقل خویش نیست. تشکل حزبی توافق جمهوری اسلامی و امریکا و غرب برای خود با تشکل حزبی برای خط و جنبش حاشیه ای شدن جنبش ناسیونالیسم کرد را دیگر متفاوت است. مثلا بخش مهم طبقه کارگر در انگلیس، از طریق رهبران و سازماندهندگان متحزب است. ولی این تشکل و تحزب تاریخا در خدمت حزب کارگر انگلیس و جناح تقریبا چپ جنبش بورژوازی انگلیس است. در جایی مانند کردستان حتی همین تحزب کل طبقه برای یک جنبش ناسیونالیستی هم شکل نگرفته است. سربازگیری یک حزب سیاسی از طبقه کارگر هنوز به معنی تحزب کل طبقه نیست. و تازه وقتی کل رهبران کارگری در یک حزب متشکل میشوند، باید دید آن حزب کارگر را برای کدامین استراتژی میخواهد؟ برای کدامین سیاست و جنبش فی الحال کمونیست کارگران در جامعه فراهم شده است. بورژوازی ایران وارد یک تاریخ تازه در حیات سیاسی اقتصادی خود شده است. سوال این است که طبقه کارگر و رهبران سازماندهندگان کمونیست این طبقه هم دوره را درک و فرصت های پیش آمده را می قاپند یا نه؟

پشت سر خود ندارد. به همین دلیل، سوسیالیسم در کردستان اگر در جوار ناسیونالیسم دو اردوی متفاوت هستند، ولی دو اردو در یک جنبش سیاسی واحد اند. آنچه که جنبش سوسیالیستی عنوان میشود، اولاً جنبش سوسیالیستی نیست، بلکه اردوی توده وسیعی است که کمونیسمش در دست چپ ناسیونالیسم خیمه زده است. به همین دلیل در طول تاریخ سی و چند سال گذشته، جز دوران های کوتاهی که بخش های معینی از کارگران این تناسب را به هم زده اند، در همه دوره ها اعتراض کارگر در افق سیاسی زیر سلطه جنبش ضدژیمی ملی گرایانه و عملا ضمیمه ناسیونالیسم و جنبش سیاسی آن در کردستان بوده است. شما میتوانید این آرایش سیاسی تلخ را به هم بزنید و سردمدار سازماندهی جنبش متفاوتی بشوید که کارگر و سازماندهی کارگر مشغله و الویت اول و آخرش هست. شرایط جدید در ایران که

زنده باد انقلاب کارگری